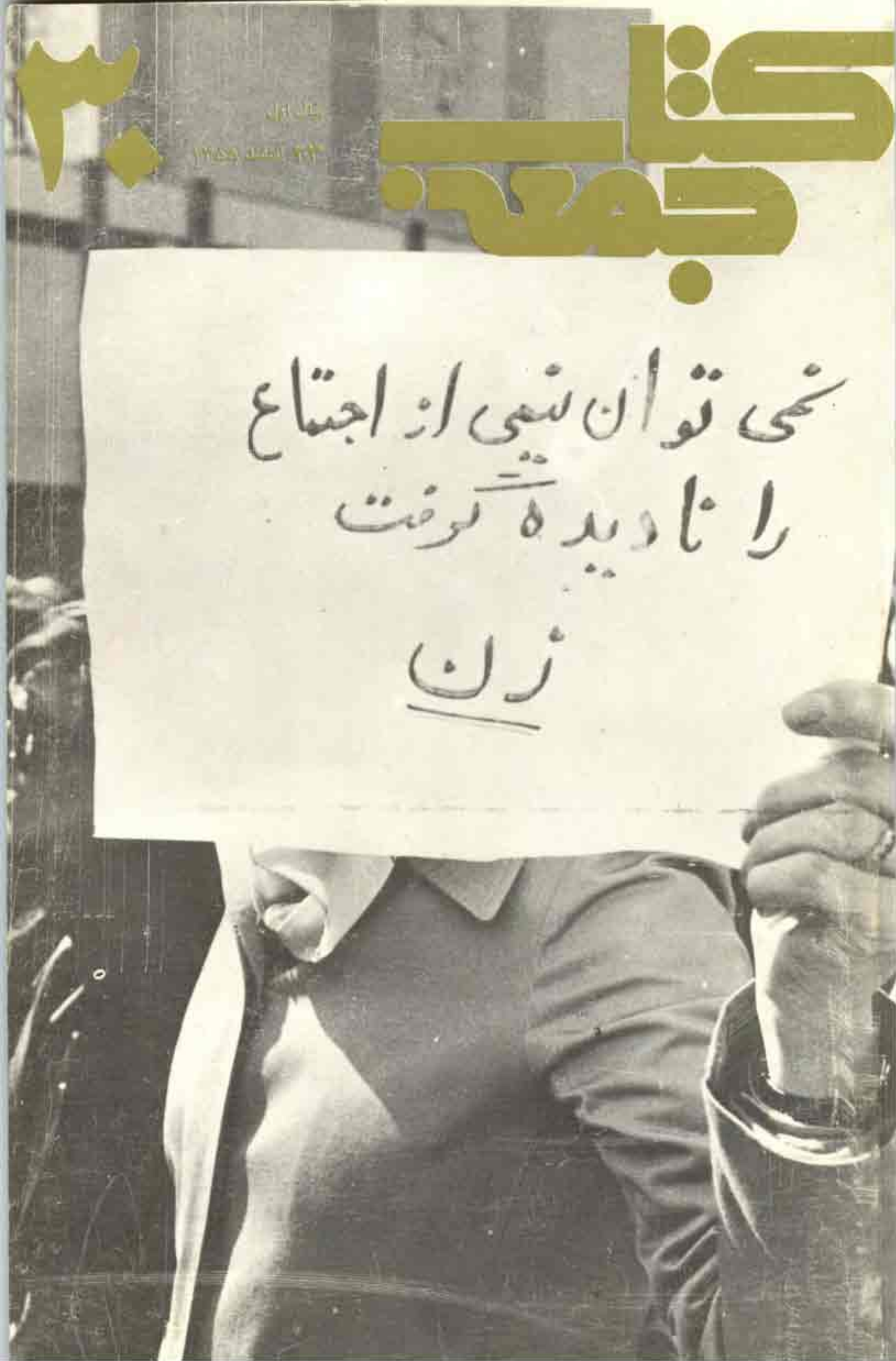
کتاب جمعه

۳۰



کتاب جمعه
هفته‌نامهٔ سیاست و هنر

سردبیر: احمدشاملو

با همکاری شورای نویسندگان

مکاتبات با صندوق پستی ۱۱۳۲ـ۱۵ (تهران)

مرکز پخش: تلفن ۸۳۸۸۳۲ (تهران)

مطالب رسیده باز گردانده نخواهد شد. از دوستان و همکاران خواهش می کنیم نسخهٔ اصلی اثرشان را برای ما نفرستند.
شورای نویسندگان در حک واصلاح مطالب آزاد است.
نقل و استفاده از مطالب کتاب جمعه بی ذکر مأخذ ممنوع است.
فتوکپی اصل مطلب همراه ترجمه باشد.

بهای اشتراک

برای ۵۰ شماره ۴۰۰۰ ریال
برای ۲۵ شماره ۲۲۵۰ ریال
برای ۲۵ شماره در اروپا ۳۲۵۰ ریال
برای ۲۵ شماره در آمریکا ۴۰۰۰ ریال

که قبلاً دریافت می‌شود

خواستاران اشتراک می‌توانند مبلغ لازم را ازنزدیک‌ترین شعبهٔ هر یک از بانک‌ها به‌حساب شمارهٔ ۴۲۰ بانک سپه (شعبهٔ اتو بانک باشگاه) واریز کنند ورسید آن را به‌ضمیمهٔ نشانی خود وبا قید این که مجله را از چه شماره‌ئی می‌خواهند به‌نشانی پستی «کتاب‌جمعه» بفرستند

شماره‌های گذشتهٔ هفته‌نامه را می‌توانید از کتابفروشی‌های مقابل دانشگاه تهران تهیه کنید.

بها ۱۰۰ ریال

اشتراک ویژه

با ارائهٔ کارت تحصیلی ۵ شماره ۳۵۰ ریال

قابل توجه خوانندگان و همکاران

دست به کار تنظیم شماره هائی از **کتاب جمعه** هستیم، به ترتیب:
ه ویژه فلسطین، ویژهٔ زن، ویژهٔ حاشیه نشینی، ویژهٔ آفریقا

چنانچه مطالب و اسناد و بررسی‌ها و تصاویر جالبی در این زمینه‌ها در اختیار دارید، ما را به‌هرچه پُربارتر کردن این ویژه‌نامه‌ها یاری کنید. زمان دقیق انتشار هر یک از این ویژه‌نامه‌ها بعداً اعلام خواهد شد.

حروف چینی: ساکوپیران
فیلم وزینگ: لنز گرافی
چاپ افست: کیهانک

کتاب جمعه ۳۰

سال اول
۲۳ اسفند ۵۸

طرح و عکس

مقالات و مقولات

نمایشنامه

شعر



آخرین صفحهٔ تزویر

مدت‌هاست که در آمیختن هر حادثهٔ مهم مملکت با یک ماجرای جداگانه شیوهٔ کار زمامداران شده است. پس از انتخابات مجلس خبرگان، مشت آهنین بر مطبوعات فرود آمد؛ همه پرسی قانون اساسی در سایهٔ گروگان گیری در سفارت آمریکا رفت؛ و در پایان این هفته که قرار است نخستین انتخابات مجلس شورای ملّی حکومت جمهوری برگزار شود، اختلاف برسر ملاقات با گروگان‌ها یا آزادی آنها یا انتقال‌شان به دست شورای انقلابْ یا دولت، موضوع اغتشاشی تازه شده است.

شورای انقلابْ ادعا می کنند که پیشنهاد تحویل گروگان‌ها را خود دانشجویان داده‌اند؛ رئیس جمهوری و وزیر خارجه اعلام می کنند که آیت‌الله خمینی با انتقال گروگان‌ها موافقت کرده، اما پس از چند کشمکش علنی، برخی اعضای شورای انقلاب می گویند که از اول با این طرح مخالف بوده‌اند. آنچه از مجموع برخوردها می‌توان دریافت این است که اول: بنی صدر و جناحش خواستار هرچه زودتر پایان دادن به ماجرای گروگان‌هاست. بنی صدر در مصاحبه‌ای به رویتر گفت که اگر لازم باشد برای بیرون آوردن گروگان‌ها از سفارت آمریکا متوسل به زور خواهد شد. اما بعداً حرفش را این طور اصلاح کرد که نگفته است نیازی به زور می بیند. دوم: اعضای معمم شورای انقلابْ در فشارند که دخالت رسمی و مستقیم دولت را در این قضیّه بپذیرند؛ اما بعید می دانند که به این زودی برگ برندهٔ دیگری به دستشان بیفتد یا اساساً با اتمام ماجرای سفارت آمریکا دیگر

مجال دست زدن به مانور بزرگ دیگری باشد. بنابراین، برای بهره‌برداری هرچه بیشتر، نظر جناح بنی‌صدر را می‌پذیرند، اما درعمل، امتیازهای بیشتری می‌خواهند.[1] می‌توان پنداشت که گروه پنج نفری (بهشتی، رفسنجانی، خامنه‌ای، موسوی اردبیلی و باهنر) واگذاری گروگان‌ها را با سکوت بنی‌صدر در برابر انتخابات دو مرحله‌ای برابر گذاشته باشد. احتمالاً این تنها معامله‌ای نیست که دو طرف برسر آن چانه می‌زنند. اما همین کافی است که نشان بدهد مسایل ظاهراً مربوط به سیاست خارجی تاچه اندازه می‌تواند مصرف داخلی پیدا کند.

واگذاری سرنوشت گروگان‌ها به مجلس شورای ملی دقیقاً در جهت همین سیاست پیوند زدن دو قضیهٔ متفاوت است. پس از انتخابات جمعه، یا به بیان دیگر نخستین دور انتخابات، گروگان‌ها ارزش تبلیغاتی‌شان را از دست نخواهند داد. مخالفان انتخابات دو مرحله‌ای می‌توانند همچنان فشار بیاورند که دارندگان اکثریت آرا به عنوان نمایندگان مجلس شناخته شوند و بنی‌صدر و جناحش ممکن است صدایشان را در طرفداری از این نظر بلند کنند. با اهرم گروگان‌ها می‌توان براین دسته فشار آورد که ساکت نشوند. اگر انتخابات به مرحلهٔ دوم بکشد، آن گاه گروگان‌ها ارزش آن را دارند که، پس از گشایش مجلس، گروه پنج نفری تا فرودگاه بدرقه‌شان کند.

مدت‌هاست که از استرداد شاه مخلوع حرفی نمی‌رود— البته نه به این دلیل که کسی خواستار باز گرداندن او نباشد. بلکه درست به این سبب که دولت پاناما با استرداد او موافقت کرده است. دولت پاناما (که ژنرال عمر تور یخوس، مرد قدرتمند آن، دوست صمیمی هامیلتون جوردن، رئیس کارکنان کاخ سفید است) حاضر شده که دربارهٔ باز گرداندن شاه اقدام کند. اما این کار می‌تواند سال‌ها به درازا بکشد: اعلام جُرم ایران، ارائه مدارک، دفاع وکلای شاه، رسیدگی دادگاه و همه چیز از نو.[2]

۱— «به نظر من پیشنهاد درست این است که آقای رئیس جمهوری شخصاً چند نفر از این برادران دانشجوی مستقر در لانهٔ جاسوسی را بخواهند و آنها را مورد ملاطفت خود قرار دهند و احیاناً اگر دلگیری‌هائی هست برطرف شود...» (مصاحبه با حجت الاسلام خامنه‌ای، جمهوری اسلامی، یکشنبه ۱۹ اسفند ۵۸).

۲— بازی موافقت با استرداد شاه چنان با اطمینان ترتیب یافته است که وکیل پاناماتی ایران اعلام کرد شاه مخلوع و خانواده‌اش ۸ میلیارد دلار از ایران خارج کرده‌اند— و در اشتباه چاپی روزنامهٔ کیهان این رقم ۸۰۰ میلیارد دلار شد. اما مدیر کل بانک مرکزی این رقم را در جهت اغراق، نادرست خواند.

برخورد دیگر، در موضوع محاکمه یا فقط شهادت دادن گروگان‌هاست. دادگاه انقلاب، تامست، کارمند سفارت آمریکا را (که همراه کاردار و یک نفر دیگر در وزارت خارجه است) برای «توضیحاتی در باره رابطه با فرقان» احضار کرد. قطب زاده ــ یقیناً با موافقت بنی صدر ــ گفت که وزارت خارجه و دادگاه انقلاب هردو زیر نظر شورای انقلاب‌اند و یکی نمی‌تواند به دیگری مستقیماً دستور بدهد. چنان که پیداست به معمای نگاهداشتن یارها کردن گروگان‌ها مساله محاکمهٔ آنها را نیز باید افزود و این بیرون از حدود توافق‌هاست. هرچند که در آخرین پیام بنی صدر به والدهایم، وظیفهٔ کمیسیون سازمان ملل، تحقیق در بارهٔ جنایات شاه، و نه آزادی گروگان‌ها تلقی شده بود، اما بیانیهٔ کاخ سفید که «ایالات متحد با تحقیق [و مصاحبه با گروگان‌ها] موافقت می کند» اما اجازهٔ بازجوئی از گروگان‌ها را نمی دهد، به اندازهٔ کافی تهدید آمیز است. رد شدن درخواست بازجوئی از تامست، در گوشه و کنار روزنامهٔ جمهوری اسلامی اشاره به کاپیتولاسیون و مصونیت اتباع آمریکا را پیش کشید. در هرحال، بازجوئی یا محاکمهٔ یکی از آمریکائی ها، همهٔ رشته‌های بنی صدر و مذاکرات دیپلماتیک او را که درسطح سازمان ملل انجام شده، پنبه می کرد.

اکنون، پیام آیت اله خمینی، با اشاره‌هائی نه چندان ضمنی به «خطر شرق» و «مصحلت مملکت» و این که «جنایات شاه و آمریکا چیزی نیست که احتیاج به اثبات داشته باشد»، تقریباً تکلیف همه را روشن کرده است. اما دانشجویان، پیش از این، با اصرار خواسته‌اند که ساعتِ تحویل گروگان‌ها قبلاً از رادیو اعلام شود. طرح گرد آمدن جمعیت و درگیری و صدمه خوردن آمریکائیان در این درخواست روشن است. حتی با پشتیبانی آیت اله خمینی، در این ماجرای پیچیده نیز بنی صدر بر لبهٔ تیغ راه می رود.

اما، پس از همهٔ این‌ها، اصل ماجرا چه بود؟ چرا همان روزی که قطب‌زاده گفت «شورای انقلاب به اتفاق آرا تصویب کرده که کمیسیون تحقیق در بارهٔ جنایات شاه مخلوع با گروگان‌ها ملاقات کند»، حسن حبیبی، سخنگوی رسمی شورای انقلاب آن را تکذیب نکرد؟ مقام‌هائی که، به اشارهٔ دانشجویان، برای آزادی گروگان‌ها به آنها فشار می آورند و «تهدید به استعفا» می کنند کیستند؟ درگیرودار اعمال و گفتار روز به روز و ضدونقیض، این هم می تواند حدسی باشد که رئیس جمهوری بخواهد گروگان‌ها را در اختیار بگیرد و پس از دور اول انتخابات خواستار تشکیل فوری مجلس و یکسره کردن قضیّه گروگان‌ها شود ــ هرچند که در آخرین پیام آیت اله خمینی دیگر حرفی از دخالت مجلس در

این مساله نیست.

ooo

در این گیرودار، تبلیغات نامزدهای انتخابات، جسته و گریخته، ادامه دارد. بر لزوم ادای سوگند وفاداری به قانون اساسی جمهوری اسلامی ظاهراً دیگر تأکید نمی شود، اما داوطلبانی که رسماً در پرسشنامه ها اعلام کرده‌اند مارکسیست اند تصفیه شده اند. مقام های وزارت کشور تاکنون نگفته اند که اگر کسی در پرسشنامهٔ داوطلبان نامزدی انتخابات حرفی از مارکسیسم نزده باشد، علی الاصول، از غربال تصفیه رد می شود یا نه. درچنین شرایطی، البته، تصمیم های خود ساخته و به هم آوردن سر و ته قضایا رسم رایجی است.

برای چندمین بار (پس از دو انتخابات مجلس خبرگان و ریاست جمهوری) گروه هائی خواستار به تعویق افتادن انتخابات مجلس شورای ملی شده اند. فرض این گروه ها براین است که مساله، زمان است و اگر به جای امروز انتخابات یک ماه بعد برگزار شود تفاوتی خواهد داشت. اما گذشت زمان به تنهائی چیزی را عوض نمی کند. درست است که تجربه های پیاپی یک سال گذشته سبب شده تا جابه‌جائی های اساسی و فراوانی در صحنهٔ سیاست کشور صورت پذیرد، اما هیچ کس نمی تواند بگوید که فردا مشکلات امروز کلاً از میان می رود و دموکراسی جای خودمختاری باندهای سیاسی درون حکومت را می گیرد.

در چند روزی که به انتخابات مانده، آخرین برگ مخالفان جورواجور و رو به فزونی انتخابات دومرحله‌ای این است که بخواهند صورت جلسهٔ مذاکرات شورای انقلاب در دسترس مردم گذاشته شود. حتی بدون افشای گفت وگوهای این محفل سری، شمارهٔ شرکت کنندگان در تظاهرات حزب جمهوری اسلامی به طرفداری از سلامتی امام، انتخابات دو مرحله ای، خلع سلاح عمومی و بسیاری چیزهای دیگر نشان داد که کارآئی ترفندها در تازگی آنهاست. هاشمی رفسنجانی با صراحت گفته است که خامنه ای، بهشتی، موسوی اردبیلی، معین فر، مهدوی کنی، منتظری و بازرگان مدافع انتخابات دو مرحله‌ای، یا به اصطلاح خود او «اکثریت مطلق» اند. بیشتر این ها تاکنون ترجیح داده‌اند که هراس شان از راه یافتن نمایندگان چپ به مجلس را بر زبان نیاورند. درهر حال، تاکنون روشن شده که دست کم در یک شهر (سنندج، که حزب جمهوری اسلامی کمترین امیدی به پیروزی ندارد) انتخابات مجلس برگزار نخواهد شد.

ooo

مناظرهٔ رئیس جمهوری و چریک های فدائی خلق همان شد که انتظار می رفت. بنی صدر اعلام کرد که خلع سلاح عمومی را به همه پرسی خواهد گذاشت و رساترین فریاد تشویق، از بازار تهران بود که با تعطیل بازار و راهپیمائی نشان داد که «امنیت» می خواهد– حال از جانب بنی صدر باشد یا در یادار مدنی، تفاوتی نمی کند.

هرچند که نمایندگان چریک های فدائی خلق در این مناظره دست کم در مورد سلاخی چهار رهبر ترکمن، بر حریفان– که حرفی برای گفتن نداشتند– پیروز شدند، اما برندهٔ اصلی را می توان بنی صدر دانست که پیشاپیش تصمیم گرفته بود در این مناظره چه هدفی را دنبال کند. بنی صدر به تاختن به چریک ها اکتفا نکرد و به همان اندازه از پاسداران، ارتش و دادگاه های انقلاب هم امتیاز گرفت.

اعلام تصمیم سازمان چریک های فدائی به ساختن «حزب طبقهٔ کارگر» در فردای مناظره‌ای که بیشترین استفاده را از آن نکرده بودند، مفهومی عمیق‌تر از پی ریزی یک تشکیلات تازه داشت. از یک سو، ایجاد حزب (صرف نظر از شیوهٔ عمل گروه هائی که اکنون زیرعنوان «حزب» فعالیت می کنند) به رهبری قاطع و سنجیده‌ای نیاز دارد که چریک های فدائی باید مطمئن باشند پیش از اعلام موجودیت حزب آن را فراهم کرده اند. از سوی دیگر، آیا ساختن حزب وابسته به سازمان چریک های فدائی پاسخی است به خلع سلاح آینده؟ روشن است که بی حزب یا با حزب، سازمان های سیاسی– نظامی چاره‌ای جز این ندارند که مستقیماً– و البته نه یکتنه– به مسالهٔ خلع سلاح برخورد کنند. درهرحال، راه انداختن جریان طرفداری از خلع سلاح و پیامدهای عملی آن، می تواند موجی بسازد که از سرحکومت بگذرد، و شاید بنی صدر اکنون نتواند ابعاد این موج را حتی حدس بزند. ■

م.مراد
۲۰ اسفند ۵۸

حزب توده و
کانون نویسندگان ایران

در دومقالهٔ گذشته، با تحلیلی از مفاد بیانیه های نخست کانون و مقابلهٔ هدف های اعلام شُده در آنها با موضع گیری های نظری و اقدامات عملی گروهی از اعضای سرشناس کانون که خود در طرح آن هدف های نخستین دخالت داشتند اما بعدها به دلیل تبعیت از یک راه و رسم سیاسی و حزبی معّین درصدد نفی آنها برآمدند، و سرانجام از کانون جدا شدند، کوشیدیم تا تناقض موجود میان اندیشه ها و کردارهای دیروز و امروز آن گروه را نشان دهیم و باز نمائیم که **سخن گفتن از اصول** همواره یک چیز است و **پافشاری عملی برسر اجرای اصول و وفادار ماندن به آنها در عمل یک چیز دیگر.** و اینکه گروهی اصول را فقط ابزاری برای رسیدن به مقاصد سیاسی روز تلقی می کنند و از رنگ عوض کردن و شعبده بازی های نه چندان شگفت انگیز که برای هر کودک دبستانی هم آشکار است باکی ندارند، هرچند در مواردی بسیار فقط ناشی از سود جوئی ها و نام و کام طلبی های شخصی است، اما در مواردی نیز نتیجهٔ یک بیماری اجتماعی، یعنی نوعی پراتیک اجتماعی—سیاسی منحرف و نادرست— اما ریشه دار—در جامعه است. همین گونه پراتیک های منحرف و سازمان یافته است که می تواند حتی کولباری از صداقت ها و صمیمیت های فردی شخص یا اشخاصی معین را هم توشهٔ راه خویش سازد و وجدان های بیدار را بدل به آهن سرد کند و حتی از نویسنده و هنرمند هم که

علی القاعده باید پاسدار صمیمی آزادی اندیشه و خلاقیتُ فرهنگی جامعه باشند دشمنانی آموزده برای محدود کردن آزادی بتراشد و چونان هَنگی از «صلیبیون» حرفه‌ئی به جبههٔ نبرد با آزادی گسیل دارد، «صلیبیونی» که در بند حرف‌ها و کردارهای دیروز خود نیستند، که حتی به ندای دل خویش که ممکن است هنوز ضربانی داشته باشد گوش نمی‌دهند؛ «صلیبیونی» که تناقض را در خود می‌بینند اما با لبخندی سخت و آهنین، که حاکی از تعصّبی کوردلانه نسبت به تملّک تمامی حقیقت از جانب آنهاست، آسان از آن می‌گذرند و می‌کوشند تا برتوهم بقبولانند که باید چنین باشد. از اینجاست که کردار آزاد، کوشش صمیمانه در راه آزادی خود و جامعه، بدل به بازی آزادی می‌شود که بازیگران آن چونان ژانوس، الههٔ قدیم روم، دو **چهره دارند: چهره‌ئی باخود،** و **چهره‌ئی تهی از خود** که برایشان قالب گیری شده. مادر تحلیل‌های گذشته بیشتر بر بازنمودن این دوچهرگی تاکید کرده‌ایم و اکنون برآنیم تا نکتهٔ اخیر، یعنی **یعنی با خود بودن و تهی از خود بودن** را اندکی بیشتر بشکافیم.

متن کامل بیانیهٔ «در بارهٔ یک ضرورت» را در شماره گذشته آوردیم. عنوان این بیانیه خود به حد کافی گویاست: سخن از یک ضرورت است، و یا چنانکه در بیانیه آمده، «ضرورت رشد آیندهٔ فرد و اجتماع» بیانیه می‌گوید: آزادی اندیشه و بیان تجمّل نیست، ضرورت است. و در همین رابطه است که **الگوی فرهنگی مستقر** در جامعه را تحلیل می‌کند و ویژگیهای اختناقی آن را باز می‌نماید. بیانیه، چنانکه دیده‌اید، برای این الگوی فرهنگی مستقر، دو عملکرد اصلی تشخیص می‌دهد.

> «یکی پروردن و به کار گرفتن اندیشه‌های رام دست آموز، که زندگی و تکاپوئی اگر دارند همان در شیار مألوف سنن و مقررات و عقاید پذیرفته است...» و «دیگر ترس و بدگمانی و احیاناً کین توزی نسبت به اندیشه‌های پویندهٔ راهگشا که **نظر به افق‌های آینده دارد و فردا را نوید می‌دهد...**»

در بیان این دو عملکرد **الگوی فرهنگی مستقر**، خصوصیت یک نظام اختناقی، هرچند به اختصار اما به خوبی نشان داده شده است. الگوی فرهنگی سرکوبگر اختناقی الگوئی است که نقش اصلی آن **جلوگیری از اندیشه‌های پویندهٔ راهگشا به افق‌های آینده و بازتولید سازمان موجود اجتماعی است.** هدف اول از راه سرکوب خلاقیتُ فرهنگی حاصل می‌شود و هدف دوم از طریق میدان دادن به اندیشه‌های رام دست آموز. اینست ذات اختناق که همواره و در همه جا چنین عمل کرده و چنین عمل می‌کند. و این چنانکه در همان بیانیه گفته شده «خسرانی

بزرگ است، هم در سطح فرد و هم در سطح اجتماع». در سطح **فرد**، زیرا در چنین جامعه‌ئی **فردیت**، به معنای واقعی کلمه یعنی آن عنصر تازگی و خلاقیتِ **آن عنصر جذب کننده‌گی و فراروندگی**، که باید، در متن مناسبات و موقعیت‌های اجتماعی، سلول زندهٔ واحدهای فعّال تداوم و تکامل تولید اجتماعی باشند، هرگز معنائی **تعیین کننده** پیدا نمی کند؛ در چنین جامعه‌ئی، یعنی در جامعه‌ئی اختناقی و از لحاظ فرهنگی سرکوب شده آدم‌ها، **افراد** به معنای واقعی نیستند بلکه اجزاء مشابه و همانند **یک نظام‌اند**. ودر **سطح اجتماع**، چرا که چنین جامعه‌ئی، عملاً درُ حکم آبی راکد است که جریان ندارد، که بر بستر بسته و محدود خود گرفتار نوعی **درنگ تاریخی** می شود. سرگذشت چنین جامعه‌ئی سرگذشت **وجود** است نه سرگذشت **شدن**. و وجود اگر تکانی بخورد باری در مقیاس **هزاره‌ها** خواهد بود، آنهم اگر طالع تاریخی قوم مدد کند و به هر «الفی، الف قدی برآید.» معنای این سخن آن نیست که چنین جوامعی یکپارچه هماهنگی و آرامش و وفاق هستند به هیچوجه. چنین جوامعی، حتی در یاهائی طوفانی از طغیان و سرکشی توده‌ها توانند بود که هراز گاهی طولانی سیل خون هم می تواند جاری کند، او سیلاب‌هائی که بیشتر هرز می روند چرا که استمرار تاریخی اختناق راه را برتراکم اجتماعی آگاهی و تبلور آن در یک رهبری متشکل و آگاه می بندد و مانع از آن می شود تا انفجار نیروی توده‌ها دیوارهای بلند نظم مستقر را یکباره درهم ریزد و جامعه را در مسیر تازه‌ئی از خلاقیّت و تکامل اجتماعی قرار دهد. اختناق نظم توتالیتر است و نظم توتالیتر هرچند بالمآل قادر به جلوگیری از حرکت چرخ تاریخ نیست اما در کند کردن حرکت آن تاثیری اساسی دارد. اختناق جامعه را از درون پوک می کند و توان تولیدی و آفرینندگی اش را اگر نگیرد باری در مسیرهائی انحرافی به جریان می اندازد. نظم توتالیتر اختناقی نظمی نیهیلیستی و نیهیلیسم آفرین است و نیهیلیسم را چونان بیماری در مرگ و پی وجود اجتماعی می دواند و ریشه‌دار می کند. جامعهٔ اختناق زده که از پراتیک اجتماعی خلاق و سازنده محروم است راهی جز پناه بردن به دامان نیهیلیسم ندارد و آزادی گم کرده در عرصهٔ اجتماع را در **لاقیدی، رها شدگی**، یا به خیال خود، **آزادگی باطنی** جست‌وجو خواهد کرد. از اینجاست که آزادی اندیشه و بیان به عنوان پایه و مایهٔ آزادی **عمل اجتماعی** (پراتیک)، دشمن نیهیلیسم و اختناق، و«ضرورت رشد آیندهٔ فرد و اجتماع» است.
و آنچه در این زمینه در بیانیهٔ دوم کانون نویسندگان ایران آمده است حکایت از آگاهی درست به همین ضرورت بنیادی دارد. آزادی اندیشه و بیان چیست جز آزادی عمل و اعتراض به الگوی فرهنگی مستقر در جامعه؟ و جامعه چگونه می تواند

در مسیری از تعالی و کمال بیفتد درحالی که حاکمیت سرکوبگرانهٔ اختناق در پچهٔ هرگونه اعتراضی را بر آن بسته است؟[1] آگاهی به اهمیت همین مساله است که تدوین کنندگاف بیانیهٔ دوم کانون را برآن می دارد تا این بیانیه را تحت عنوان «دربارهٔ یک ضرورت» منتشر کنند و بگویند آزادی اندیشه و بیان تجملّ نیست، ضرورت است: ضرورت رشد آیندها فرد و اجتماع. آقای به آذین نویسندهٔ آن بیانیه، هنگامی که به حق از آزادی اندیشه و بیان به عنوان یک **ضرورت** سخن می گوید، مترجم و نویسنده‌ئی **با خود** است که ضرورتی اجتماعی را تشخیص داده است. او در تشخیص این ضرورت درآن لحظه با **خودی‌اش** چنان صمیمی است که حتی در یکی از آخرین جلسه های منظم کانون در مدرسها به آذین، هنگامی که بحث برسر تدوین بیانیه‌ئی درمخالفت با سالسوز بود و آقای امیر هوشنگ ابتهاج (سایه) به مخالفت برخاست نخستین کسی که در حضور جمع به وی پیشنهاد استعفاء از کانون کرد خود به آذین بود. و هوشنگ ابتهاج هم البته آن پیشنهاد را فی المجلس پذیرفت و دنبال کار خویش رفت و دیگر پیدایش نشد تا نخستین بار در شب های کانون در انستیتو گوته؛ و از آن پس هم مدتها در پذیرفتن عضویت مجدد کانون تردید داشت. اما همین آقای به آذین که آن روز آن رفتار درست و اصولی را با آقای ابتهاج نشان داد. ضمناً همان کسی است که در برابر پیشنهاد شروع همکاری با نویسندگان مذهبی که از سوی جلال آل احمد در یکی از نخستین جلسه های کانون مطرح شد روی خوش نشان نداد و سبب شد که آن پیشنهاد مسکوت بماند؛– پیشنهادی که اگر عملی شده بود شکاف موجود میان روشنفکران مبارز و روحانیت مترقی سالها پیش از این پر می شد و چه بسا که تحولات جامعهٔ ما در مسیری دیگری می افتاد.– و همان کسی است که در ماجرای درگیری اخیرش با کانون برسر «شب های شعر» بارها از آقای ابتهاج نیز به عنوان یکی از بنیانگذاران کانون یاد کرد، چرا که دیگر ورق برگشته بود و این هردو وجود گرامی اکنون در یک سنگر واحد سیاسی قرار داشتند. واین چیزی

---

(۱) البته این پرسش برای امثال آقای ناصر پورقمی کاملاً بی معناست. ایشان در استعفا نامه‌ئی که به عنوان دفاع از آقای به آذین و دوستانشان در ماجرای «شب های کانون» نوشت و در روزنامهٔ کیهان منتشر کرد، با اشاره به مقاله‌ئی که من در شماره ۱۲ کتاب جمعه نوشته بودم و در آن ضمن بحث از ضرورت آزادی اندیشه و بیان، از ذات اعتراض و جنبش های اعتراضی به عنوان پدیده‌ئی کار آمد در حرکت تکاملی جامعه یاد کرده بودم– پدیده‌ئی که در مقیاس تحولات تاریخی در جوامع طبقاتی تکامل یافته به صورت **نبرد طبقات** جلوه گر می شود– فیلسوف مآبانه پرسیده است: «حرکت اعتراضی دیگر چه صیغه‌ئی است؟»

نیست جز همان دو چهرهٔ معروف ژانوس که از آن یاد کردیم همان با حقیقت بودن به هنگامی که با خود هستی و مصلحتی تحمیلی تعیین کنندهٔ کردار تو نیست، و همان قربانی کردن حقیقت در مسلخ مصلحت سیاسی روز، هنگامی که از خود تهی هستی و آن می کنی که استاد ازل فرموده است.

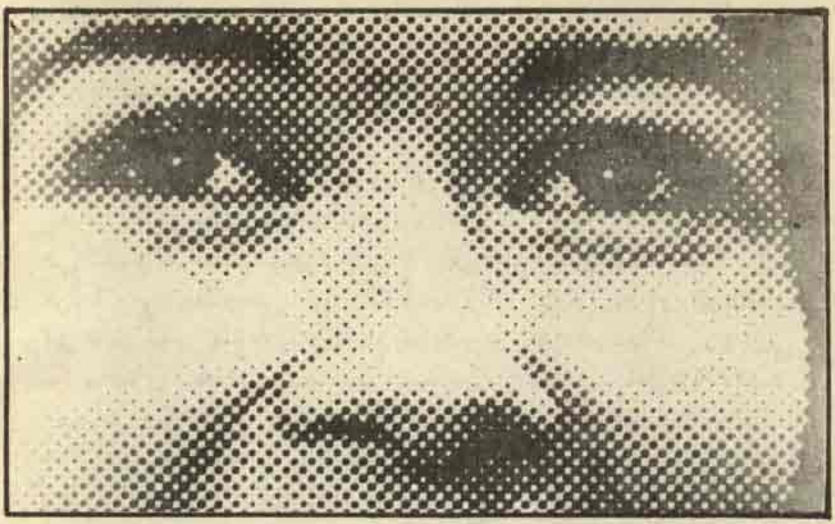
اشتباه نشود. منظور ما نفی موجودیت اجتماعی و وابستگی های تشکیلاتی افراد و اشخاص نیست. این موجودیت برای هرکس روشن نباشد برای من که طلبهٔ علوم اجتماعی ام دست کم روشن است. آدم ها، افراد، در قالب پایگاه اجتماعی خویش عمل می کنند و داشتن وابستگی تشکیلاتیّ و حزبی، نه تنها حق آنها که عین ضرورت زندگی اجتماعی آنهاست. و سخن برسر این هم نیست که موجودیت اجتماعی و وابستگی های حزبی آدم ها و افراد همواره و در هرحال با خودی آنها تناقض و منافات دارد. نه. می توان این با خود بودن و با جمع بودن را به نحوی در ارگانیک تلفیق کرد و راه و رسم درستی را در عمل اجتماعی از آن نتیجه گرفت. اما به شرط آنکه جمعی که تو با آن هستی و نمایندهٔ بینش ها، مقاصد و پراتیک سیاسی- اجتماعی آنی، جمعی باشد که با تو مانند ابزار کار رفتار نکند و از خود و از مجموعهٔ حرکت اجتماعی نیز تصور یک شطرنج باز ماهر حرفه‌ئی در عرصهٔ فقط یک بازی سیاسی را نداشته باشد، تفاوتی میان اصول و انتخاب وسائل برای رسیدن به اصول درنظر بگیرد چندانکه اصول عقیدتی که تو برای آن می جنگی بازیچهٔ منافع و مقتضیات روز نشود. در چنین حالتی است که می توان آمیزه‌ئی درست از فردیت و پایگاهی اجتماعی به وجود آورد که هیچیک از آن ها نه تنها محلّ عملکرد و پیشرفت دیگری نیست بلکه جزء مکمل آنست. معنای روشنفکر ارگانیک یک گروه یا یک طبقه بودن هم چیزی جز این نیست، و اگر گروه یا طبقه یا حزب نمایندهٔ طبقه، بخواهد با روشنفکران خود جز بدین شیوه عمل کند در درجهٔ اول تیشه به ریشهٔ خود زده و شرائطی را فراهم کرده است که مداومت در آن نه به رهائی جامعه از بند از خود بیگانگی اجتماعی که به تشدید آن کمک خواهد کرد. رابطهٔ طبقه یا حزب نمایندهٔ طبقه با افراد و اعضای خود رابطهٔ ارباب و نوکر نیست، رابطه‌ئی زنده و ارگانیک است که باید در آزادی شکل بگیرد. ورنه افراد و اعضا دیگر سلول های زنده و فعال یک ارگانیسم اجتماعی نخواهند بود و تبدیل به عوامل واجزاء اجزائی صرف خواهند شد.

بحث ما درباره بخش اول تاریخچه حیات کانون نویسندگان ایران در اینجا به پایان می رسد. بررسی دنبالهٔ ماجرا و چگونگی تجدید حیات کانون درسال ۱۳۵٦ و گسترش مبارزات آن با رژیم سفاک ستمشاهی و مطالعهٔ نقش آقای

به‌آذین در طول این ماجرا مؤید نکات و نتیجه گیری هائی خواهد بودکه در طول شش مقالهٔ حاضر به آن‌ها رسیده‌ایم. این بررسی نشان خواهد داد که آقای به آذین هم از آغاز با اندیشه و نیتّی حزبی وارد یک ماجرای دموکراتیک شد و روزی که منفعت سیاسی حزب اقتضا کرد از آن کناره گرفت.

پیش از ورود در بخش دوم مقاله، این نکته راهم همین جا یادآوری کنیم که اگر مادرطی سلسله مقالات حاضر از فرد یا افراد، و یا حتی از حزب معّینی، یاد می کنیم به خاطر دعوای شخصی با آن فرد یا افراد یا حزب معّین نیست. افراد می آیند و می روند. و حتی احزاب گاه هستند و گاه کنار می روند. و برای صاحب این قلم که بی هیچ داعیه‌ئی به نام خود سخن می گوید نه استطاعتی و نه دلیلی برای دعوای شخصی وجود دارد. مساله عبارتست از باز نمودن یک مشکل اجتماعی و کوشش برای آگاهی یافتن نسبت به برداشت یا نوع معّینی از برخورد با مسائل اجتماعی و انسانی که در گذشته چوبش را فراوان خورده‌ایم. حتی می توانم بگویم که هدف بیشتر عبارت از ایجاد نوعی ارتباط و گفت و گوست، بویژه با مردان و زنان و جوانانی که با پاکباختگی و صمیمیت وارد میدان مبارزهٔ سیاسی می شوند درحالی که وجودشان سرشار از اعتمادی غرور انگیز نسبت به شخصیت ها و احزابی است که در نظر آنان موجودیتی اسطوره‌ئی دارند. سخن اینست که لحظه‌ئی به تامل و تفکر بنشینیم و اسطوره‌ها را در پرتو حقایق و واقعیات عینی تاریخ بشکافیم و ببینم چه بوده‌ایم و چه هستیم و به کجا می خواهیم برویم. ■

(ادامه دارد)



هشتم مارس (هجدهم اسفند)

روز جهانی زن

از جنبش و تظاهرات دلیرانهٔ زنان ملت، در روز هشتم مارس یک سال می گذرد، جنبشی که از آن همهٔ رسانه های گروهی مترقی جهان به عنوان نخستین حرکت امید بخش مردم ایران (پس از انقلاب) نام بردند. اما در میهن ما برخی از مطبوعات و نیز مسئولان تلویزیون علیه این حرکت انقلابی زنان خصمانه موضع گرفتند. تلویزیون با بردن دوربین روی چهرهٔ چند زن رنگ و روغن زده، واقعیت را دگرگونه جلوه داد و کوشید تودهٔ وسیع زنان زحمتکش، روشنفکر و انقلابی را همچون گروهکی وابسته به ساواک و ارتجاع قلمداد کند. با این همه، مردم آگاه ایران، این حرکت انقلابی را که از جانب زنان آگاه و پیشرو ایران تدارک دیده شده بود ستودند و از شعارشان پشتیبانی کردند.

هر زمان را شعاری درخور است و هر روز را شأنی. در همهٔ دنیا در روز هشتم مارس، گذشته از مسائل عمومی مربوط به زنان، همواره یک شعار که محور اصلی بسیج زنان است مطرح می شود. همچنانکه زنان امریکا در سال ۱۹۰۷، مسئله حق رای و زنان ایران در سال ۱۹۷۹ مشکل حجاب را مطرح کردند.

چرا روز هشتم مارس را به عنوان روز جهانی زن پذیرفته ایم؟

در مسیر تاریخ، جامعهٔ انسانی همچون یک مجموعهٔ پیوسته به سوی وحدت حرکت می کند. ملت های رشد نیافته از تجربیات پیشرفته بهره می گیرند، و نه تنها از جوهر علم و صنعت و هنر که از نامگذاری های یکسان استفاده می کنند. به همین ترتیب هر جا که طبقه، صنف یا نژادی در مبارزهٔ اجتماعی پیش کسوت باشد از تجربهٔ مبارزاتی و حتی مناسبت بزرگداشت روز پیروزی که در تقویم ملتی ثبت می شود، به ملل یا گروههای مبارز ملل دیگر انتقال می یابد. در شوروی، ایتالیا، آلمان و بسیاری کشورهای دیگر روز اول ماه مه به عنوان روز کارگر تثبیت شده است. حتی در حکومت محمد رضاشاه اجباراً روز اول مه روز کارگر و تعطیل رسمی اعلام شُده بود. دولت های ارتجاعی و واپس گرا اگرچه به دلایلی به اعلام وُ تعطیل رسمی روزهای تاریخی خاصی تن می دهند اما چگونگی مقابلهٔ آنها با مردم در این روزها ماهیت آنها را آشکار می کند. کنفرانس ها و تظاهرات روز کارگر که به بررسی و طرح مسائل و شعارهای آنان اختصاص داده می شود تقریباً هیچ سال در هیچ جا بدون درگیری های شدید مردم باقوای دولتی به پایان نمی رسد. با این همه، کارگران و روشنفکران مبارز سراسر جهان همه ساله با ترتیب دادن کنفرانس ها و تظاهرات، و تآتر و نمایش و فیلم و سرود، در جشن و نبرد اول ماه مه شرکت می کنند.

حکومت های ارتجاعی خواهند آموخت که با هیچ نیرنگی قادر نخواهند بود از همبستگی خلق ها جلوگیری کنند و بزرگداشت این روزها نمادی از همبستگی خلق های سراسر جهان است.

حکومت پهلوی تلاشُ می کرد تا روز کارگر را که به نیروی مشت کارگر در جهان شناخته شده است با روز تولد رضاخان گره بزند و روزهائی را که در تاریخ بشر عنوان و جای مشخصی دارد به رویدادهای حقیر و مضحک زندگی خود بچسباند.

اکنون بار دیگر ایران برای برگزاری هشتم مارس تدارک می بینند. امید است بتوانیم در این روز مسائل خود را بطور گسترده در جامعه خویش مطرح کنیم. مهم‌ترین این مسائل چنین است:

۱ــ پذیرفتن این که زنان در تمام جوامع طبقاتی مشکلاتِ ویژه‌ای دارند. (به ویژه در ایران که به سبب پائین بودن سطح فرهنگ، زنان شدیداً زیر سلطهٔ شوهران، پدران و برادران و دیگر مردان خانواده‌اند.)

۲ــ خود زنان‌اند که باید برای حل مشکلاتِ خود مبارزه کنند.

جای تأسف است که حتی بسیاری از سازمان‌ها و افراد مترقی به سبب نداشتن شناخت کافی از مسالهٔ زن در طول تاریخ، با این نکته موافق نیستند و مبارزه‌ای را که باین منظور از جانب خود زنان پیش برده می شود تائید نمی کنند. اینان در بحث، با مقدمات درست حرکت می کنند اما از آن نتایج نادرست می گیرند. مثلاً از این مقدمات که: زن و مرد هردو در جوامع طبقاتی استثمار می شوند و باید دوش بدوش یکدیگر برای برانداختن جامعهٔ طبقاتی مبارزه کنند، یا: از این واقعیت که سرکوبی و استثمار زنان از سوی مردان محصول جامعهٔ طبقاتی است و پس از برقراری جامعه بی طبقه از بین خواهد رفت، به این نتیجهٔ نادرست می رسند که مبارزهٔ ویژهٔ زنان معنی ندارد و هرگونه مبارزه که فقط از جانب زنان پیش برده شود انحرافی و باعث پراکندگی صفوف مبارزه خلق است.

این نتیجه از آن مقدمه بر نمی آید تاریخ نشان می دهد که مسائل ویژه زنان و مبارزه زنان علیه سلطهٔ مرد مفهومی دقیق دارد زیرا در جامعهٔ طبقاتی، همواره زن در مقام دوم قرار دارد، نخست مرد است، سپس زن.

افلاطون، خدایان را به سبب هشت عمل خیر که جهان را از آن سرشار کرده بودند می ستود. نخستین کار، از نظر او این بود که خدایان او را شهروندی نژاد آفریده‌اند نه غلام، اما دومین سپاس او از این بود که او را مرد آفریده‌اند نه زن.

در نیایش بامدادی مردانِ یهودی اندیشه‌ای همانند، بیان شده است:

«ای خدا، ای پروردگار سراسر هستی، نیایش مر ترا سزاست که مرا زن نیافریده‌ای.» در مقابل، در نیایش زنان یهودی این عبارت چنین تغییر یافته است: «تو که مرا بنا بر مشیت خویش آفریده‌ای.»

اختلافِ، در وضع دو جنس موکدتر از آنچه در سخنان افلاطون و نیایش یهودیان بیان شدنی نیست. بنابر عبارات متعدد تورات، «مرد» نمودار واقعی «نوع بشر» است و در زبان فرانسه نیز مانند زبان انگلیسی، برای نامیدن «مرد» و «انسان» واژه‌ای واحد به کار می برند. و نیز هنگامی که از تودهٔ مردم سخن

می گویند، معمولاً جز به مردان نمی اندیشند. زن کمیتی اندک بهاست و در هر حال مرد فرمانروای اوست. زنان اولین موجودات انسانی بودند که از آنها بهره کشی شد و به بیان دیگر، «پیش از آنکه برده وجود داشته باشد زن برده بوده است.» و دهقانان زن بیش از دهقانان مرد زیر فشار ستم و بهره کشی بوده‌اند. جامعه سرمایه‌داری نیز برابری صوری زن و مرد را با نابرابر یهای اجتماعی و اقتصادی درهم می آمیزد.

حتی اشراف زن، فئودال های زن و سرمایه‌داران زن نیز با آن که خود ستمگرند از سوی شوهران و پدران سرکوب می شوند (مثلاً نحوه سرکوبی فئودال های زن در روسیه در کتاب های تولستوی دقیقاً ترسیم شده است). زنان سایر طبقات نیز، به نسبت، استثمار و سرکوبی میشوند. امّا درجهٔ بهره کشی از آنان بنابر طبقه ای که از آنند متفاوت است.

اگرچه دوران های تکامل تاریخی اجتماعی برای زن و مرد یکسان بوده اما در هر دوره از مراحل تاریخ، زنان دارای تاریخ ویژه خود نیز بوده‌اند که مربوط به نحوهٔ خاص استثمار و سرکوبی آنان بوده است و اگرچه این ویژگی تاریخی خود معلول وجود جامعه طبقاتی است اما باین دلیل نمی توان صرفاً با شرکت جستن در مبارزهٔ طبقاتی به حل مشکلات و یژهٔ زنان کمک کرد. زنان کارگر و زحمتکش که اکثریت زنان جامعه را تشکیل می دهند گذشته از این که همچون همهٔ کارگران استثمار میشوند (و سرانجام نیز به مبارزهٔ طبقاتی کشانیده می شوند) در دنیای مالکیت خصوصی از حیث زن بودن نیز سرکوبی می شوند. در هر گام، کوهی از مشکلات که برای مرد ناشناخته است در مقابل زن سر برمی آورد. بسیاری کارهای مجاز برای مرد، برای زن ممنوع است. بسی حقوق اجتماعی و مزادی که مرد از آن بهره‌ور است و همین که مورد استفاده زن قرار گیرد گناه و جنایت شمرده می شود. زن هم به عنوان موجودی اجتماعی و هم به عنوان موجودی اجتماعی و هم به عنوان موجودی دارای جنسیت رنج می برد و مشکل بتوان گفت که در کدام قلمرو رنج او سنگین‌تر است. به این سبب آرزوی بسیاری از زنان که آرزو می کنند مرد زائیده می شدند درک کردنی است.

باید پذیرفت که زنان حقیقتاً مشکلات ویژه‌ای دارند. از سوی دیگر اکثریت مردان این وضع را برحق میدانند و مایل نیستند وضع موجود به نفع زنان تغییر یابد. مردان روشنفکر نیز که با آزادی واقعی زنان موافق‌اند، مسئله را اغلب در شکل نظری و انتزاعی بررسی می کنند. در حالی که مبارزهٔ زنان با وضع غیرعادلانه فعلی ناشی از منافع عینی، بلاواسطه و قابل لمس آنان است. بنابراین

این را هم باید پذیرفت که بطور عمده خود زنان اند که باید برای حل مشکلات خود مبارزه کنند. در تاریخ مبارزات بشر هرگز هیچ نوع استثماری بدون مبارزه علیه همان نوع استثمار از بین نرفته است. مبارزه علیه هر نوع ستم طبقاتی، نژادی، ملی، مذهبی، جنسی بطور عمده از طریقه خود آن طبقه، نژاد، ملت، جنس پیش برده می شود.

به این ترتیب لازم است زنان ایران در سازمانهای زنان که از منافع آنان سخن میگویند متشکل شوند، گروههای سیاسی و افراد جامعه را به اهمیت تشکل خویش آگاه سازند و پشتیبانی آنان را برای مبارزات آینده ساز خود جلب کنند و در عمل نشان دهند که مبارزهٔ طبقاتی، مبارزهٔ دموکراتیک و مبارزه علیه سلطهٔ مرد مکمل یکدیگرند و شرکت فعال در پیشبرد هر یک از این مبارزات کمک به پیشبرد دیگر اشکال مبارزه است.

((همانگونه که آزادی طبقه کارگر به توسط خود آنان تحقق میبابد، آزادی زنان زحمتکش نیز به دست زنان زحمتکش انجام میپذیرد))

شرحی کوتاه پیرامون روز هشتم مارس

۱۹۰۷ مبارزات زنان آمریکا در هشتم مارس ۱۹۰۷ به دلیل گسترش آن در سراسر آمریکا ونیز به سبب طرح شعارهای مناسب با همان مرحلهٔ رشد اجتماعی، اهمیت تاریخی ویژه‌ای دارد. درآن زمان، مبارزه برای تساوی حقوق اقتصادی و اجتماعی (ودر راس آن مبارزه برای داشتن حق رای در پارلمان) درعین حال مبارزه برضد برابری تشریفاتی وظاهری زن ومرد، چهرهٔ درخشانی به مبارزات زنان آمریکا بخشید ودر سراسر جهان انعکاس یافت.

۱۹۱۰ در دومین کنفرانس بین المللی زنان، بنا به پیشنهاد کلارا زتکین **زن مبارز آلمانی تصمیم گرفته شد که همه ساله، روز هشتم مارس به عنوان روز جهانی زن جشن گرفته شود ومشکلات زنان در سخنرانی ها وجلسه ها به بحث گذارده شود.**

۱۹۱۱ دراین سال روز جهانی زن از طرف انترناسیونال دوم **رسماً پذیرفته شد.**

۱۹۱۱ ۱۹ مارس نخستین مراسم روز جهانی زن در ۱۹ مارس ۱۹۱۱ برگزار شد. انتخاب این روز به علت اهمیت تاریخی آن در مبارزات پرولتاریای آلمان بود.

۱۹ مارس ۱۸٤۸ [در جریان انقلاب ۱۸٤۸] امپراتور پروس که دیگر قادر نبود در برابر نیروی عظیم خلق همچون گذشته خصمانه ایستادگی کند، و از شورش کارگران وحشت داشت، ظاهراً در مقابل آنان سرفرود آورد وتعهد کرد که خواسته های آنها را



کمیتهٔ مرکزی انجمن بین المللی زنان، ۱۸۹۹.

برآورد. از جمله تعهداتی— که البته بدان عمل نکرد— دادن حق رای به زنان بود.
برای برگزاری نخستین مراسم روز زن، کوشش بسیار شده بود. یک هفته پیش از روزیاد شده مجلهٔ «رای برای زنان» در آلمان و مجلهٔ «روز زن» در اطریش منتشر شد و در مورد: «زنان و پارلمان»، «رابطه زن خانه‌دار و سیاست» و... مطالب مفیدی درج شد. این روز که اولین برزگداشت روز زن در آلمان، اطریش، سویس، دانمارک بود موفقیتی بیرون از انتظار به دست آورد.
در آلمان و اطریش حتی در شهرهای کوچک و روستاها تالارهای سخنرانی پراز شنودگان مشتاق بود. در اطریش ۳۰/۰۰۰ نفر در تظاهرات خیابانی شرکت کردند. پلیس به تظاهرکنندگان با خشونت حمله کرد تاشعارهای آنان را پاره کند اما زنان مقاومت کردند. پایداری زنان در این ماجرا نخستین قدرت نمائی مبارزه جویانه ومتشکل آنان برای بزرگداشت روز جهانی زن بود.
۱۹۱۳ روز جهانی زن دوباره به روز هشتم ماه مارس انتقال یافت و از آن پس این روز به عنوان «روز جهانی زن» در تاریخ ملت‌ها ثبت شد.
زنان مبارز روسی برای اولین بار «روز زن» را در هشتم مارس ۱۹۱۳ جشن گرفتند. در آن زمان علیرغم اختناق شدید حکومت تزاری، زنان درسن پترزبورگ و مسکو جلسه‌های بحث و سخنرانی تشکیل دادند. رهبران جنبش زنان پیشنهاد کردند ودر پی آن



۸ مارس ۱۹۰۹، نیو یورک— تظاهرات زنان برای زندگی بهتر، بهبود شرایط کار و ممنوعیت کار کودکان.

تصمیم گرفته شد مجله‌ای بنام «زن کارگر» منتشر شود. پس از چندی شورای نویسندگان مجله را به استثنای یک نفر پلیس تزاری دستگیر کردند.

۱۹۱۴ تنها عضو آزاد شورای نویسندگان مجله، «زن کارگر» آناالیزاروواء، در روز هشتم مارس ۱۹۱۴ نخستین شمارهٔ مجله را به تنهائی انتشار داد وزنان را گرد محور شعار «حق رای برای زنان کارگر» بسیج کرد. در حقیقت این شعار به مفهوم دعوت برای سرنگونی حکومت استبداد تزار بود.

۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ با آغاز جنگ جهانی اول، زنان پیشرو کوشش بسیار کردند که روز هشتم مارس «روز تظاهرات زنان برضد جنگ» اعلام شود اما به علت آشفتگی اوضاع اجتماعی و عدم درک اهمیت این مسئله و نیز خیانت برخی از گروههای سیاسی به مبارزات مردم، این تظاهرات انجام نشد. در سال ۱۹۱۵ تظاهرات «روز زن» تنها در نروژ برگزار گردید.

۱۹۱۷ ۸ مارس [۲۳ فوریه°] ۱۹۱۷، تظاهرات زنان برضد جنگ و تزاریسم بود. تودهٔ وسیعی از زنان زحمتکش به خیابانها ریختند تا برضد جنگ، گرسنگی، سرما و... اعتراض کنند.

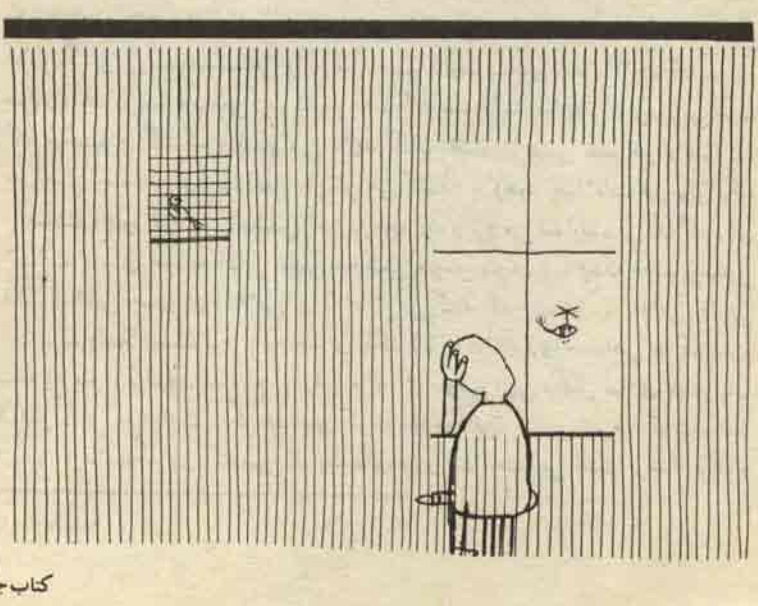
کارگران روسی با اعتصابات یکپارچه در پتروگراد از تظاهرات زنان پشتیبانی کردند. مجموعهٔ این حرکات به تظاهرات سیاسی پرشوری علیه تزاریسم مبدل شد. این روز در تاریخ روسیه روزی فراموش نشدنی است. انقلاب فوریه در این روز آغاز شد. یک هفته بعد، روزنامهٔ پراودا در مقاله‌ای با عنوان «روز بزرگ» چنین نوشت: «اولین روز انقلاب، روز زنان است، افتخار برزنان باد، افتخار به این روز جهانی باد، افتخار برزنانی که در روز خود به خیابانهای پتروگراد گام نهادند.»

از آن سال تاکنون در این روز در نقاط مختلف جهان همواره رویدادهای قابل ذکر پیش می‌آید که حاکی از شرکت زنان در مبارزات طبقاتی دموکراتیک است.

[اکنون دیگر در کشورهای پیشرفته جهان، برپاداشتن جشن و جلسه‌های سخنرانی همچون یک سنّت اجتماعی از جانب توده مردم پذیرفته شده است. در بسیاری از کشورها مردمی که می‌خواهند همبستگی خویش را با نهضت پای استوار و مبارزات دلیرانه زنان بازگو کنند، در مدرسه و دانشگاه و خیابان به زنان شاخه‌های کوچکی از گل میموزا تقدیم می‌کنند. ■

منصوره م.

° بر اساس تقویم ژولیان (رومی قدیم).



زن، خانواده
و قانون مدنی ایران

می گویند که هدف از وضع قوانین، تنظیم روابط اجتماعی افراد جامعه است. آنچه پس از ادای این جمله معمولا فراموش می شود طرح این پرسش است که مبنا و معیار تنظیم روابط اجتماعی از طریق وضع قوانین چیست؟ مثلاً چُرا قانونگذار روابط اجتماعی را در مورد سهم الارث بنحوی تنظیم کرده که پسر دو برابر دختر از پدر ارث می برد. پاسخ دهندگان معمولا به جوابهائی متوسل می شوند که محتوای گنگ و مبهمی دارند. آنان اغلب مفاهیمی نظیر خرد، عدالت، مصلحت اجتماعی و ارادهٔ الهی را پیش می کشند؛ یا وجود اختلافات فیزیولوژیک را علّت وجود قوانین تبعیض آمیز در مورد زن و مرد می شمارند، بی آن که برای اثبات ادعای خود به دلایل علمی محکمی متوسل شوند. و یا اینکه مانند واضعین قانون اساسی جمهوری اسلامیْ ایران اعلام می کنند که «جمهوری اسلامیْ نظامی است بر پایهٔ ایمان به: ۱— خدای یکتا (لااله الاّاللّه) و اختصاص حاکمیت و تشریع به او و لزوم تسلیم در برابر امراو. ۲— وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین...»[1] به عبارت دیگر همانطور که در مقدمهٔ قانون اساسی نیز متذکر شده اند: «.... و قانونگذاری که مبین ضابطه های مدیریت اجتماعی است بر مدار قرآن و

۱— اصل دوم

سنت جریان می‌یابد...»[۲]. یعنی واضعین قانون اساسی از این فرض حرکت کرده‌اند که قانونگذاری (تشریع) اختصاص به خدای یکتا دارد و بنده را در این میان نقشی نیست. قوانین خدائی در قرآن مضبوط و یا از طریق سنت به ما منتقل شده و وظیفهٔ بندگان اطاعت از این قوانین لایتغیر الهی است؛ و اگر وضع قوانین جدید لازم افتد باید با درنظر گرفتن قوانین الهی و درچارچوب آن مقررات جدید وضع گردد.[۳] تشخیص مغایرت مصوبات مجلس شورای ملّی با احکام اسلام به فقهای شورای نگهبان واگذار شده است.

به این ترتیب ضوابط و معیارهای حاکم در تنظیم روابط اجتماعی در مورد ما ایرانیان خرد و عدالت و.... نیست، بلکه قرآن و سنت است. البّته از نظر واضعان قانون اساسی کنونی، تمامی این مفاهیم در احکام اسلامیٌ تبلور می‌یابد. اما آیا براستی پایه و اساس کار قانونگذار را در وضع قوانین همین مفاهیم تشکیل می‌دهند و اگرچنین است مقررات راجع به خرید و فروش برده با کدامیک از این موازین تطبیق می کرده است؟

زندگی و مرگ قوانین به ما نشان می‌دهد که اوّلاً ضوابط حاکم بر وضعشان نباید مطلق‌های از قبیل خرد و عدالت باشند. بلکه باید معیارها و ضوابط دیگری در این امر دخالت داشته است. ثانیاً این مفاهیم خود در هرزمان مصادیق معینی دارند، چیزی که در یک زمان عین عدالت است در زمانی دیگر ظالمانه جلوه می کنند. از این رو باید پایه و اساس حکومت این یا آن قانون را در جای دیگری جستجو کرد.

سیر کوتاه و واقعبینانه‌ای در تاریخ نشان می‌دهد که پیدایش حقوق در این یا آن مورد همیشه با تحولات اقتصادی– اجتماعی توأم بوده است. مثلاً اضمحلال همبائی طبیعی، حقوق خصوصی را همزمان با مالکیت خصوصی بوجود می‌آورد و آمالفی نخستین شهر قرون وسطاست که به وضع مقررات و قوانین مربوط به حقوق دریائی می‌پردازد، زیرا تجارت دریائی گسترده‌ای دارد. همچنان که با اکتشاف صنعت و تجارت ابتدا در ایتالیا و سپس در سرزمینهای دیگر مالکیت خصوصی رشد کرد، حقوق مدنی در رم معمول شد. تکامل حقوق در تمام کشورهای اروپائی بر پایهٔ حقوق رم با رشد بورژوازی آغاز شد. در ایران قوانین مربوط به ثبت اسناد و املاک بعد از اضمحلال شکل مالکیت دولتی بردهات درطی قرن نوزدهم و قوام و

۲– شیوه حکومت در اسلام.

۳– اصل چهارم قانون اساسی.

تحکیم مالکیت خصوصی بر آنها در اوایل قرن بیستم به تصویب رسید.

بنابراین مقررات و قوانینی که در طول تاریخ بشر بتدریج بوجود می آیند، تکامل می یابند و منسوخ می شوند یا باقی می مانند— از روح عدالت جوی انسان سرچشمه نمی گیرند بلکه محصول شرایط خاص اقتصادی— اجتماعی و تحولاتی اند. که در این زمینه در این یا آن جامعه رخ می دهد. البته باید توجه داشت که قوانین و مقررات حاکم در یک جامعه را نمی توان تنها بازتاب ناب وجه اقتصادی دانست. زیرا این قوانین و مقررات هرچند بروجه اقتصادی تکیه دارند، خود دارای استقلال نسبی اند و هر تغییری در آن به نوبه خود برسایر وجوه جامعه (وجه قضائی- سیاسی و وجه اقتصادی) اثر می گذارد. از این رو هدف از این مختصر تنها تشریح و توصیف قوانین مربوط به ازدواج، طلاق، زوجات، حقوق و اختیارات والدین نسبت به فرزندان برای اثبات ماهیت تبعیض آمیز و اسارت بارشان نیست بلکه تحلیل ریشه های تاریخی وضع این قوانین بمنظور ارزیابی هماهنگی این مقررات با شرایط مادی جامعه هدف اصلی ما در این بحث است.

قوانین مربوط به تشکیل و اداره خانواده در قانون مدنی ایران

الف— نکاح

در این مبحث به بررسی تمام مقررات حاکم بر امرنکاح نمی پردازیم بلکه تنها شکل آن را بررسی می کنیم. این انتخاب برای پرهیز از تطویل کلام و بمنظور نمایاندن منطق مشترکی است که نکاح و طلاق را در قوانین مدنی ایران سامان می دهد، به عبارت بهتر می خواهیم نشان دهیم که چگونه مقررات حاکم بر طلاق خود حاصل و نتیجه شکل ازدواج است.

در قانون مدنی ایران نکاح جزء عقود بحساب می آید. یعنی قراردادیست که بین زن و مرد منعقد می شود. در عقد نکاح زن فروشنده و مرد خریدار است. کالائی که طبق این قرارداد مبادله می شود تمتع مرد از جسم زن برای مدت نامعین (نکاح دائم) یا معین (نکاح منتقطع) دربرابرپرداخت مَهر و نفقه است. به عبارت ساده‌تر مرد دراین معامله تمتع از جسم زن را در برابر پرداخت مَهر به خود اختصاص می دهد. عقد نکاح از لحاظ صوری با عقود دیگر تفاوتی ندارد جز اینکه بهای کالای مبادله شده را مَهر می خوانند و مقررات و شرایط خاصی به سبب نوع کالای مبادله شده (تمتّع از جسم یک انسان) بر آن حاکم است.

مهر اگر به تراضی طرفین تعیین شود مهرالمسمّی نامیده می شود و اگر بعد از عقد و قبل از رضایت بین زوجین نزدیکی واقع شود زوجه طبق مادهٔ ۱۰۸۷ مستحق مهرالمثل خواهد بود. طبق ماده ۱۰۹۱ قانون مدنی، **ملاک تعیین مهرالمثل حال زن از حیث شرافت خانواد گی و سایر صفات و وضعیت او نسبت به مآئل و اقران و همچنین معمول محل و غیره است.** یعنی زن کالائی است که بهای او با توجه به وضعیت طبقاتی زیبائی و ملاکُ هائی از این قبیل تعیین می شود.

ب— حدود آزادی در انتخاب

در قانون مدنی ایران مرد در انتخاب همسر کاملاً آزاد است و می تواند بازن غیر مسلمان و یا با تبعهٔ خارجه ازدواج کند.[۴] این آزادی انتخاب برای زن وجود ندارد. براساس مادهٔ ۱۰۵۹ قانون مدنی نکاح مسلمه با غیر مسلم جایز نیست. نکاح زن ایرانی با تبعهٔ خارج نیز باید با اجازهٔ دولت صورت گیرد (مادهٔ ۱۰۶۰ ق. م) این دو ماده سند مشخصی از بینش قانونگذار نسبت به زن ارائه می دهد. از نظر قانونگذار زن موجودی است که تحت انقیاد شوهر قرار دارد و در این رابطه دین وعلائقِ ملّی خود را به آسانی وامی نهد.

ازدواج دختر باکره نیز موقوف به اجازهٔ پدر و جد پدری است و هرگاه پدر و جدّ پدری بدون علّت موجه از دادن اجازه مضایقه کنند دختر می تواند با معرفی کامل مردی که می خواهد به او شوهر کند وشرایط نکاح و مهری که بین آنها قرارداده شده به دفتر ازدواج مراجعه کند و توسط دفتر مذبور مراتب را به پدر یا جدّ پدری اطلاع دُهد بعد از ۱۵ روز از تاریخ اطلاع دُفتر مزبور می تواند نکاح را واقع سازد. (مادهٔ ۱۰۴۳ ق. م.). با وضع این ماده قانونگذار صلاحیّت دختر باکره را در مورد انتخاب همسر نفی کرده است و اصل را برعدم امکان تشخیص درست او قرار داده. سن، تحصیلاتْ و شغل در این میان مؤثر نیست. صرف باکرگی امکان تشخیص درست را از دختر سلب می کند!

ج— نفقه

طبق مادهٔ ۱۱۰۶ ق.م نفقهٔ زن به عهدهٔ شوهر است. ماده ۱۱۰۷ تصریح می کنند که «نفقه عبارت است از مسکن والبسه و غذا و اثاث البیت که بطور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد و خادم درصورت عادت زن بداشتن خادم یا

۴— ماده ۱۰۶۱ ازدواج بعضی از مستخدمین و مامورین رسمی و محصلین دولتی را بازنی که تبعهٔ خارجه باشد موکول به اجازه مخصوص می کند. در اینجا شغل باعث محدودیت می شود نه جنس.

احتیاج [؟]و بواسطهٔ مرض یا نقصان اعضاء». آیا این مواد حکایت از شأن و ارج فراوان زن از نظر قانونگذار دارد؟ شک نیست که طوطیان شکر شکن که کاری جز توجیه و تحسین این احکام ندارند پاسخ خواهند داد که احترام بی حد و حصر قانونگذار نسبت به زن موجب می شود که شوی را ملزم کند تا مخارج نگهداری او را متناسب با وضعیتی که قبل از ازدواج به آن عادت کرده– یعنی متناسب با شوونات زن– بپردازد و حتی اگر این وجود عزیز عادت به انجام کارهای خانه نداشت شوهر موظف است مخارج استخدام خادم را نیز تقبل کند.

چگونه است که اعتقادات و باروی های جزمی عده‌ای می تواند این چنین سدّ راه تحلیل درست قوانین گردد که زن را نه به عنوان موجودی که در زندگی زناشوئی شریک مرد و یار و یاور اوست بلکه بعنوان شیئی در نظر می گیرد که مرد مکلف به پرداخت مخارج نگهداری آن است. این که آیا استطاعت مالی مرد امکان پرداخت مخارج نگهداری زن را می دهد یا نه ابداً مطرح نیست. طبق مادهٔ ۱۱۲۹ ق. م. اگر شوهر از پرداخت نفقه عاجز باشد زن می تواند به حاکم رجوع کند و حاکم شوهر را اجبار به طلاق نماید. به این ترتیب پیوند زناشوئی در اثر عجز مرد از تامین مخارج نگهداری زن (تامین مخارج نه برطبق استطاعت مالی مرد بلکه بر اساس شؤونات شخصی و طبقاتی زن) گسسته می شود. و این همه نشانهٔ احترام فراوان قانونگذار به شیئی است که زن نام دارد.

د– آثار حقوقی عقد نکاح

بعد از انجا مراسم عقد. اقامتگاه زن [۵] همان اقامتگاه شوهر است (مادهٔ ۱۰۰۵ ق.م.) ماده ۱۱۱٤ ق.م. نیز حکم می کند که «زن باید در منزلی که شوهر تعیین می کند سکنی نماید...» طبق این ماده تعیین محل سکونت نه با رضایت زوجه که طبق تصمیم شوهر انجام می شود مگر این که اختیار تعیین منزل به زن داده شده باشد.

قانون (جز در مواردی معین اقامتگاه دیگری جز اقامتگاه شوهر رابرای زن نمی شناسد و این به آن معناست که زنان از نظر قانونگذار شغل دیگری جز خانه‌داری ندارند تا «مرکز مهم امورشان» نه خانه، که محل کار باشد (مادهٔ ۱۰۰۲ به زیرنوس ۵ نگاه کنید.)

۵– طبق ماده ۱۰۰۲ ق.م.: اقامتگاه هرشخص محلی است که در آن سکونت داشته و مرکز مهم امور او نیز در آنجا باشد اگر محل سکونت شخص غیر از مرکز مهم امور او باشد مرکز امور او اقامتگاه محسوب است.

براساس مادهٔ ۹۶۳ ق.م. روابط شخصی و مالی زوجین تابع قوانین دولت متبوع شوهر است. باید توجه داشت که ماده ۹۶۳ از احکامی نیست که با توافق طرفین تغییر کند. بنابراین تمایل زن و یا توافق زوجین در این مورد بی اثر است.

طبق ماده ۱۱۱۷ ق. م. شوهر می تواند زن خود را از حرفه و صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یازن باشد منع کند. مادهٔ ۱۸ قانون حمایت خانواده با قبول حق متقابل اما مشروط برای زن این ماده را تعدیل کرد: «شوهر می تواند با تائید دادگاه زن خود را از اشتغال به هر شغلی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیت خود یازن باشد منع کند. زن نیز می تواند از دادگاه چنین تقاضائی [را] بنماید. دادگاه در صورتی که اختلالیْ در امر معیشت خانواده ایجاد نشود مرد را از اشتغال به شغل مذکور منع می کند.»

بنابراین اولاً برای منع زن از اشتغال به شغلی که منافی مصالح خانوادگی است تأیید دادگاه لازم است. ثانیاً این حق برای زن نیز پذیرفته شده، البته قبول تقاضای زن مشروط به این است که اختلالیْ در امر معیشت خانواده ایجاد نشود. اکنون طبق مصوبات شورای انقلابُ جمهوری اسلامیْ ایران قانون حمایت خانواده لغو و همان مصوبات ق. م. لازم الاجراست. بنابراین مرد می تواند شغلی را که مخالف مصالح خانوادگی و حیثیّت زن و خود او باشد انتخاب کند و زن را در این میان حق اعتراضی نیست.

ه . ریاست خانواده

مادهٔ ۱۱۰۵ ق. م. اعلام مُی کند «در روابط زوجین ریاست خانواده از خصائص شوهر است.» فرهنگ فارسی عمید خصائص را جمع خاصیت دانسته و آن را چنین معنا کرده است: «طبیعت، خوی، اثر، طبیعت مخصوص کسی یا چیزی، فایده و اثر چیزی» بنابراین می توان نتیجه گیری کرد که طبیعت و خوی مرد اقتضا می کنند که رئیس خانواده باشد و طبیعت زن مقتضی فرمانبردن است. و خانواده نهادی نیست که با همکاری و مسئولیت مشترک زوجین اداره شود، بلکه نهادی است دارای سلسلهٔ مراتب ریاست و مرئوسی، فرماندهی و فرمانبرداری.

و. روابط والدین با فرزندان

۱. ولایت

طبق مقررات قانون مدنی افراد تا رسیدن به سن قانونی ۱۸ سال تمام

نمی‌توانند امور حقوقی خود را شخصاً اداره کنند. از این رو یک نماینده قانونی و قهری برای اجرای اعمال حقوقی (خرید و فروش...) افراد کمتر از ۱۸ سال تمام لازمست. این نماینده، **ولی** نام دارد. طبق مادهٔ ۱۱۸۰ ق. م طفل صغیر تحت **ولایت قهری پدر و جدّ پدری است.** مادهٔ ۱۵ ق.م حمایت خانواده در این قانون تغییراتی داد و اعلام داشت: «طفل صغیر تحت ولایت قهری پدر خود می باشد و در صورت ثبوت حَجر یا خیانت یا عدم قدرت و لیاقت او در ادارهٔ امور صغیر یا فوت پدر به تقاضای دادستان و تصویب دادگاه شهرستان حق ولایت به هر یک از جد پدری و یا مادری تعلق می گیرد.... در صورتیکه مادر صغیر، شوهر اختیار کند حق ولایت او ساقط خواهد شد...» بنابراین می بینیم که قانون حمایت خانواده ولایت مادر را پیش بینی کرده اما حدودی برای آن قائل شده که رعایت نکردن آن موجب سلب حق ولایت است (ازدواج مادر).

همانطور که پیشتر گفتیم مقررات قانون حمایت خانواده از سوی شورای انقلاب لغو شده و همان مصوبات قانون مدنی لازم‌الاجراست. یعنی مادر ابداً نمی‌تواند ولی قهری فرزند خود باشد. بند ۵ اصل بیست و یکم قانون اساسی نیز براین نکته تأکید می کند: «قیمومت فرزندان به مادران شایسته در جهت غبطهٔ آنها در صورت نبودن ولی شرعی» اعطا خواهد شد. در امر ولایت قهری مسأله شایستگی پدر و جدّ پدری ابداً مطرح نیست. اما احراز شایستگی مادر برای اعطای قیمومت لازم است و حتی اضافه کنیم که ولایت، طبق قانون مدنی، با اثبات خیانت و ناتوانی یا عدم لیاقت نیز ساقط نمی شود، بلکه یک نفر امین به ولّی منضّم می شود تا جلوی اقدامات غیرقانونی و نادرست ولّی گرفته شود (مواد ۱۱۸٤ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸٦). امّا البته قیمومت به مجرد اثبات یکی از این امور ساقط خواهد شد.

۲. حضانت

حضانت به معنای پرستاری و نگهداری کودک است. طبق مادهٔ ۱۱٦۹ ق. م: «برای نگاهداری طفل مادر تا دوسال از تاریخ ولادت او اولویت خواهد داشت. بعداز انقضای این مدت حضانت با پدر است، مگر نسبت به اطفال اناث که تا سال هفتم حضانت آنها با مادر خواهد بود.» البته اگر در مدتی که حضانت با مادر است، مادرمبتلا بهُ جنون شود یا به دیگری شوهر کند حضانت با پدر خواهد بود (مادهٔ ۱۱۷۰) بنابراین حق مادر در حضانت طفل تا دو وهفت سالگی نیز مشروط به مجرد ماندن اوست.

تفاوتی که در امر حضانت فرزندان توسط مادر میان دختر و پسر قائل شده‌اند شاید حکایت از آن داشته باشد که قانونگذار می خواهد مکانیسم همانند

سازی (٦) در مورد دختر و پسر رعایت شود. یعنی پسر امکان یابد تا با پدر همانندسازی کند و دختر با مادر.

ماده ۱۲ قانون حمایت خانواده مواد مربوط به حضانت را تغییر داد و اعلام داشت: «در کلیه مواردی که گواهی عدم امکان سازش صادر می‌شود دادگاه ترتیب نگاهداری اطفال... را با توجه به وضع اخلاقی و مالی طرفین و مصلحت اطفال تعیین می کند...» بنابراین طبق این ماده ترتیب حضانت طفل نه با قبول اصل اولویت پدر در نگاهداری فرزندان بلکه باتوجه به وضعیت اخلاقی و مالی پدر و مادر و مصلحت اطفال تعیین می شود یعنی ضوابط دیگر جای ضابطهٔ اولویت حق پدر به عنوان ملاک تعیین ترتیب حضانت را می گیرد.

ز. انحلال عقد نکاح

عقد نکاح به فسخ یا به طلاق در ازدواج دائم، و بذل مدت در عقد منقطع، منحل می شود. ما در این جا از تشریح همهٔ موارد فسخ نکاح خودداری می کنیم و به ذکر این نکته بسنده می کنیم که جز در مورد جنون ادواری و مستمر (مادهٔ ۱۱۲۱ ق. م) موارد فسخ نکاح در مورد آن یکی نیست. در مورد مرد فقط عیوبی ایجاد حق فسخ برای زن می کند که مانع از ایفای وظیفهٔ زناشوئی شود (ماده ۱۱۲۲). اما برای زن عیوبی نظیر زمین گیر بودن، نابینائی یا جذام و برص (یک نوع بیماری پوستی) علاوه بر قرن (استخوان زائدی که در جلوی آلت تناسلی بعضی از زنان است و مانع نزدیکی می‌شود) و افضاء دیکی بودن مجرای حیض و غایط یا مجرای بول و حیض) موجب ثبوت حق فسخ برای مرد است (مادهٔ ۱۱۲۳ ق. م)

نکاح دائم با طلاق منحل می شود. طبق ماده ۱۱۳۳ ق. م مرد می تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد و حق نامشروط و نامحدود دارد. اما زن فقط در موارد معین آن هم با صدور حکم محکمه می تواند طلاق بگیرد. این موارد از این قرارند:

۱– هرگاه شوهر چهارسال تمام غایب مفقودالاثر باشد (م. ۱۰۲۹ ق. م)

٦– *Identification* عبارتست از یک مکانیسم دفاعی ناخودآگاه که بوسیلهٔ آن طفل تصویر ذهنی شخص را درون ذهن می برد و از آن پس رفتار، افکار و گفتار او بمانند شخصی می شود که تصویر ذهنی او را به درون برده است. همانندسازی از شیرخوارگی آغاز می‌شود. اما در برخی از مراحل زندگی فرد از این مکانیسم بیشتر استفاده می کند منجمله در فاصله ۳ تا ٦ سالگی و یا در بلوغ و نوجوانی.

۲– هرگاه شوهر از دادن خرجی به زن خودداری کند و محکمه هم نتواند او را مجبور به پرداخت آن کند یا از پرداخت نفقه عاجز باشد (م. ۱۱۲۹ ق. م)

۳– هرگاه شوهر سایر حقوق واجبهٔ زن را (کنایه از نزدیکی جنسی است) انجام ندهد و اجبار او هم براین امر ممکن نباشد (ماده ۱۱۳۰ ق. م).

٤– سوء معاشرت شوهر به حدی که ادامهٔ زندگی زن را با او غیرقابل تحمل سازد (مادهٔ ۱۱۳۰ ق. م).

۵– در صورتی که بواسطه بیماری های مسری صعب العلاج دوام زناشوئی برای زن موجب مخاطره باشد (مادهٔ ۱۱۳۰ ق. م).

در این موارد زن می تواند برای طلاق بحاکم رجوع کند و حاکم شوهر را پس از ثبوت امر وادار به طلاق کند.

زن می تواند در ضمن عقد ازدواج شرط کند که اگر مرد زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غایب شود یا ترک انفاق نماید، یا بر علیه زن سوء قصد کند یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر غیرقابل تحمل شود زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهائی خود را مطلقه سازد (مادهٔ ۱۱۱۹ ق. م).

قانون حمایت خانواده مواد قانون مدنی را در مورد طلاق تغییر داد و انجام آن را منوط به صدور گواهی عدم سازش از محکمه کرد که غیر از موارد مذکور در قانون مدنی عبارتند از:

۱. عدم رعایت دستور دادگاه در مورد منع اشتغال به کار یا حرفه ای که منافی یا مصالح خانوادگی با حیثیات شوهر یا زن باشد.

۲. محکومیت زن یا شوهر به حکم قطعی به مجازات پنج سال حبس یا بیشتر.

۳. ابتلاء به هرگونه اعتیاد مضر که به تشخیص دادگاه به اساس زندگی خانوادگی خلل وارد آورد و ادامه زندگی زناشوئی را غیرممکن سازد

٤. هرگاه مرد همسر دیگری اختیار کند یا به تشخیص دادگاه نسبت به همسران خود اجرای عدالت ننماید.

۵. هرگاه یکی از زوجین ترک زندگی خانوادگی کند

٦. محکومیت قطعی هر یک از زوجین در اثر ارتکاب جرمی که مغایر با حیثیت خانوادگی و شئون طرف دیگر باشد.

۷. در صورت عقیم بودن یکی از زوجین.

این موارد بانضمام پنج مواردی که قبلاً فقط مشمول زنان می شد بانضمام مورد جنون در موردی که فسخ نکاح ممکن نبود و عدم تمکین زن از شوهر (جمعاً ۱٤ مورد) برای زن و مرد هردو مجوز درخواست گواهی عدم امکان سازش را فراهم می کرد.

مواد قانون حمایت خانواده طبق تبصره ۲ ماده ۳ قانون دادگاههای مدنی خاص مصوب شورای انقلاب در مهرماه ۱۳۵۸ بطور ضمنی لغو شد. زیرا تبصره مقرر داشت که موارد طلاق همان است که در قانون مدنی و احکام شرع مقرر شده اما در موردی که شوهر به استناد ماده ۱۱۳۳ ق. م تقاضای طلاق می کند دادگاه بدواً حسب آیهٔ کریمه فان خفتم شقاق... موضوع را به داوری ارجاع می کند و در صورتی که بین زوجین سازش حاصل نشود اجازهٔ طلاق به زوج داده خواهد شد. در مواردی که بین زوجین توافق شده باشد مراجعه به دادگاه لازم نیست. بنابراین با تصویب قانون دادگاههای مدنی خاص از تصویب شورای انقلاب سرنوشت زن یکسره به مرد واگذار شده و اجرای مقررات قانون مدنی در مورد ولایت و حضانت و تعدد زوجات توام با تخصیص امر طلاق به مرد حربه های محکمی برای به انقیاد کشاندن زن در اختیار مرد قرار داده است.

ح. تعدد زوجات

ایران از ممالکی است که نظام تعدد زوجات را پذیرفته است. تعدد زوجات در ایران می تواند در چارچوب نکاح دائم یا منقطع واقع شود. در چارچوب نکاح دائم تعداد زنانی که به عقد ازدواج مرد درمی آیند محدود است. اما مرد می تواند از طریق نکاح منقطع با زنان بیشماری ازدواج کند.

تفاوت های نکاح دائم و منقطع از اینقرارند:

۱. نکاح دائم مدت ندارد، در حالی که بموجب ماده ۱۰۷۵ «نکاح وقتی منقطع است که برای مدت معینی واقع شده باشد.» مدت نکاح منقطع باید کاملاً معین شود (مادهٔ ۱۰۷٦ ق. م)

۲. به موجب ماده ۱۰۹۵: «در نکاح منقطع عدم ذکر مهر در عقد موجب بطلان است.» در حالی که به موجب ماده ۱۰۸۷: «اگر در نکاح دائم مهر ذکر نشده یا عدم مهر شرط شده باشد نکاح صحیح است...»

۳. نکاح دائم با طلاق و نکاح منقطع به بذل مدت منحل می شود (مادهٔ ۱۱۲۰ ق. م)

۴. در عقد انقطاع زن حق نفقه ندارد مگر این که شرط شده باشد (مادهٔ ۱۱۱۳ ق. م)
در حالی که در عقد دائم نفقهٔ زن به عهدهٔ شوهر است (مادهٔ ۱۱۰۶ ق. م)
۵. عدهٔ طلاق سه طُهر و عده در نکاح منقطع چه در حالت بذل مدت و چه در مورد انقضاء آن دو طهر است.
نکاح منقطع شکلی از ازدواج است که به مرد اجازه می دهد تا با پرداخت مبلغ معینی با زنان متعدد روابط جنسی برقرار کند، بی آنکه ملزم باشد مخارج زندگیشان را تأمین کند. تعیین مبلغ شرط صحت نکاح منقطع است و اگر در نکاح منقطع مبلغ ذکر نشده باشد عقد باطل است.
همانطور که گفتیم ایران نظام تعدد زوجات را پذیرفته است. با تصویب قانون حمایت خانواده از لحاظ قانونی برای مدت کوتاهی حقوق مرد در این زمینهٔ اندکی محدود شد؛ زیرا طبق ماده ۱۶ این قانون مرد نمی توانست با داشتن زن همسر دوم اختیار کند مگر در مواردی که:
۱. همسر اول رضایت می داد.
۲. همسر اول قادر به ایفای وظایف زناشوئی نبود.
۳. زن از شوهر تمکین نمی کرد.
۴. زن به جنون یا به مرض درمان ناپذیری دچار می شد که دوام زناشوئی برای شوهر مخاطره آمیز بود.
۵. زن به حکم قطعی به مجازات پنجسال حبس یا بیشتر محکوم می شد.
۶. زن به اعتیاد مضر مبتلا می شد.
۷. زن زندگی خانوادگی را ترک می کرد.
۸. زن عقیم بود.
۹. زن غایب و مفقودالاثر می شد.
طبق مادهٔ ۱۷ دادگاه با انجام اقدامات ضروری و در صورت امکان تحقیق از زن فعلی و احراز توانائی مالی مرد و اجرای عدالت در مورد بند یک ماده ۱۶ (رضایت همسر) اجازه اختیار همسر جدید می داد. بنابراین می بینیم که مطابق قانون حتی در موردی که همسر اول رضایت داده اجازهٔ دادگاه منوط به احراز توانائی مرد و اجرای عدالت شده است. در تمام مواردی که دادگاه اجازه اختیار همسر دوم می داد، همسر اول حق داشت اگر بخواهد تقاضای گواهی عدم امکان سازش کند و اگر مردی بدون تحصیل اجازه مبادرت به ازدواج می کرد به حبس جنحه از ششماه تا یکسال محکوم می شد که مجازات و تعقیب کیفری در صورت

گذشت همسر اول موقوف می‌ماند. همین مجازات در مورد عاقد و سردفتر ازدواج و زن جدید که عالم به ازدواج سابق مرد بود اعمال می شد. البته باید توجه داشت که اجرای مقررات مواد ١٦ و ١٧ قانون حمایت خانواده و بخصوص مجازات و تعقیب کیفری شوهر با توجه به شرایط حاکم بر جامعه بسیار مشکل بود. زیرا مردان اغلب تنها نان‌آور خانواده بودند و از این رو تعقیب کیفر یشان برای زن که در بیشتر موارد دارای فرزندان متعدد است گرفتاری ها و مشکلات بیشمار ایجاد می کرد، و اصولاً با روحیه و طرز تفکر حاکم بر محیط هماهنگ نبود. جز این، مرد به دلیل موقعیت برتر خود در اجتماع و خانواده می توانست با توسل به تهدید و یا نپرداختن مخارج زندگی زن و فرزندانش، همسر اول را وادار کند تا در برابر تمایل او به ازدواج با یک زن دیگر سر تسلیم فرود آورد. مقررات محدود کنندهٔ قانون حمایت خانواده در این مورد نیز با مصوبات شورای انقلاب لغو شده است و در حال حاضر مرد می تواند بدون داشتن توانائی مالی، کسب رضایت همسر اول و بدون شرایط اخلاقی که اجرای عدالت را در مورد زنان ممکن سازد هر زمان اراده کرد همسر دوم اختیار کند.

ریشه‌های تاریخی مقررات حاکم بر خانواده در قانون مدنی

پس از توضیح و تشریح قوانین ناظر به ازدواج و طلاق در قانون مدنی ایران اکنون لازم است به استنتاج و تحلیل منطق حاکم بر آنها بپردازیم تا بتوانیم هماهنگی و یا عدم هماهنگی شان را با شرایط و اوضاع و احوال فعلی جامعه ارزیابی کنیم.

ازدواج، طلاق و تعدد زوجات در قانون مدنی ایران مجموعهٔ هماهنگی را تشکیل می دهد که خط منطقی مشترکی آنها را به هم متصل می کند. شکل ازدواج از طریق خریدن) هم چگونگی طلاق را (که مرد می تواند هروقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد) تعیین می کند و هم علت منطقی تعدد زوجات را توضیح می دهد. زمانی که با پرداخت مهر، تمتع از جسم زنی برای مدت نامعین به مرد اختصاص می یابد مرد می تواند هر زمان که اراده کرد از حق مسلم خود در این مورد صرفنظر کند یعنی زن را طلاق بدهد. و باز وقتی نکاح از طریق خریدن تحقق می یابد افراد می توانند برحسب توانائی مالی خود با زنان متعدد ازدواج کنند. منتها چون ممکن است این امر نظم جامعه را برهم زند، یعنی سبب شود که بخشی از مردان که توانگرترند زنان بیشماری را به خود اختصاص دهند، و جامعه دچار کمبود

زن شود، از این رو تعداد زنانی که مردان از طریق عقد دائم می‌توانند با آنان ارتباط برقرار کنند محدود می‌شود. اما تعداد زنانی که می‌توانند از طریق نکاح منقطع به مرد اختصاص یابند نامحدود است (تفاوت عده در نکاح منقطع با نکاح دائم به این علت است که امکان مردان را در ارتباط با زنان گسترش دهد.)

چند همسری نیز از نظر تاریخی میراث ازدواج گروهی است. این میراث تداوم آزادی جنسی کهن به سود مردان و قبول یکتاشوئی برای زنان است. به عقیدهٔ انگلس، فرمانروائی مرد بر بردگان زن و چند همسری در مرحلهٔ بالای بربریت بین ازدواج یارگیری و یکتاهمسری به وجود آمد (۷). انگلس معتقد است که «این هردو شکل ازدواج (چند همسری و چند شوئی) را می‌توان استثنائات یا به اصطلاح محصولات تجملی تاریخی دانست؛ مگر این که در کنار هم در کشور واحدی وجود داشته باشند که همانطور که می‌دانیم هرگز چنین نبوده است. بنابر یان مردانی که از حالت چند همسری خارج شده بودند، نمی‌توانستند به زنانی که از چندشوئی باقی مانده بودند، راضی باشند. و چون تعداد مردان و زنان، گذشته از نهادهای اجتماعی، تاکنون نسبتاً مساوی بوده، واضح است که هیچ شکلی از این ازدواج نمی‌توانسته شیوع عمومی داشته باشد. در حقیقت چند همسری از جانب مرد بطور وضوح محصول برده‌داری است و به چند مورد استثنائی محدود می‌شود. در خانوادهٔ پدر سالاری سامی، فقط پدر سالار و حداکثر یکی دونفر از پسران چند همسر بودند دیگران مجبور بودند که هر کدام به یک زن راضی باشند. امروزه نیز در سراسر شرق چنین است. چند همسری امتیاز ثروتمندان و بزرگان است، زنان را عمدتاً با خرید بردگان زن به دست می‌آورند؛ تودهٔ مردم در حالت یکتاهمسری به سر می‌برند. (۸).

به این ترتیب شکل ازدواج و طلاق و تعدد زوجات در ایران به دوران بربریت تعلق دارد. در دورهٔ ماقبل اسلام تُعدد زوجات در ایران رایج نبود و ازدواج و طلاق تابع مقررات دیگری بوده است. پس از پیروزی مسلمانان، با اسلام آوردن مردم شکل اسلامی ازدواج در ایران معمول شد.

سایر قوانین و مقررات مربوط به خانواده و روابط زوجین نیز عمدتاً متضمن اصول زیر است:

۱. نفی نقش برابر زن با مرد در تشکیل نطفه و به وجود آوردن فرزند و قبول ضرورت وجودی او فقط تا زمانی که نیازهای ابتدائی کودک نظیر تغذیه و غیره

۷. ص ۱۰۷ منشأ خانواده و دولت ترجمه احمدزاده

۸. ص ۹۰ همان کتاب.

ایجاب می کند.

۲. قبول سلسله مراتب فرماندهی و فرمانبرداری در روابط زوجین و عدم صلاحیت زن و دختر در تصمیم گیری های مهم و تعیین کننده مربوط به خود و یا فرزندان.

۳. قبول ضمنی اصل عدم شرکت زن در تولید اجتماعی.

همهٔ این اصول حاکی از تبلور نظام پدرسالاری در قانون مدنی ایران است. پیدایش خانواده یارگیر که در کنار مادر طبیعی پدر طبیعی را قرار داده بود توام با سلسلهٔ تغییرات و تحولاتی که نقش مرد را در تهیهٔ منابع غذا (از طریق دامپروری) افزایش داد شرایطی را فراهم آورد تا نظام مادرسالاری جای خود را به نظام پدرسالاری بدهد و منابع ثروت در دست مرد متمرکز شود. برافتادن حق مادری و استقرار نظام پدرسالاری، به گفتهٔ انگلس، نشانهٔ شکست جهانی– تاریخی جنس مؤنث بود. با برنشستن این نظام، مرد فرمانروای خانه شد و زن تنزل مقام یافت، برده شد و بندهٔ شهوت مرد و ابزاری صرف برای تولید فرزند هدف این نظام که برتفوق مرد متکی است، تولید فرزندان با ابویت مسلم است تا بتوانند ثروت پدر را به عنوان ورثه طبیعی او به ارث برند.

تضاد مقررات حقوقی مربوط به خانواده با شرایط اجتماعی– اقتصادی جامعهٔ ایران

جامعهٔ ایران در فاصلهٔ قرون ششم تا نوزدهم از لحاظ اقتصادی دستخوش تغییرات و تحولات عمیقی نشد. از قرن نوزدهم به بعد بود که همراه با نفوذ امپریالیسم ساختار اجتماعی اقتصادی ایران به تدریج متلاشی شد تا بتواند پاسخگوی نیازهای سرمایه‌داری جهانی شود. رشد روابط سرمایه‌داری ضرورت استثمار و بهره‌برداری از نیروی کار زنان را در بخش های مختلف اقتصادی، اداری و فرهنگی فراهم آورد و موجب شد تا زنان از کنج خانه به عرصهٔ اجتماع رانده شوند.

کار بسیاری از زنان دیگر به زایش و پرورش فرزندان محدود نیست. آنان برحسب موقعیت طبقاتیشان در تقسیم کار بدنی و فکری ادغام شده‌اند. در اثر این تغییرات بسیاری از قوانین فلسفهٔ وجودی خود را از دست داده‌اند. نفقه برای زنان شاغلی که در تأمین مخارج زندگی خانوادگی سهم دارند دیگر بکلی بی معناست.

به این ترتیب می بینیم که تضاد میان مقررات قانونی مربوط به خانواده با شرایط واقعی روزبروز عمیق‌تر می شود. انگلس می گوید: «قلمروهای

ایدئولوژیک مذهب، فلسفه و غیره از بقایائی ترکیب شده‌اند که به ماقبل تاریخ می‌رسند» (۹). امروزه این بقایا و یا مقررات و قوانینی که میراث ادوار پیشین تاریخ‌اند دیگر هماهنگی خود را با شرایط اجتماعی و اقتصادی جامعه ما بکلی از دست داده است. امّا این ناهماهنگی سبب نمی‌شود که این مقررات خودبخود لغو شود و جای خود را به مقررات دیگر بدهد. زیرا وجه ایدئولوژیک هرگز بازتاب سادهٔ وجه اقتصادی نیست. البته تعیین اقتصادی در مجموع براین ساختار اثر می‌گذارد. اما اقتصاد هرگز بطور مستقیم و مکانیکی تعیین کنندهٔ وجه ایدئولوژیک نیست: «موقعیت اقتصادی پیامد خودبخودی ندارد.» زیرا تقسیم کار یدی و فکری در جامعه موجب می‌شود که اشکال شعور اجتماعی (مقررات حاکم بر جامعه یکی از اشکال شعون اجتماعی محسوب می‌شود) در نظر بسیاری از مردمان چیزی جز شعور برخاسته از یک پراتیک معین جلوه کند و افراد گمان برند که این اشکال واقعاً معرف چیزی هستند بی‌آنکه از واقعیتی نشأت گرفته باشند. از این رو منشأ قوانین و مقررات حاکم را در مفاهیمی نظیر عدالت، خرد و... جستجو کنند و اعتبار و نفوذ ابدی برایشان قائل شوند.

از این روی ابقا و احیای مقررات مربوط به ازدواج و طلاق و تعدد زوجات را که نشانگر دورانی است که زن هنوز به عرضه تولید اجتماعی گام ننهاده بود، عملی ارتجاعی قلمداد می‌شود. برای تسریع آهنگ رشد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه و شکوفائی شخصیت زن، به جای «بزرگداشت» صوری و کلامی او باید اقدامات سریع و جدی در جهت تغییر قوانین و هماهنگ کردن آنها با شرایط واقعی جامعه صورت گیرد. در غیر این صورت مشکلات به وجود آمده نه تنها دامنگیر زنان خواهد شد بلکه بر مسیر پیشرفت کل جامعه اثر می‌گذارد و آهنگ آنرا کند می‌کند.

فرخنده

۹. نامه به کنراد اشمیت ۲۷ اکتبر ۱۸۹۰.

گرایش زنان به سازماندهی در مبارزات اجتماعی

در تاریخ معاصر ایران، زن همواره موجودی محروم از حقوق انسانی و اجتماعی بوده: موجودی فراموش و مسخ شده که با تمامی قابلیت هایش بیگانه مانده. زن ایرانی که پیوسته همدوش مردش روی زمین یا در کارگاه ها و کارخانه ها کار کرده نه موجودیت و نه کارش، نسبت به مردان، هرگز دارای ارزش و اعتبار نبوده است. این مقاله مجالی خواهد بود برای بررسی علل نابسامانی وضع زن ایرانی و مبارزاتی که در راه بهبود آن انجام شده است— با این کوشش که شیوهٔ توفیق نهایی برای برچیدن بساط این ستم کهن مطرح شود. برای دستیابی به این منظور نگاهی به موقعیت زن ایرانی و شرایط کار در روستا و در شهر لازم به نظر می رسد.

زنان روستایی از پرکارترین و زحمتکش ترین قشرهای جامعهٔ ایران اند که در کار تولید مستقیماً مشارکت دارند و انجام کارهای خانه نیز بردوش آنهاست. امّا هرگز سهمی را که سزاوار این کار دوجانبه باشد به دست نمی آورند. در مزرعهٔ چایکاری، برنج و تنباکو بیشترین کشاورزان را زنان تشکیل می دهند. برخی از آنان در کشتزارهای پدر، برادر یا شوهر کار می کنند که در این حال، کار آنها وظیفه ای خانوادگی محسوب می شود و در برابر آن مزدی دریافت نمی کنند. برخی دیگر که به عنوان کارگر روزمزدی روی زمین دیگران کار می کنند، مزد اندکی را که در ازای ۱۰ تا ۱٤ ساعت کار به دست آورده اند باید در اختیار مردان خانوادهٔ خویش بگذارند. در روستاهائی که قالیبافی می شود نیز وضع همین گونه است. و شاید بدتر؛ چرا که در این روستاها کودکان نیز همپای زنان استثمار

همه حرفهای خوش و شیرین که دربارهٔ عشقبازی های عجیب و غریب روستایی در مهتابی کنار جوی های روان گفته می شود، خیالبافی شاعرانه‌ای بیش نیست. رابطهٔ زن و مرد روستایی بر پایهٔ احتمال خیانت زن، ناقص العقل بودنش، تحقیر شدنش و خدمتگزار مرد بودنش گذاشته شده است.»

موقعیت زنان کارگر نیز کم و بیش مانند موقعیت زنان روستایی است. اغلب زنان کارگر در کارخانجات نساجی، بافندگی و دخانیات کار می کنند. در سالهای اخیر نیز تعداد زیادی از آنان به کار در واحدهای صنعتی— به ویژه صنایع مونتاژ— روی آورده‌اند. بنابر قوانین کار شاهنشاهی— که هنوز هم اعتبار اجرایی دارد— مزد کارگر زن و مردی که کار مشابه انجام می دهند، باید برابر باشد. اما در عمل همیشه دستمزد زنان کارگر به بهانه های گونان از دستمزد مردان کمتر بوده است. برای مثال، در واحدهایی که علاوه بر کار روزانه به کار شب نیاز است، زنان را یا استخدام نمی کنند و یا در صورت استخدام حقوق کمتری به آنان می‌پردازند. از این گذشته، بنابر گزارشی که از کارخانه های **آتا** و **کابور** در روزنامهٔ «جنگل» (شماره یک) آمده است، دستمزد کارگران از بدو استخدام کمتر از دستمزد کارگر مرد است. این نمونه ها و بسیاری دیگر نشان می دهد که موقعیت زنان کارگر حتی از مردان هم طبقهٔ خویش به مراتب اسفبارتر است. یعنی زنان کارگر علاوه بر این که مانند مردان هم طبقهٔ خویش از سوی سرمایه‌داران استثمار می شوند، از ستم جامعهٔ مردسالاری نیز در امان نیستند. زن کارگر علیرغم شرکت موثر در امر تولید، نه تنها از دسترنج کار خود بی بهره می ماند، بلکه در خانواده نیز به سبب تعصبات ناشی از فرهنگ سنتی از نقشی حاشیه‌ای و تابع برخوردار است. زن کارگر همچون زن روستا غالباً باید دسترنج کارش را در اختیار شوهر یا پدرش بگذارد. زن کارگر نیز مانند زن روستائی هیچگونه حقی در تعیین سرنوشت خویش ندارد. ارزش های فرهنگ سنتی از او موجودی حقیر ساخته است.

زنان خرده بورژوا به سبب موقعیت طبقاتیشان نسبت به زنان روستایی و کارگر از مزایای بیشتری برخوردارند، اما آنها نیز دوجانبه استثمار می شوند— گرچه در بعدی محدودتر به بیان دیگر، زنان خرده‌بورژوا همچون زنان روستایی و کارگر هم از جانب سرمایه‌داران استثمار می شوند و هم زیر ستم و فشارهای ناشی از جامعهٔ مردسالاری در امان نیستند. باید توجه داشت که در دههٔ اخیر اکثر زنانی که بر علیهٔ استعمار و نظام طبقاتی مبارزه کرده‌اند بیشتر از اقشار خرده بورژوازی بوده‌اند. روشن است که آنان سبب موقعیت طبقاتی شان بیش از دیگران در معرض

افکار مترقی اند و از این رهگذر به آگاهی های سیاسی و اجتماعی نسبتاً جامع‌تری دست یافته اند.

بالا رفتن سطح آگاهی مردم از یک سو و تشدید فشارهای ناشی از نظام سرمایه‌داری وابسته از سوی دیگر، سبب شد که ملت ایران به ضرورت مبارزه علیه استعمار و نابودی آن پی ببرد. البته جنبش های خلق ایران علیه نظام های خودکامه سابقهٔ طولانی و تاریخی دارد امّا رشد و شکوفائی این جنبش ها در قرن اخیر بیش از همیشه چشمگیر بوده است. زنان نیز در جنبش های صد سال اخیر ایران کم و بیش نقشی اساسی داشته‌اند و اوج مبارزات آنان در دههٔ اخیر است که با جنبش سیاهکل آغاز شد.

تاریخ معاصر مبارزات زنان ایران به دو دوره تقسیم می شود: مبارزات زنان از جنبش تنباکو تا بَهمن ۱۳۴۹ و از جنبش سیاهکل تا امروز.

جنبش تنباکو یکی از نخستین جنبش های خلق ایران بر ضد استعمار انگلستان و حکومت مطلقهٔ ناصرالدین شاه بود. در سال ۱۸۹۵، پس از آن که ناصرالدین شاه امتیاز دخانیات را به شرکت انگلیسی رژی واگذار کرد. مردم که دیگر کم و بیش معنای استعمار خارجیان را در یافته بودند، علیه این قرارداد دست به تظاهرات وسیعی زدند و استفاده از دخانیات را تحریم کردند.

امین السلطان، صدراعظم وقت، به کمک گروهی از روحانیون خود فروخته کوشید تا مردم را آرام کند. امّا این تلاش بی نتیجه ماند؛ زیرا، هنگامی که یکی از این روحانیون با سخنان دلفریبش مردم را به تسلیم دعوت می کرد، ناگهان گروهی از زنان به میان جمعیت آمدند و با شعارهای آزادیخواهانه مردم را از قبول آن قرار داد ننگین باز داشتند. این مبارزات به عقب‌نشینی ناصرالدین شاه و لغو قرارداد انجامید.

زنان ایران در سال ۱۹۱۵ نیز علیه اولتیماتوم دولت روسیهٔ تزاری تظاهرات وسیعی بر پا کردند و مقاومت پیگیر آنان مجلس را تقویت کرد که بتواند یک سال در برابر این اولتیماتوم مقاومت کند.

○○

بطور کلی فعالیت مبارزاتی زنان ایران در سال های ۱۹۱۱—۱۹۵۵ همراه با نهضت مشروطیت به اوج رسید. در این سال ها— به و یژه در دوران مشروطه— قشرهای وسیعی از زنان دوشادوش مردان برای کسب آزادی جنگیدند. امّا مبارزات زنان در آذربایجان چشمگیرتر از دیگر جاهای ایران بود. بنا به گزارش

روزنامهٔ «حبل المتین»، «در یکی از زد و خوردهای میان اردوی انقلابی ستارخان با لشگریان محمدعلی شاه، بین کشته‌شدگان انقلابی، جسد ۲۰ زن مشروطه طلب در لباس مبدل پیدا شد.»

پس از قیام مشروطه و پیروزی انقلاب اکتبر روسیه، جنبش های آزادیبخش در ایران گسترش یافت. در سال های ۱۳۱۰—۱۳۳۰ جمعیت های گوناگونی برای کسب حقوق سیاسی و اجتماعی زنان در نقاط مختلف ایران تشکیل شد. شوکت روستا، جمیلهٔ صدیقی، سکینهٔ شبرنگ، روشنگ نوعدوست و عده‌ای دیگر از نخستین زنان آزاده‌ای بودند که در سال ۱۹۲۱ جمعیتی بنام «پیک سعادت» بر پا کردند. «مجمع انقلاب زنان»، «انجمن نسوان» و جمعیت های «بیداری زنان» و «نسوان و طنخواه» از جمله سازمان‌هائی بود که در این سال ها تشکیل شد. در عرصهٔ ادبیات نیز پروین اعتصامی با شعرهای مردمی اش به بالا بردن سطح آگاهی توده ها کمک می کرد.

در سال ۱۳۲۸ در تهران سازمان دیگری بنام «سازمان دموکراتیک زنان ایران» که وابسته به حزب توده بودند تشکیل شد. «سازمان دموکراتیک زنان» در دوران پیش از قیام ۲۸ مرداد بزرگترین سازمان علنی زنان ایران بود و ارگان رسمی آن «بیداری ما» نام داشت.

پس از کودتای ۲۸ مرداد از فعالیت علنی این سازمان‌ها نیز جلوگیری شد و در نتیجه، مبارزات زنان نیز مانند دیگر مبارزات سیاسی— اجتماعی برای مدتی به رکود گرائید. با این همه، در سال ها ۴۲—۳۹ زنانی در مبارزات دانشجویی و اعتصابات معلمان شرکت همه‌جانبه‌ای داشتند.

پرشکوه‌ترین مرحلهٔ مبارزات زن ایرانی با جنبش سیاهکل شروع می شود. انسانی که در شهر، در روستا، در کارخانه در کشتزار سال ها ستم کشید یا شاهد ستم بوده است، این بار اسلحه به دست می گیرد و در راه آزادی از بندهای بیدادگری می جنگد. در این دوران، شجاعت و فداکاری زنان حماسه‌آفرین می شود. مهرنوش ابراهیمی روشن، حماسهٔ رزم است. مرضیه احمدی اسکوئی که دستی در شعر داشت در جنگ نیز جاودانه می شود. برای «رفیق مادر»، برای شیرین توکلی، اشرف دهقانی و ده‌ها تن از دوستان دیگر خلق چه می توان گفت؟

سیاهکل سرآغاز جنبشی بود که بعدها رژیم آریامهری را به لرزه انداخت. بسیاری از مهربان‌ترین، شجاع‌ترین و رزمنده‌ترین دوستان مردم در این جنبش جان از کف دادند.

شرکت همه جانبهٔ زنان در مبارزات سال ۵۷ برای سرنگونی رژیم شاه نه تنها بر آگاهی توده‌ها اثر گذاشت بلکه سبب شد که خود آنان نیز بیشتر به اهمیت شرکت در مبارزات توده‌ای پی ببرند و بدانند که باید در حرکت‌های اجتماعی فعالانه شرکت کنند. این آگاهی را نه قوانین مصوب مجلس خبرگان و نه هیچ عامل دیگری نمی‌تواند از بین ببرد.

اینها دستاوردهای پر ارزش انقلابِ سیاسی سال گذشته است که در عین حال به شناختن کمبودهای آن نیز کمک می‌کند.

اما شرکت زنان در جنبش نیز در همان هدف مرکزی، سرنگونی رژیم شاه، خلاصه شد و آنها مبارزهٔ پیگیر با امپریالیسم بمنظور احقاق حقوق خود و دیگر رنجبران جامعه را آن‌چنان که باید، ادامه ندادند. از این رو بود که پس از قیام، دست اندرکاران بلافاصله مسئلهٔ حجاب اجباری را مطرح کردند و دست به اعدام زنان روسپی زدند و پس از چندی نیز، به جای تکمیل قانون حمایت خانواده با آسودگی خیال آن را لغو کردند. در واقع، تمام انحرافات و حرکات ارتجاعی رهبری جدید که در خلاء سیاسی موجود بر جنبش سوار شد، به سبب کمبودها و ناآگاهی ها ضمانت اجرائی پیدا کرد.

برخورد حاکمان جدید با مسایل زنان در یک سال گذشته نشانگر این است که درک آنان از وظایف زن و مسائل وی به مراتب ارتجاعی‌تر از اسلافشان است.

شرکت گستردهٔ زنان در سطوح گوناگون مبارزاتی در مرحله پیش از قیام و هنگام قیام در جهت تغییر نسبتاً منفعل آنها در گذشته بسیار مؤثر بود. با این همه، در سراسر مبارزات ضد امپریالیستی مردم به سبب ناآگاهی و نبودن تشکل مبارزاتی، خواست‌های زنان در مورد تساوی حقوق و مسائل دیگر هیچگاه بیان نشد.

طرح قوانین حمایت خانواده از طرف رژیم وابستهٔ شاه و برنامه‌ریزان امپریالیسم، در واقع طرحی در حد بقیهٔ قوانین «انقلاب سفید» و در جهت تحکیم بنای سرمایه‌داری بود. پس از شکستهای پی در پی امپریالیسم جهانی در سال های اخیر، برنامه‌ریزان امپریالیسم برای حفظ و اشاعهٔ سرمایه‌داری، در صدد اعمال روش های جدیدی در کشورهای جهان سوم برآمدند. به این معنا که امپریالیسم از یک سو برای جلوگیری از رشد اجتناب‌ناپذیر جنبش های آزادیبخش و از سوی دیگر برای هموار کردن راه نفوذ روابط اقتصادی سرمایه‌داری و گسترش سیستم پولی

پیشرفته، یک سلسله اقدامات اصلاحی را در کشورهای جهان سوم طرح ریزی کرد. در ایران، قوانین اصلاحات ارضی و حمایت خانواده از ردهٔ این گونه طرح های اصلاحی بودند. قانون حمایت خانواده، در حقیقت، در خدمت آزاد کردن نیروی ارزان کار زن بود تا نیازهای تولیدی جامعهٔ سرمایه داری سهل تر برآورده شود. با این همه، قانون حمایت خانواده، به سبب خصلت های ویژهٔ فرهنگ سنتی و روابط فئودالی موجود در ایران، ضمانت اجرایی نداشت. از سوی دیگر، از آنجا که این قانون، برخلاف اشکال کلاسیک پیدایش قوانین بورژوازی که در اثر نیازهای جامعه در رابطه با مسائل اقتصادی پایه ریزی می شود، بدون زمینهٔ مادی مناسب به جامعه تحمیل شده بود، طبیعتاً نمی توانست دارای ضمانت اجرایی باشد. عوامل فرهنگ سنتی — و حتی باستانی — که در قالب اسلام به قوانین تثبیت شدهٔ شرعی مبدل شده است، مانع از رشد آگاهی تودهٔ مردم می شود و در نتیجه روابط مردسالاری همچنان در جامعه پایدار می ماند. از این گذشته، زن تا زمانی که استقلال مادی نداشته باشد کاملاً به همسر وابسته خواهد بود و این وابستگی مادی سبب می شود که تحت هر شرایطی به زندگی تحمیلی با شوهر ادامه دهد.

باید متذکر شد که وجود این قوانین به ظاهر مترقی، علیرغم عدم ضمانت اجرایی، نقش منفی بزرگی در زندگی سیاسی زن ایرانی ایفا کرد، یا در حقیقت همان نقشی را بازی کرد که مورد نظر برنامه ریزان امپریالیسم بود. به این معنا که وجود این قوانین سبب رکود حرکت های مشخص مبارزاتی زنان در دوران رژیم شاه شد. در طول قیام نیز زنان علیرغم شرکت فعالشان در همهٔ سطوح مبارزه نتوانستند خواست های مشخص خود را متبلور کنند. لازم به تأکید است که مبارزات زنان هرگز نمی تواند از مبارزات اجتماعی سیاسی توده جدا باشد، امّا در عین حال این مسأله لزوم مبارزات مشخص زنان را نیز نفی نمی کند. زنان برای احقاق حقوق خود و نفی ستم مضاعفی که برآنان می رود، لازم است که با رهبری سازمان های زنان، آگاهانه و قاطع، به مبارزه ادامه دهند. در حقیقت، رشد نکردن آگاهی و تشکل مبارزاتی زنان سبب می شود که هیأت حاکم — به ویژه در شرایط کنونی — بتواند عقاید ارتجاعی و واپس گرایش را در میان تودهٔ زنان که در هر حال زیر تأثیر فرهنگ سنتی هستند، به آسانی اشاعه دهد.

در اثر همین کمبودها بود که بخش وسیعی از زنان حجاب اسلامی را به عنوان یک حرکت ضد امپریالیستی در جهت نفی تصویر زن عروسکی پذیرفتند. البته مسألهٔ حجاب از دیدگاه طبقاتی نیز می تواند در جامعهٔ امروز ایران مطرح باشد.

زنان طرفدار حجاب را می توان به سه بخش عمده تقسیم کرده. بخش اوّل

را تهیدستان شهری تشکیل می دهند. منظور از تهیدستان شهری، آن دسته از روستائیانی است که براثر اصلاحات ارضی از کار کشاورزی رانده شده و راهی شهرها شدند، بدون آن که جذب کارخانه‌ها شوند. این قشر که عدل اسلامی را تنها راه نجات از فقر می داند، دستورات اسلام و رهبری مذهبی را بی چون و چرا می پذیرد. فقر این قشر چنان عمیق است که بودن یا نبودن حجاب را تحت الشعاع قرار می دهد.

گروه دوم، شامل زنان زحمتکش قشر خرده‌بورژوازی است. افراد این گروه به سبب موقعیت طبقاتی شان قوانین اسلام را بدون تعمق نمی پذیرند. آنان، در واقع، به شعار جامعهٔ توحیدی دل بسته‌اند– یعنی به جامعه‌ای که در آن همه باهم برابرند چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ ظاهری. و حجاب مظهر این برابری است.

گروه سوم، در این تقسیم‌بندی، شامل بخش مرفه قشر خرده‌بورژوازی است. این گروه از لحاظ شیوهٔ تفکر نزدیک به گروه دوم است با این تفاوت که حجاب برای آنها جنبهٔ زینتی نیز دارد.

طرفداری از حجاب و پذیرفتن آن مسلماً به عوامل گوناگونی بستگی دارد. امّا چنین به نظر می رسد که عدم رشد آگاهی و تسلط فرهنگ سنتی از عوامل اصلی این واپس‌نگری است. بسیاری از زنان تحصیل کرده با پذیرفتن حجاب می خواهند تصویر زن عروسکی، یا بطور کلی، معیارهای فرهنگ غرب را مردود قلمداد کنند. امّا حجاب، الزاماً، جنبه‌های منحط فرهنگ غرب را کنار نمی زند. حجاب حتی به عنوان یک نماد نیز نمی تواند باز تابندهٔ کلیّت مبارزات ضد امپیالیستی یا ضد غربی باشد. وجود این گونه انحرافات فکری همراه با حرکت‌های ارتجاعی جناح هائی از هیأت حاکمه جدید، ضرورت تشکیل سازمانهای مشخص زنان را تاکید می کند. از این رو بود که پس از قیام، سازمان‌های متعدد زنان به‌وجود آمد تا با برنامه و بینش طبقاتی مشخص، زنان را به حرکت درآورند.

اشاعهٔ نظریات انحرافی سبب می شود که حتی برخی گروههای سیاسی نیز لزوم تشکیل چنین سازمان‌هائی را نفی کنند. بنابر نظر آنان، تمام کوشش انقلابیون باید صرف توسعه و بسط جنبش کارگری شود. چرا که، به نظر آنها، با به ثمر رسیدن جنبش کارگری، سایر مسائل **خود به خود** حل می شود. برخی دیگر می گویند که بحث در مسأله زن، در صفوف کارگری شکاف می اندازد. بطور

کلی، در برخورد با مسئله زن، نظر یات گوناگونی وجود دارد. امّا باید به این نکته توجه داشت که حتی با به ثمر رسیدن یک جنبش سوسیالیستی نیز «سایر مسائل» خود به خود حل نمی شود. ریشه کن کرده فرهنگ و روابط بورژوائی نیاز به زمان و برنامه ریزی صحیح دارد. پس از پیروزی انقلاب اکتبر، لنین بارها به مناسبت های گوناگون، با گوشزد کردن لزوم تشکیل سازمانهای زنان مسألهٔ زن را از زوایای مختلفی بررسی می کند و در یکی از گفتگوهایش با کلارا زتکین، یکی از رهبرای جنبش کمونیستی زنان آلمان، می گوید: «رهائی واقعی زن فقط در یک جامعهٔ بی طبقه تحقق پذیر است و برای رسیدن به چنین جامعه ای وجود سازمان های زنان در کنار دیگر سازمان های رهائی بخش ضروری به نظر می رسد.» مسائل خاص زنان که در اثر تسلط طولانی روابط پدرسالاری در جامعه به وجود آمده است، ضرورت تشکیل چنین سازمان هائی را مشخص می کند.

در ایران نیز، پس از قیام، همراه با اولین حملهٔ ارتجاع به حقوق دمکراتیک زنان و طرح مسئلهٔ حجاب اجباری، زمینهٔ لازم برای ایجاد سازمان های شکل یافتهٔ زنان پیدا شد. هم اکنون سازمان های گوناگونی با برنامه و بینش طبقاتی در راه سازماندهی جنبش زنان فعالیت می کنند، هدف نهایی بسیاری از این سازمان ها که اسارت کنونی زن را جزئی ناگسستنی از استثمار همهٔ زحمتکشان می دانند، واژگون کردن نظام سرمایه داری و فرهنگ ناشی از آن است.

دیانا

نگاهی به برخی نوشته‌ها و مبارزات زنان در دوران مشروطیت

هما ناطق

در جریان تاریخ شاید مسألهٔ زن یکی از نادرترین مسائلی باشد که نگرش مشرق زمین و اروپا را به هم پیوند می‌زند. ادبیات اجتماعی، اخلاقیات، سیاست و پندنامه و فرهنگ حاکم در این جوامع، جامعه را به سکون و زنان را به تبعیت و فرمانبرداری فرا خوانده است. تصویر زن در شعر و ادبیات، تصویر موجودی است تجریدی و بی هویت، دربارهٔ او می اندیشند، امّا به حسابش نمی‌آورند. حتی افلاطون در راه پی ریختن مدینهٔ فاضله اش و در رسالهٔ «ضیافت» شاعران را پند می‌داد که با زنان در نیامیزند و عشق نورزند تا به «پستی» و انحطاط نگرایند. در دوره‌های بعد نیز افکار متفکرین در این مورد تحوّل چندانی نیافته بود. روسو می‌گفت: «تربیت زنان باید... برای پسند مردان باشد... در جهت شیرین کردن و دلپذیر کردن زندگی مردان باشد.. این است وظایف زنان در یک عصر و در هر زمانه. (۱) پرودُن پدر «سوسیالیسم انسانی» گامی جلوتر برمی داشت و هم او که معتقد بود مالکیت و ثروت‌دوزی است و «بردگی و جنایت است» در مورد زن می‌نوشت: «زن را باید تابع نگاهداشت، زیرا زن انعکاس ضد خلق است.» اگر از اوامر شوی خود سرپیچی کرد باید «مهر قیمت که شده سرکوبش کرد» و افتخارش این بود که زنش را به «اعمال شاقّه» در خانه واداشته و دخترش را

1. J.J. Rousseau, "EMILE", Paris, Garnier, P. 475.

«برده‌ای راستین» بار آورده است. (۲) جان استورات میل، بیشتر آزادی اعلام می کرد که قانون باید «حامی» زن باشد، امّا «زنان را از مشارکت در تولید بازدارد» (۳) این را هم بگوئیم که پس از انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۹۳، یکی از رهبران مبارزات زنان را که فقط «بیانیه»‌ای در «حقوق زن» نوشته بود، پای گیوتین بردند و سر بر یدند؛ زیرا دولت می گفت هرکس برای «رهائی زن» فعالیت کند «ضد انقلاب» است. (٤).

از ایران خودمان شاید «ناگفتنش» بهتر و آبرومندتر. همین قدر اشاره کنیم که تا دورهٔ مشروطه خرید و فروش زنان رایج بود. خانواده‌ها به بهانهٔ فقر و یا از «بابت فقر»، دخترانشان بین ۳۰ تا ٤٠ تومان به اتباع خارجی می فروختند. (۵) در قحطی و بلا «خوردن زن و دختر بچه» رواج پیدا می کرد. (٦). تنها شغلی که حکومت برای زنان به رسمیت می شناخت، پیوستن به «صنف فاحشه»[۷] بود. و زنان بیوه و رانده شده و فقیر عضو صنف می شدند و مالیات می پرداختند[۸] افلاطون‌های وطنی هم فراوان داشتیم که در علم «اخلاق» به مردان درس «هیبت» می آموختند و می نوشتند: «هیبت آن بود که مرد خویشتن را در چشم زن مهیب دارد» پس نتیجه آن که زنان را «از خواندن و نوشتن منع باید نمود» و فرزند را طوری بار آورد که «تمایل او به حقوق پدر» باشد که البته «روحانی تر» است و نه «به حقوق مادر که جسمانی» است (۹).

---

2. E. Gnoult, "Le Feminisme au Masculin", Paris, 1970, P. 84 - 86

J. S. Mill, "The Subjection of Women", London 1970

4. Olympe de Gouge.
"Women as Revolutionary", Edited by P. G. Giffen, New York, 1973, P 49

۷،۵ گزارش در بارهٔ سفارت انگلیس، اسناد وزارت امور خارجه ایران، ۱۲۸۳ قمری، فیلم کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه، شماره ٦٦٦٩/۱.

6 8 - R. KerrPorter: "Travels in Georgia, Persia...", London, 1821, Vols. 2, P. 425-6.

۹— خواجه نصیرالدین طوسی «اخلاق ناصری»، قرن هفتم، چاپ تهران ۱۳۵٦ ص ۱۹٦، ۲۱٦، ۲۲۰.

چندین قرن بعد، هنوز سخن از آن « هیبت » بود. در جهت تربیت زنان می‌نوشتند: «رضای شوهر رضای خداست و غضب شوهر غضب خدا... فاضل‌ترین اعمال زنان اطاعت شوهر است» اگر شوهر نبود، برای نسوان «هیچ عمل فاضل‌تر از ریسمان ریستن نیست.. حریص بودن به ریسمان ریستن، ساعتی، بهتر است زنان را از عبادت یکساله»؛ اگر شوهر داشته باشد و «ریسمان بریسد. که شوهر و اولاد او آن را جامه کنند و بپوشند، واجب می‌شود، برآن، زن بهشت، و حق تعالی می‌بخشد به او دو برابر هر شبی که ریسمان رشته باشد، شهری در بهشت. خداوند مهربان است بر زنانی که جامه شستن را خوش دارند، چنان که «هر زنی که بشوید جامهٔ شوهر خود را پاک می‌سازد حق تعالی جمیع گناهان آن زن را» از نان‌پزی و خم شدن در تنور چه بگوییم، «که برانگیزد خدای تعالی هزار فرشته تا استغفار کنند برای آن زن» البته تا وقتی که «تنور گرم باشد»! پس برای هر نانی که بیرون آرد «گویا آزاد کرده است یکی از اولاد اسمعیل‌بن ابراهیم را» امّا وای بحال و روزگار زنی که «درخشم باشد با شوهر» بداند که در روز قیامت زبان او را از پس سر او بیرون کشند، زنجیری از آتش بر سر وی زنند و آتش در دهان او» زبانه کشد. پس بهتر آن که زن اطاعت پیشه کند، بردهٔ شوی خود باشد، اگر کابین خود را هم به مرد خود بخشید که دیگر هیچ! «همچنان بود که هزار یتیمان گرسنه و برهنه را طعام و پوشش داده باشد» پس هر آن زنی که زندگی خود را فدای زندگی همسر کند، اگر این دنیا را ندارد، عافیت را دارد، و بروز قیامت «از پل صراط آسان گذرد، مانند برق انشاءالله» (۱۰).

دیگری می‌گفت این زنان جاهل و نادان روزگار ما را سیاه کرده‌اند، دزدی می‌کنیم تا شکم این بیکاره‌ها سیر شود، خیانت می‌ورزیم، تا آنان راضی باشند. مرد از روزی که در این مُلک زن گرفت، اگر تاجر است «خیانتکار» می‌شود، اگر عوام بود «دزد» می‌شود، اگر وزیر شد «مال مردم» می‌خورد، و اگر قاضی بود «حکم به ناحق می‌دهد» (۱۱). و همه باهم مملکت را برباد می‌دهند تا از عهدهٔ خانه و خانواده برآیند.

از آن مالک هم یاد کنیم که راهی سفر بود و اندرون خود را به مباشران می‌سپرد و می‌گفت: درب اندرون من باید همواره بسته باشد، «عصمت و عفّت کلفت‌های من [یعنی زن‌های من] باید در غیاب من زیاده از حضور من باشد»، از

۱۰– «تادیب النسوان» خطی، ۱۳۰۹ قمری.

۱۱– «بهشت و دوزخ این عالم است»، خطی.

اندرون «صدای حرف» و «آواز» بگوش نرسد، بالای «بام و مهتابی» دیده نشوند، «به گردش و هواخوری» در باغ نروند، و اگر جز این کنند، بابای قاپوچی بیاید «چوب و جوال بیاورد و پوست از سرشان بکند». (۱۲).

این بود نمونه ای از کانون گرم خانواده که ادیان به نثر و شاعران به نظم کشیده‌اند. این بود نمونه‌ای از زندگی آن موجوداتی که همچون کرم در گوشه خانه می لولیدند و از عشق و «رخسار چون ماهشان» و «دهان غنچه و ابروی کمانشان» البته اگر می توانست به رؤیت دست یابد)، سرها در گریبان، دیده‌ها گریان و دلها غمین و فکار بود. اگر همهٔ آن ادبیات را در وصف زیبائی بی مثال و طراوت و لطافت جنس ضعیف خلاصهٔ کنیم، حاصل جز این نیست که:

زن نو کن ای خواجه در هر بهار
که تقویم پارینه ناید به کار

از زنانی که علیه آن فرهنگ حاکم و علیه رسالات تادیبی و اندرزنامه‌ها برخاستند، باید نخست از بی بی خانم و رساله‌اش: «معایب الرجال» یاد کرد. (۱۳) رسالهٔ او از نظر افکار اجتماعی و سیاسی بسیار با ارزش است— خاصه اگر به زمانه و موقعیتی که بی بی خانم در آن میزیست توجه داشته باشیم. زبدهٔ کلام او این که: خواهران، گوش به پند [illegible]های نو یسند گان «تادیب النسوان» و افرادی از این قبیل، ندهید. این مربیّان زنان که خود را «نادرهٔ دوران و اعجوبهٔ جهان» می دانند، بهتر آن که اوّل به اصلاح صفات رذیلهٔ خود برآیند. که گفته‌اند: «ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که بود هستی بخش.» این «عبارت پردازان» مهمل گو که می خواهند «بساط تمدن» را برچینند و «انسانیت» را تمام کنند. در قالب مغز متحجر خود «تمام عالم را مثل خود فرض نموده و به اندازهٔ وضع و خیالات خود ترتیب زندگانی و دستورالعمل به اهل عالم می دهند.» امّا خوشبختانه «مردم مختلف‌اند و رأی و طبایع متخالف‌اند.» آنان می دانند که این نصایح برای تأدیب ما نیست، برای «اثبات ظلم بر مظلوم» است و «خداوند تعالی مردان را عاشق و معشوق با زنان خلق کرده و نه ظالم و مظلوم!»

یک عمر به ما آموختند که: «نصیحت پذیرید تا در دنیا و آخرت رستگار شوید، خداوند تبارک و تعالی شما زنان را برای مردان آفرید، تا کشت و زرع

۱۲— هما ناطق: «سندی در باره ملک داری و زن‌داری در قرن نوزده»، در «مصیبت وبا و بلای حکومت تهران»، ۱۳۵۸.

۱۳— بی بی خانم «معایب الرجال»، خطی ۱۳۱۳ قمری.

راحت و آسایش خود تجویز می کنند، همچنان که پوشاک ما را بنا به دلخواه و سلیقهٔ خود برمی گزینند: یک روز «عرقچین ترمه»، بار دیگر «شلوار گشاد» آنان اند که ما را می آرایند و به هر خوشایند خویش به آرایش مجبور می کنند. گویا این که خود را «مستفرنگ» هم می دانند. غافل از این که نه تنها «سی و یلیزه» که «نیم و یلیزه» هم نیستند. وگرنه ما می دانیم که در فرنگ زنان را «مثل دسته گل» نگه می دارند و هر یک «عالم به چندین علم اند.»

این مربیان، نه تنها برای ما کاری انجام نداده اند، بلکه مملکت را هم به نیستی کشانده اند. رجال نیستند و «دجّال» اند. همه «عمر گرانمایه» را «بجای خدمت خلق» صرف راحت خود کردند؛ نه «از خلق شرمی و نه از خالق آزرمی» دارند. به ما درس تقوی می دهند و خود فراموش می کنند که «عبادت بجز خدمت خلق نیست»؛ ما که در حرم اندرون و کنج مطبخ بودیم، پس این همه فساد را اینان بپا کردند. می بینیم از ثمرهٔ تبهکاری آنان است که امروز در این سرزمین هیچ نظم و نظامی در کار نیست، «کارها همه به بخت و اتفاق است»، «تکالیف غیرمعلوم. نفاق و شقاق موجود و الفت و اتحاد مفقود»، و چنان هرج و مرجی است که «هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست».

***

دیگر از رساله های معروف آغاز مشروطیت خاطرات (۱٤) دختر ناصرالدین شاه است که در قتل پدر با شادمانی در مراسم تشییع او شرکت جست و از قاتل او میرزا رضا کرمانی و از افکار «سوسیالیستی» پشتیبانی می کرد. در بارهٔ وضع زن ایرانی می گفت: زنان ما در گوشهٔ خانه است که عمر خود را تباه می کنند و به فساد کشیده می شوند؛ در ایران مردان از زنان کمتر است، اما دو ثلث مملکت بیکار و معطل است، پس آن ثلث دیگر باید کار کند» و «اسباب آسایش و خورد و خوراک و پوشاک دو ثلث دیگر را فراهم» نماید. ناچار آن ثلث هم آن گونه که شاید نمی تواند در خدمت اجتماع باشد، چرا که همواره در اندیشه «عائله» است. مثال می آورد: یک عملهٔ مزدور باید در روز دوقران مزد بگیرد و آن را خرج چند فرزند کند، به خواهر و خواهرزاده هم برساند، امّا اگر این زنان از طریق کار «در مغازه ها و در دکان ها و در ادارات» استقلال اقتصادی به دست می آوردند، سربار یک مرد نان آور نمی شدند. بدیهی است، وقتی مزد کارگر کفاف نداد باید بدزدد، وقتی مواجب کم آمد، مرد خانواده «مردم را ذلیل می کند» و مملکت را می فروشد

۱٤– تاج السلطنه: «خاطرات»، خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

و به خیانت دست می‌زنند، می‌نویسد که شهر و ده را قیاس کنیم. روابط خانوادگی در روستا سالم‌تر است، زیرا در ده مرد و زن هردو شاغل اند، می‌بینیم که فحشا هم در شهر هست و در ده نیست. در اعتراض به معلمش و به مردانی که از استقلالِ شغلی زن حمایت نمی‌کنند، می‌گوید شما چرا بپا نمی‌خیزید؟ تا کی می‌خواهید «حمّال و نوکر» زنان یا بعبارت درست‌تر «آقا و مالک این بیچارگان باشید..»؟ انسان آزاد و مختار خلق شده، انسان برای زندگی آزاد خلق شده چرا باید نیمی از مردمان به میل نیمی دیگر زندگی کنند، و محکوم به حکم دیگری باشند؟ پس اگر این نظم بر افتد و نظمی دیگر بیاید، من سوسیالیسم را برمی‌گزینم و مانند سوسیالیست‌ها زندگی می‌کنم. «هیچوقت با پول مردم خانه و پارک و اثاثیه و کالسکه..و اتومبیل نمی‌خرم» و «مسلکم را نه ارتجاعی قرار می‌دادم و نه شخصی بلکه نوعی قرار می‌دادم» و در عصیان‌های مردم علیه حکومت و سلطنت پدرش فریاد می‌زد: «درود بر سلطنتی که در [حال] زوال است.»

در دوران مشروطه در جهت احقاق حقوق زن «انجمن نسوان» (۱۵) تشکیل شد. از محتوای آن آگاهی نداریم، امّا در مجلس اوّل کار به درگیری لفظی میان مرتجعان و آزادیخواهان کشید. یکی می‌گفت از اجتماع زنان «فتنه» برمی‌خیزد؛ دیگری می‌گفت:؟ «باید به نظمیّه گفت قدغن کنند»، و یا «اصلاً نباید چنین انجمنی تشکیل شود»، و یا: «در اجتماع زنان بعضی گفتگوها می‌شود که ابداً من نمی‌خواهم در مجلس مذاکره و صحبت شود.» فقط یک نفر براین بود که به «موجب قانون اساسی ایرادی بر اجتماع زنان نیست، زیرا لفظ ایرانی شامل مرد و زن هردو است.» (۱۶)

در ۱۳۲۷ در روزنامهٔ «ایران نو» که سوسیال‌– دموکرات‌های ایرانی اداره‌اش می‌کردند، مقالات زیادی در بارهٔ زنان و از خود زنان می‌بینیم. گاهی وضع زنان را در عثمانی و سایر کشورهای اسلامی به رخ دولت می‌کشیدند، از زنان چنین سخن می‌گفتند که در آنجا «چند روزنامهٔ مخصوص از طرف خوانین وطن‌پرست به طبع و نشر می‌رسد» (۱۷) دیگری اعتراض می‌کرد، که چرا نمی‌گذارید ما استقلالِ مادّی داشته باشیم: «مرد ایرانی باید با هزار زحمت

۱۵– فریدون آدمیت: «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران»، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱، ص ۴۲۷.

۱۶– همان‌جا.

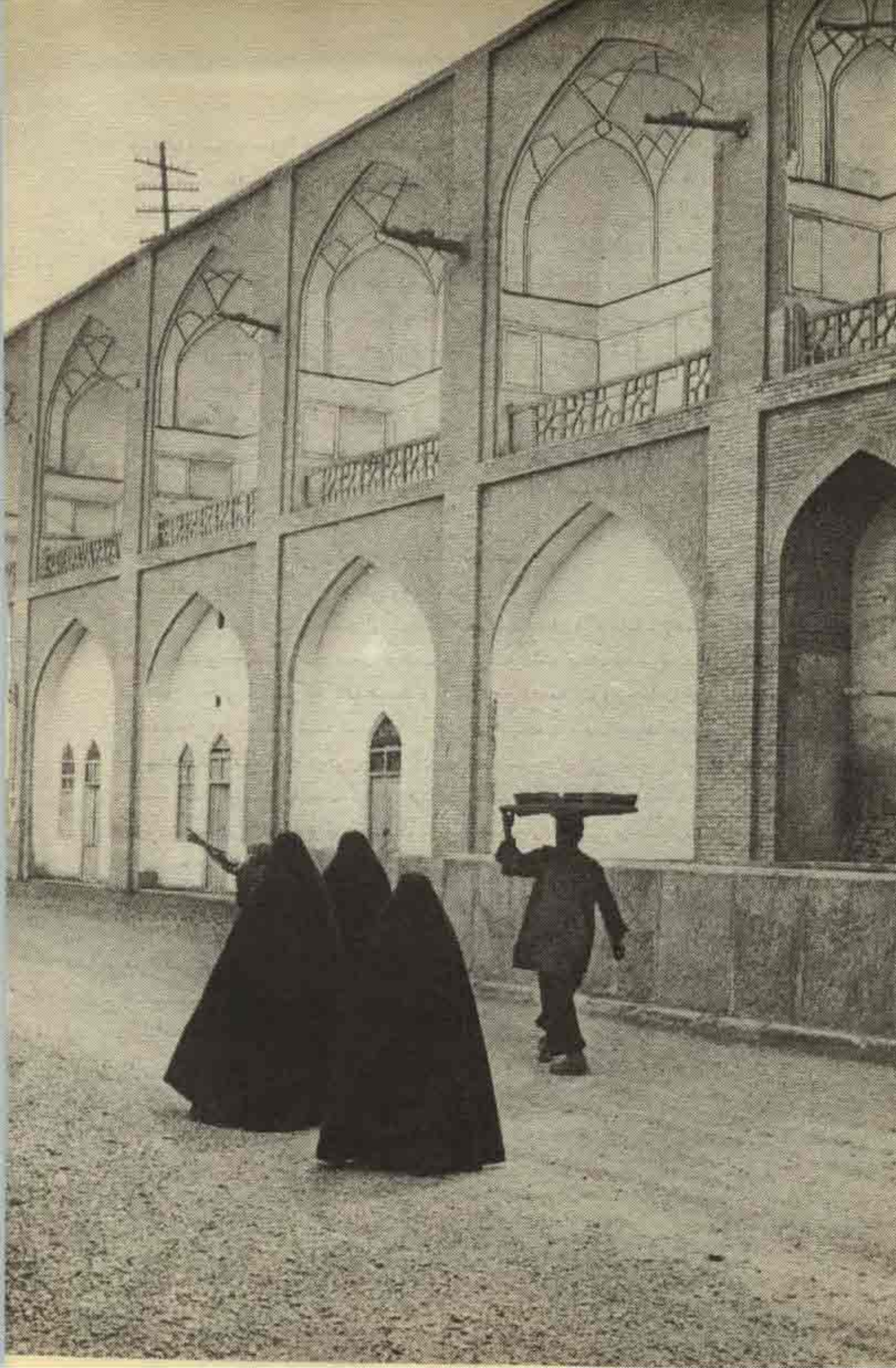
۱۷– روزنامهٔ «ایران نو»، ۱۸ رمضان ۱۳۲۷ قمری.

مردان باشید و نسل زیاد کنید» وگرنه «کار دیگر از شما به عمل نخواهد آمد.» به زن گفتند: «پیش خود تصوّر ننمائی که عقل دوراندیش داری که کارهای عمده از پیش بری، تا قوّت و زور داری.. که با خصمان برابری کنی»، یا آنقدر کفایت داری که از کسب بازوی خود کفیل خرج شوی.. پس عاجزه و ناقصهٔ همه چیز هستی و باید مطیع امر شوی خود باشی.. هرگز بدون اجازهٔ وی خود از خانه بیرون نروی، پیرایهٔ خود را بر مرد بیگانه نشان ندهی، هرگز از او چیزی نخواهی اگر از گرسنگی بمیری.. در جنگ و نزاع خاموشی گزینی، مال شوی را بدون اجازهٔ او به کسی ندهی، اگر از مال خود داری از او مضایقه نکنی» و هکذا.

زنان را وضع اجتماعی به این روز انداخته وگرنه در اصل «نه هر مردی از هر زنی فزون‌تر است و نه هر زنی از هر مردی فروتر.. مریم و زهرا و آسیه و خدیجه کبری از زنان‌اند فرعون و هامان و شمر از مردان» فضیلت انسان به مرد یا زن بودن نیست چنان که گفته‌اند:

«راست رو را پیر ره کن. گرچه زن باشد که خضر
در سیاهی چون شود گم مادیانش رهبر است».

ما می‌پذیریم که از کسب معرفت بدور مانده‌ایم، «ممنوع از تمام مراودات و تحصیل محاسنات و ادب و تربیت گشته‌ایم»، معاشران ما موجودات ناقص العقلی مانند کودکان هستند و کارمان به «صدمات و زحمات خانه‌داری و بچه‌داری» منحصر شده است. امّا این مربیان که صاحبان خرد و کاملانِ جهان‌اند، کجا راه دیگری پیش پای ما نهادند. بجای این که ما را به راه و رسم انسانیت و مدنیت رهنمون گردند، قرن‌ها نوشتند و گفتند که: «زن باید قدم آهسته بردارد، سخن را نرم و ضعیف بگوید مثل اینکه از ناخوشی برخاسته باشد.» این نصایح به کار ما فقرا نمی‌خورد، برای مردمان مرفه خوبست. «مردم رعیت با این همه کارهای مشکل و دشوار» چگونه می‌توانند «این قسم رفتار» بیاموزند و ادا و اطوار زنان ناخوش درآورند. اگر چنین کنند، چه کسی به کار مزرعه برسد؟ یا می‌گویند باید زنان به «نظافت» و «خوشبوئی» و «لطافت» بگرایند. این‌ها همه خصلت طبقات ثروتمند است. نظافت در جامعه وقتی میسر است که «اسباب کثافت مفقود» باشد. نظافت زائیدهٔ «غنا و ثروت» است و البته «فقر و فلاکت» آفرینندهٔ کثافت. مردم فقیر که مثل ما «سی سال.. زیر یک لحاف کرباس» سر می‌کنند.. و بضاعت عوض کردن آن را ندارند، چگونه می‌توانند پاکیزه باشند؟ گرنه «هر ذیشعوری» نظافت را بر کثافت ترجیح می‌دهد و نیازی به نصیحت و پند و «این همه روده درازی و عبارت‌پردازی نیست.» این مربیان نظافت در جهت



روزی دو قران کار کند.. و امورات چهار پنج نفر عیال و اولاد را متحمل شود» و زن عاطل و باطل یک روز برای کشتن وقت به حمام برود یک روز روضه‌خوانی و «اسمش را بگذارد مشغول تربیت فرزندانم.)» و حال آن که مسئلهٔ تربیت بهانه است، ما می‌بینیم که خانوادهٔ ایرانی بیشتر همت خود را صرف اندوختن طلا و مال می‌کند تا تربیت فرزند. (۱۸) در شماره‌های دیگر زنان دنبالهٔ سخن را گرفتند که، زن ایرانی را آنچنان در جهل نگهداشته‌اند و به غفلت کشانده‌اند، که در حل هر مشکل به جادو اسطرلاب بیشتر پناه می‌برد تا به عقل و تجربه و دانش خویش پس وای به حال فرزندی که زیر دست این زنان بارآید.

در طی عصیان‌ها و ناخرسندیهای اجتماعی (که در این جا مجال گفتگوی آنها نیست) زنان را در تظاهرات و راهپیمای‌ی های خیابانی نیز می‌بینیم. همین قدر اشاره کنیم که هر بار در ایران قحطی و کمبود و یا گرانی ارزاق پیش آمد. زنان بصورت وسیع در تظاهرات شرکت می‌جستند و گاه کشته هم می‌دادند. از مهم‌ترین این عصیان‌ها شورش زنان در قحطی ۱۲۷۷ قمری است که دکان‌های نانوائی را چپاول کردند.. آشوب برخاست، دروازه‌ها را بستند، چند هزار زن با چوب و چماق هجوم آوردند، دروازه‌بان را از پای درآوردند... و حکومت [ناصرالدین شاه] برای خواباندن شورش کلانتر را به طناب دار کشید و بهای نان را کم کرد. (۱۹) نمونهٔ دیگر، قحطی ۱۳۱۲ قمری است که در اثر احتکار گندم ایجاد شد. محتکرین، مجتهد تبریز، مباشرین ولیعهد و حاکم تبریز بودند. زنان تصمیم به تظاهرات گرفتند. «در حدود سه هزار زن چوب به دست، در بازارها به راه افتادند و کسبه را به بستن دکان و پیوستن به راهپیمایان مجبور کردند.» حکومت قشون مراغه را خبر کرد، دستور تیراندازی داده شد. «در دم پنج زن و یک سید کشته شدند.» در این جا روحانیت معترض هم «علیه مجتهد بزرگ به زنان پیوست و در قونسولگری روس تحصن کردند و «سه بار از فرار ملائی که می‌خواست صحنه را ترک کند ممانعت کردند و با او به خشونت تمام رفتار نمودند.» فردای همان روز تظاهرات را از سر گرفتند، این بار نیز سه زن کشته و تعدادی زخمی شدند. شعار نان تبدیل به شعار سیاسی و علیه سلطنت قاجارها شد.

۱۸— روزنامهٔ ایران نو. ما این مطالب را از شماره‌های مختلف این روزنامه خلاصه کرده و آورده‌ایم. مقالات این روزنامه از نظر نقطه‌نظرهای زنان زحمتکش بسیار مهم و ارزنده است.

۱۹— شرح این شورش به تفصیل در مأخذ زیر آمده است:
فریدون آدمیت: «اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار»، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۹، ص ۷۹—۷۸.

حکومت هر اسید و بار دیگر عقب‌نشینی کرد. (۲۰)

در پایان شعری بیاوریم از نیمتاج خانم دختر مسعود دیوان لک که در انحطاط مشروطه و وقایع رشت و سلماس و ارومیه، مردان را به قیام می خواند. (۲۱)

ایرانیان که فرّ کیان آرزو کنند
باید نخست کاوهٔ خود جستجو کنند
مردی بزرگ باید و عزمی بزرگتر
تا حلّ مشکلات به نیروی او کنند
آزادی‌ات به دستهٔ شمشیر بسته است
مردانِ مرد تکیه خود را بدو کنند
زنهای رشت زلف پریشان کشیده صف
تشریح عیب شما مو به مو کنند
دوشیزگان شهر ارومی گشاده‌رو
در یوزه‌ها به برزن و بازار و کو کنند
بس خواهران به خطهٔ سلماس بین که چون
خون برادران همه سرخاب رو کنند
شد پاره پردهٔ عجم از غیرت شما
اینک بیاورید که زنها رفو کنند
اندر طبیعت است که باید شود ذلیل
هر ملّتی که راحتی و عیش خو کنند
نوح دیگر بیاید و طوفان دیگری
تا لکّه‌های ننگ شما شستشو کنند

۲۰ــ گزارش های «هرگون» از تبریز، اوت ۱۸۹۵ اسناد وزارت امور خارجه فرانسه، جلد ۴۲.
۲۱ــ مخبرالسلطنه هدایت: گزارش ایران چاپ سنگی، جلد چهارم، ص ۲۷.

زن از دیدگاه رایج در اجتماع امروز ایران

در دورهٔ کنونی، با ظهور حکومت اسلامیْ در ایران، ارگان‌های تبلیغاتی با تکیه بر مکتبی بودن جنبش رهایی بخش مردم ما، جنبهٔ ایدئولوژیک آنرا برجسته می کنند. در این کارزار ایدئولوژیک، مسئلهٔ زن در اسلام جای ویژه‌ای یافته است. زیرا زنان میهن ما، از مذهبی و غیر مذهبی، در سالهای اخیر، بویژه در ماههای قیام و اوجگیری جنبش انقلابیْ، سهمی چشمگیر و درخشنده داشتند. واقعیت تاریخی اجتماعی جامعهٔ ما چنین اقتضا می کرد که زنان عملاً نقش سنتی را که شرایط و ایدئولوژی حاکم بر آنها تحمیل کرده بود کنار بزنند و رها از پیشداوری های تحقیر آمیز، پای به میدان باز، پرخشونت و آموزندهٔ مبارزهٔ اجتماعی بگذارند.

امروز مسئله برسر این است که تناقضات ایدئولوژیک که این دگرگونی نقش زنان بوجود آورده است رفع یا مرمت شود. از طرف دیگر ایدئولوگ های اسلامیْ امروز خود را در معرض حملاتیْ پیرامون حقوق و وظایف زن که دراسلام تدوین شده می بینند و طبعاً در پی دفاع برمی‌آیند. از این روست که ادبیاتی نسبتاً پرمایه (لااقل از نظر کمّی) در زمینهٔ مسئله زنان در اسلام پدید می آید؛ و بسیار پرمعنی است که اکثریت قریب به اتفاق خالقین این ادبیات را مردان تشکیل می دهند.

بحث مفصل در این ادبیات در این فرصت نمی گنجد. در این مقاله قصد این است که جنبه های اصلی تصورات ایدئولوژیک برخی از متفکران و طرفداران برداشت اسلامی از نقش زن را باز کنیم. این بحث، تنها به مجادله یا مباحثه که ضروری به نظر می آید توجه ندارد. بلکه به جنبه های عملی نیز می پردازد.

امروز در حالی که برمسئله زن و مقامش در جامعه از طرف ارگان‌های تبلیغاتی بشدت تاکید می شود و در خلال کارزار تبلیغاتی ریاست جمهوری نیز این مسئله جای ویژه‌ای در سخنرانی ها (ونه چندان در برنامه های) نامزدان این مقام داشت، عملاً هرروز در گوشه و کنار جامعه، در اداره‌ها و دادگاهها، در کوچه و خیابان، در کتب درسی و برنامه های رادیوتلویزیونی می بینیم که تصویر حماسه آفرین زنانی که، جان برکف، خشم و نفرت خود را علیه استبداد و استثمار در مبارزه‌ای بدیع فریاد کردند رنگ می بازد و زنان را به کنج «مسجد و ویژهٔ خودشان: خانه» می فرستند. و این تبعید البته، بنام دفاع از حریت و اصالت زن انجام می گیرد.

تکیه برجنبهٔ ایدئولوژیک تصویر زن در مذهب به این سبب است که اسلام را بعنوان یک ایدئولوژی تلقی می کنیم و تصویری که این ایدئولوژی از زن ارائه می دهد تصویری است که عمده‌ترین خصوصیات یک ایدئولوژی را که مجموعه‌ای است از تصورات شاخص یک جامعه و یک دوران به نمایش می گذارد. این خصوصیات چنین‌اند:

۱ــ ایدئولوژی رایج، از یک «واقعیت» جزیی، یعنی از بخشی از واقعیت حرکت می کند. زیرا واقعیت جامع را به سبب محدودیت تاریخی و اجتماعی که بر مفسران تحمیل شده نمی‌تواند در میدان دید و بینش خود بگذارد.

۲ــ این واقعیت جزیی که به بخشی (یا طبقه‌ای) از جامعه مربوط است و از طریق تصورات ذهنی در قالب ایدئولوژی بیان می شود و بازتاب می یابد بتدریج (با حاکم شدن آن بخش یا طبقه در جامعه) از واقعیت دورتر می افتد و به یک کل مجرد، غیر واقعی و مجازی تبدیل می شود که خود را به جای کل واقعیت زنده و متحرک اجتماعی می گذارد.

۳ــ ایدئولوژی رایج، از این طریق به یک مبحث کلی، مجرد و خیالپردازانه تبدیل می شود. اما درعین حال و همزمان به مسائلی جزیی، خاص و عملی پاسخ می گوید. ایدئولوژی هم به مسایل کلی که مربوط به یک جهان بینی می شود می‌پردازد و هم یک شیوهٔ خاص زندگی، رفتار و کردار ونوع ویژه‌ای از ارزش را تبلیغ وتحمیل می کند.

قصد ما در این مقاله این است که احکام این ایدئولوژی را در مورد زنان و در چارچوب ایدئولوژی اسلامیْ تحلیل کنیم. ما سرآن نداریم که وارد جدلی هیجانی با کسانی شویم که زندگی فکری و معنویشان کم یا بیش در چارچوب ایدئولوژی اسلامیْ شکل گرفته و از این رو قادر نیستند اعتقادات عمیق و سخت ریشهٔ خود را در خارج از این چارچوب به آزمایش و بررسی بگذارند. قصد ما این است که نشان دهیم آنگاه که مسئله زنان را نه درپرتو این ایدئولوژی (و یا هر ایدئولوژی مذهبی دیگر) بلکه در آفتاب روشن واقعیات اجتماعی بررسی کنیم، جنبه‌های دیگری برما آشکار خواهد شد. آنگاه که از بندگی یک چارچوب فکری خارج شویم و به شاگردی واقعیت زنده و نافذ بنشینیم ابعاد اسارت زنان را درخواهیم کرد.

حال به جستجوی این سه خصوصیت در مورد تصویری که ایدئولوگ‌های اسلامیْ در مورد زن می‌دهند می‌پردازیم.

ایدئولوگ‌های اسلامیْ معاصر به پیروی از روایات و احادیث مذهبی، و به ویژه به پیروی از موقع و مقام اجتماعی و طبقاتی خود، در ارائه تصویر ایده‌آل زن به بخشی از واقعیت می‌پردازند و از یک واقعیت جزئی حرکت می‌کنند.

اگر به گفته‌های آسمانی رجوع کنیم و دستورات خاصی را که در مورد زنان پیغمبر آمده است و یا استثنائاتی را که برای کنیزان قائل شده (مثلاً معافیت‌های زنانهٔ کنیزان) را در نظر بگیریم می‌بینیم که خصائل، وظایف و حقوقی که بصورت کلی و مجرد و همگانی، امروز در خطابه‌ها به آنها بر می‌خوریم در حق قشری روا بوده که در زمان ظهور اسلام دُر جنبش پیغمبر اسلام شرکت داشته، از رفاه اجتماعی نسبی برخوردار بوده و در پی اعتلای اقتصادی و اجتماعی و کسب قدرت سیاسی برای خود برآمده است. آنان خواهان تثبیت مالکیت خصوصی و تعیین حدود و مرز مشخصی برای دارائی و متعلقات هر فرد بوده‌اند[1] و از تشتت و نوسان هراس داشته‌اند. تاکید بر یکتا پرستی زنان و برحذر داشتن آنان از «چند گرایی و نوسان اندیشه»[2] ناظر بر این واقعیت است که مبارزه در همه زمینه‌ها پیرامون محور حفظ و تحکیم مالکیت خصوصی انجام می‌گرفته و زنان مرفه و صاحب جاه که بنا برهمین احکام از آزادی و بی‌بندو باری فراوانی استفاده می‌کرده‌اند به پیروی از یک معبود دعوت می‌شوند که این معبود در زندگی

۱ــ نگاه کنید به کتاب «مسئله حجاب» نوشته ایت اله مرتضی مطهری، فصل استیذان، ص ۱۱۳.

۲ــ نگاه کنید به «سیمای زنان در قرآن» نوشتهٔ سید خلیل خلیلیان ص ۱۵.

زمینی شوهر، و در زندگی آسمانی، خدای یکتاست. مسئلهٔ معاف داشتن زنان سالخورده و کنیزان از حجاب نشان می دهد که روی سخن با بخشی خاص از زنان بوده است.

اگر به متون و گفتهٔ امروز یان توجه کنیم همین حرکت از بخشی از واقعیت را می بینیم: آیت اله مطهری در کتاب «مسالهٔ حجاب» می نویسد: «مرد مظهر عشق و طلب و زن مظهر معشوقیت و مطلوبیت است. در طبیعت، جنس نر گیرنده و دنبال کننده است.»[۳] یا در جائی دیگر «زن با نیروی جاذبه و جمال خود برقلب مرد حکومت کرده او را در خدمت خود گرفته است. مرد به میل و رغبت خود نان آور زن شده و راضی شده او با خیال راحت به خود برسد و مایهٔ تسکین قلب و ارضای عاطفه عشقی او باشد.»[۴]

حال از چارچوب این جملاتِ عام و مجرد بیرون آییم و سر به دنیای واقعیات بزنیم آیا این «زن» که بانیروی جاذبه و جمال خود بر قلب مرد حکومت می کند نمایندهٔ مجموعهٔ زنان یک جامعه، و بطور خاص جامعهٔ امروز ما است؟ آیا نه این است که آن بخش از زنان که در واقع بزعم نویسندهٔ کتاب نامبرده **مظهر** زنانگی هستند و درخانه می نشیند و به خود می رسند و کاری جز **«ارضای عاطفهٔ عشقی»** مرد خود ندارند، بخش کوچکی از زنان مرفه شهرنشین جامعه مارا تشکیل می دهند؟ آیا زنان روستایی که درکار کشاورزی، دامداری، صنایع خانگی اگر نه بیش از مرد که دست کم به همان اندازه کار می کنند و دستانشان پینه بسته و آفتاب سوخته است و بوی پهن و تاپاله می دهند، وقت و میل و امکان به کار انداختن نیروی جاذبه و جمال خود را برای حکومت بر قلب مرد دارند؟ یا آن زنان کارگری که شوهرانشان آنها را رها کرده و خود نان آور فرزندان بی شمارشان هستند مظهر مطلوبیت و معشوقیت اند؟

پس می بینیم که این بخشی از واقعیت است که در قالب کلماتی ظاهر فریب اما توخالی، به جای واقعیت گونه گون و زندهٔ اجتماعی نشسته و پایه و زیر بنای تصورات بعدی را فراهم آورده است. مصالح این ساختمان ایدئولوژیک هر چند که از واقعیتی معین تامین می شود اما به یاری تصویرهائی که در طول زمان به صورت افسانه ها و اسطوره های مذهبی در بنیاد آن نقشی اساسی دارد. اسطوره درآمده اند (مانند زنان و مادران پیغمبران) آن واقعیت معین و محدود به صورت نمونه هائی در می آید که در فراسوی راه زندگی زنان گذاشته می شود. علاوه براین، ایدئولوگ ها و مفسران اسلامیِ ازیک «اصل غیر قابل تغییر» حرکت می کنند که

---

۳ و ٤ــ «مسئله، حجاب ص ۵۲ و ٤٠

آنان را در «استدلالات» شان یاری می دهد: «طبیعت و خلقت زن.» گو یا در بدو خلقت زن را مجهز به یک رشته خصوصیات اخلاقیِ روانی و غیره و محروم از برخی خصوصیات دیگر آفر یده‌اند. به این ترتیب «زن در جبههٔ جسم و مغز و فکر قادر به مقاومت در مقابل مرد نیست و تفوق مرد برزن در این زمینه‌ها مسجل است. ولی زن در جبهه عاطفه و قلب برمرد تفوق دارد.»[5] و همین خلقت، طبیعتاً وظایف خاصی را برای زنان معین کرده است: «زن وقتی عز یز و محترم و محبوب است که عیال واقعی برای مرد و مادری پاک و با تر بیت از برای اطفال باشد .... ز یرا زن از لحاظ روحی و جسمی به همین منظور خلق گردیده است.»[6] بنابراین زن موجودی است که طبیعتاً برای خدمت به موجودات دیگر خلق شده و مخلوقی است که اصولاً دلیل وجودش در خارج از وجودش نهفته است. حس خود آرائی و خود نمایی زن بتبعیت از همین ذات است که تحر یک می شود. زن به خودی خود، نیازی و نه غر یزه‌ای (جز حسادت) ندارد. در یک کلام زن رازی است که به دست مرد گشوده می شود و آنچه مهم است نه خود راز، که احساس غروری است که از گشودن آن به مرد دست می دهد. این نو یسندگان و مفسران هیچ بحثی نمی کنند و آشکارا حتی به این فکر نمی افتند که زن نیز، با همین طبیعتش، می تواند گشاینده و کاشف رازهای بسیار باشد.

تصورات ایدئولوگ ها در مورد زن همیشه در اوج ز یبائی های خیال انگیز اسطوره ها سیر نمی کند بلکه همانطور که پیشتر گفتیم به مسائل روزمره و عملی نیز می پردازند. اما این امر همواره با تکیه برهمان «اصل تغییر ناپذیر خلقت» است که زن برای راحت مرد آفر یده شده؛ در کتاب «زن فرشته رحمت یا عفر یت طبیعت» خطاب به زن آمده است:

— با مرد خوش رفتار باش تا خدا از تو خوشنود گردد.
— همیشه در برابر دیدگان مرد، خود را آراسته و ز یبا جلوه ده بطوری که چشمان وی بر چیز زشت و زننده‌ای از تو نیفتد.
— پیوسته در نزد مرد خود را خوشبو نما که جز بوی خوش از تو به مشامش نرسد.
— خوراک مرد را بوقت حاضر کن تا گرسنگی نکشد، چون حرارت گرسنگی افروزانندهٔ آتش خشم است.

۵— مسئله حجاب، ص ۸۰.
۶ـ «زن فرشتهٔ رحمت یا عفر یت طبیعت»، محمد علی شادکام، ص ۱۴۲

– ساعات خواب مرد را رعایت کنز زیرا نامرتب بودن خواب او موجب اندوه و ناراحتی است.
– از خانه و مال مرد نگهداری نما. بجهت آن که حفظ مال مرد ریشه و قدرشناسی از مال اوست.
– راز مرد را پنهان دار، زیرا اگر راز او را آشکار سازی، از انتقام سخت او ایمن نخواهی بود.
– در هیچ امری نافرمانی مرد منما، چون اگر مخالفت او نمودی در سینهٔ او کینه نهاده‌ای.

می بینیم که در این دستورالعمل ها نشانی از زندگانی آسمانی و موهبت آن نیست. «مقام والای زن در حد مقام یک مزدور پائین آمده است. در روال این طرز فکر، زن تنها در قالب نقشی که برایش معین شده صاحب حق است و خارج از این نقش چون موجودیتی برایش شناخته نیست بنابراین حقی هم ندارد. از این روست که ابتدائی ترین حق یک انسان یعنی آزادی حرکت از او سلب می شود. در کتاب «مسألهٔ حجاب» می خوانیم که:

«مصحلت خانوادگی ایجاب می کند که خارج شدن از خانه توأم با جلب رضایت شوهر و مصلحت اندیشی او باشد... گاهی ممکن است رفتن زن به خانهٔ اقوام و فامیل خودش هم مصحلت نباشد... گاهی هست که رفتن زن حتی به خانهٔ مادرش نیز برخلاف مصحلت خانوادگی است... در چنین مواردی شوهر حق دارد که از این معاشرت های زیانبخش... جلوگیری کند.»[7]

از این مطالب چنین برمی‌آید که اولاً زن تنها می تواند به زیان مصالح خانواده عمل کند و ثانیاً زن قادر به تشخیص این مصالح نیست به اعمالش آگاهی ندارد و لذا لازم است شوهر که «طبیعتاً» انسانی است آگاه و مصلح حرکات زن را زیر نظر بگیرد. و اما از آنجا ک «نقش زن در خانواده نخستین مرحله، تأمین آرامش مرد است»[8]، تشخیص مصلحت خانواده را منطقاً مرد برعهده می گیرد.
و آنگاه که زنان از این همه تحقیر، محدودیت و ظلم شکایت کنند به آنها

۷– «مسئلهٔ حجاب»، ص ۸۸.
۸– «سیمای زنان در قرآن» سید خلیل خلیلیان، ص ۱۳۹.

جواب داده می شود که دل خوش دارید: «زن و مرد در عبادت همسانند.» یعنی اگر در زندگی و واقعیت روزمره در معرض ستم و اهانت اند، در عوض در مقابل خدا، آن نیروی غیر قابل دسترسی که سایه اش بر سراسر جهان گسترده، تساوی برقرار است.

از آنچه گفته شد چنین بر می آید که موجودیت زن بطور اساسی توسط مرد و در خدمت مرد تعریف می شود. حقوق و وظائفش را مرد تعیین می کند. و این وظائف بر پایهٔ گفته های صریح ایدئولوگ های اسلامیْ عبارتند از تأمین آرامش مادی و جنسی و عاطفی مرد. از این روست که «زنان سالخورده از جنبهٔ زن بودن بازنشسته»[9] تلقی می شوند؛ و شرکت پیرزنان در مجامع مردان مکروه شناخته نمی شود.

می بینیم که این تصور چندان از تصور درونی که سرمایه داری از زن در اذهان می پرورانند دور نیست: جز آنکه در نظام سرمایه داری کالا و بازار ابعادی جهانی می یابد. دیگر کالای زن که در نظام سرمایه داری تنها به عنوان تولید کنندهٔ نیروی انسانی (نیروی کار) و ارضا کنندهٔ نیازهای جنسی مرد تلقی نمی شود بلکه بخشی از نیروی کار و مصرف را تشکیل می دهد که میان دو خانواده و با امضای عهد نامه ای خصوصی دست به دست نمی شود به سبب گسترش بازار، محدوده انتخاب وسیع تر و رنگارنگ تر می شود.

در جامعهٔ استعمار زده و عقب افتاده ما و به پیروی از سیاست رژیم سابق هر روز به بخشی از زنان جامعه (زنان کارگر و دهقان امکان مادی و عملی شرکت در چنین بازاری را ندارند) یاد می دادند که چگونه خود را برای این بازار به مبتذل ترین رنگها بیارایند.

این بخش از زنان خود را به بندگی قوانین بازاری در می آوردند. که خود در تدوین هیچیک از شئون و قوانینش نقشی نداشته اند.

تصوری که قرن ها در مغز زنان ما رسوخ داده شده بود که نقشی جز خدمت به مرد ندارند، در نظام سرمایه داری با این تصور که نقشی جز تولید و خود آرائی (همراه با مصرف تولیدات سرمایه داری) ارزشی برای دیگران ندارند پیوندی موفق و پر بار خورده است که از خود بیگانگی زنان را عمیق تر می کند.

******

دورنمای رها شدنی که خارج از این دو تصور برای زنان قابل ترسیم و سرانجام قابل دسترسی باشد این است که زنان به کنه اسارت و بندگی پی ببرند و

۹– «مسئله حجاب»، ص ۱۵۰.

خود را از قید بازی کردن نقشی که قرنهاست برای آنان تدارک دیده‌اند برهانند و اصالت را در مبارزه، جوشش و خلاقیتْ باز یابند. این اصالتی نیست که یکبار برای همیشه آفریده شده و هاله‌ای افسانه‌ای گرد آن کشیده شده باشد. زنان ما با حرکت از واقعیت ملموس، زنده، زشت و زیبای امروزی حرکت خواهند کرد و با تکیه بر حقانیت انسانی خود و با نیروی خلاقیتِ رشد یابنده‌شان این واقعیت را تغییر خواهند داد.

ف.ج. نرگس.



سکوت

میدان‌های خالی
رعشهٔ انفجار
خیابان‌های خاموش
هیاهوی عابران—
تو سکوت را چه گونه تفسیر می کنی؟
وقتی که بر اندام هر فریاد لکهٔ خونی به جای مانده است
تو سکوت را چه گونه تفسیر می کنی
وقتی که انفجار با کلمات نمی‌آید؟

انفجار در رنگ سرخ دیوارهاست
و سکوت بر لب‌های آنان که با رنگ خویش
دیوارها را به سرخی اندودند.
تو سکوت را به چه تعبیر می کنی
وقتی که برای زیستن
تنها در فواصل کلام باید ایستاد:
میدان‌های خالی!

در حقیقت هیچ اتفاقی نمی‌افتد
نه
تنها ما با خون خویش
تصویر بی‌جان حیات را بر دیوارها نقش می کنیم.

سکوت را
تو چه گونه تعبیر می کنی
وقتی که در اندیشهٔ پرندگان
به جای پرواز
تهاجم لانه کرده است.

پروانهٔ مهیمن

زنان در خانه، کارخانه و مبارزه از دید زنان عکاس

۳ عکس از مهشید فرهمند، صفحه‌های ٦٥، ٦٦، ٦٧

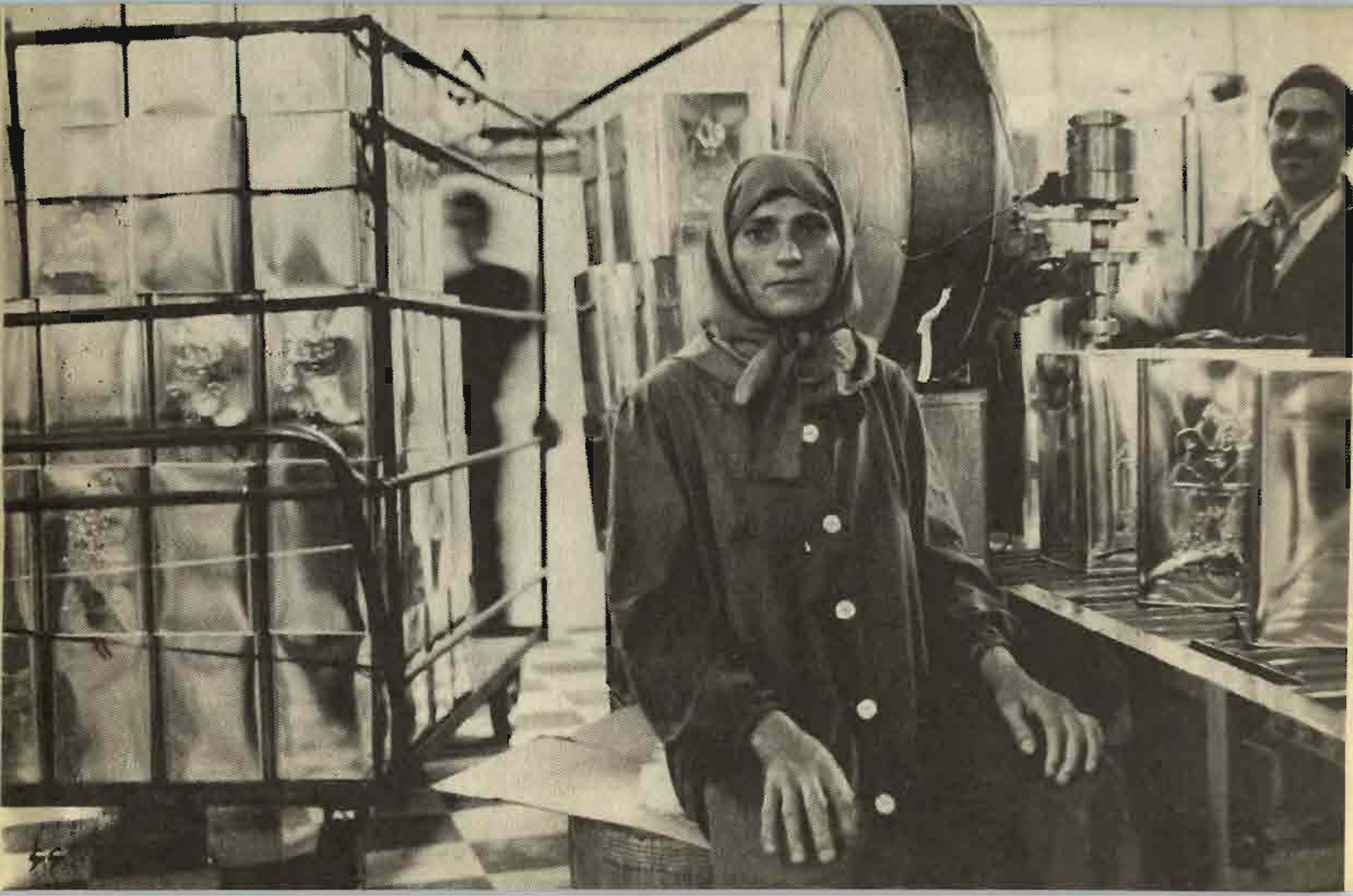
۳ عکس از هنگامهٔ گلستان، صفحه‌های ٦٨، ٦٩، ٧٠

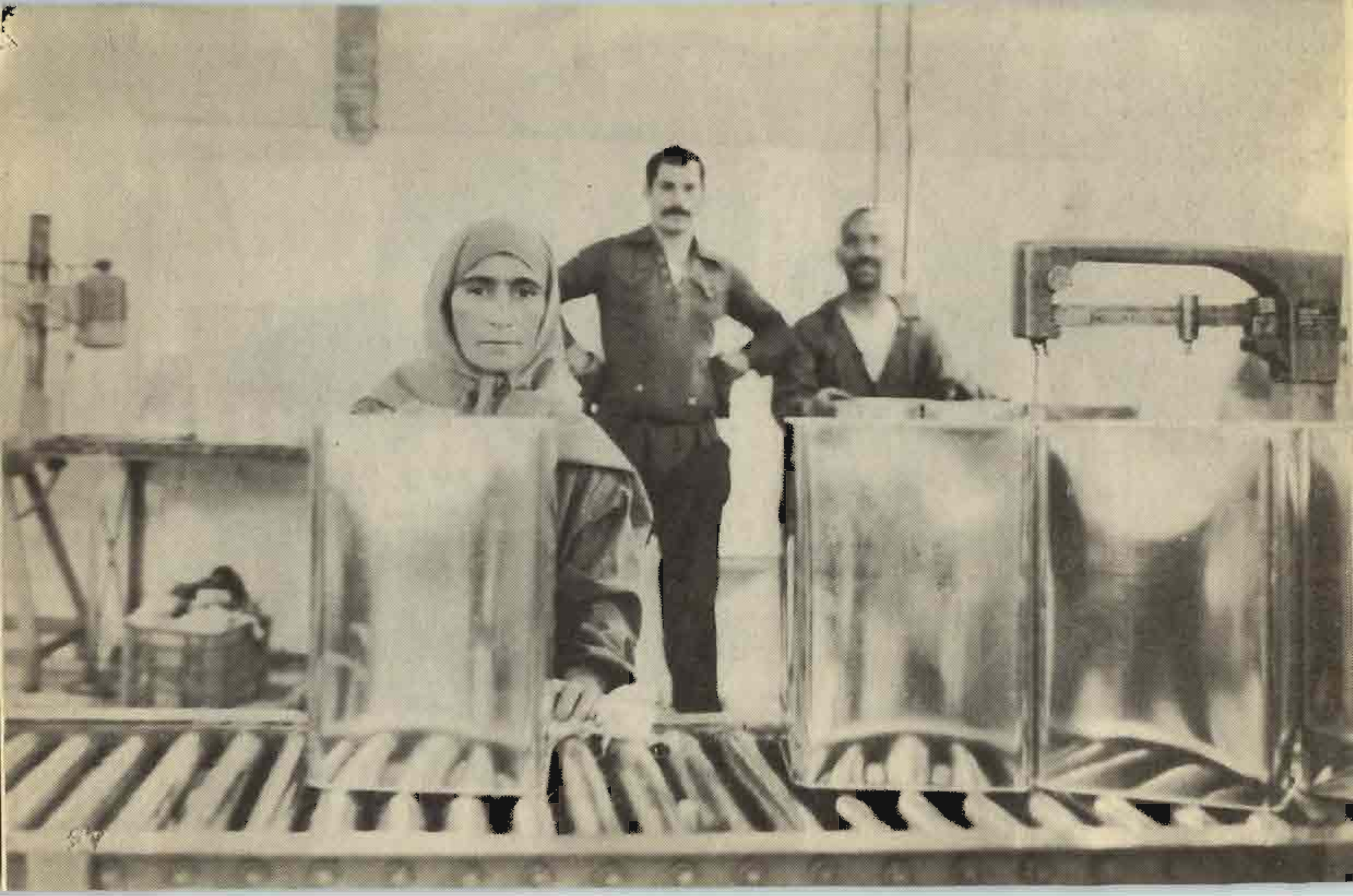
۳ عکس از مریم زندی، صفحه های ٧١، ٧٢، ٧٣

٧٤ پاکستان ـ ٧٥ و ٧٦ الجزایر ـ ٧٧ مصر
٧٨ جاکارتا ـ ٧٩ ترکیه ـ ٨٠ تانزانیا .

از مجموعه ئی که نام عکاسان در آن ثبت نشده است .



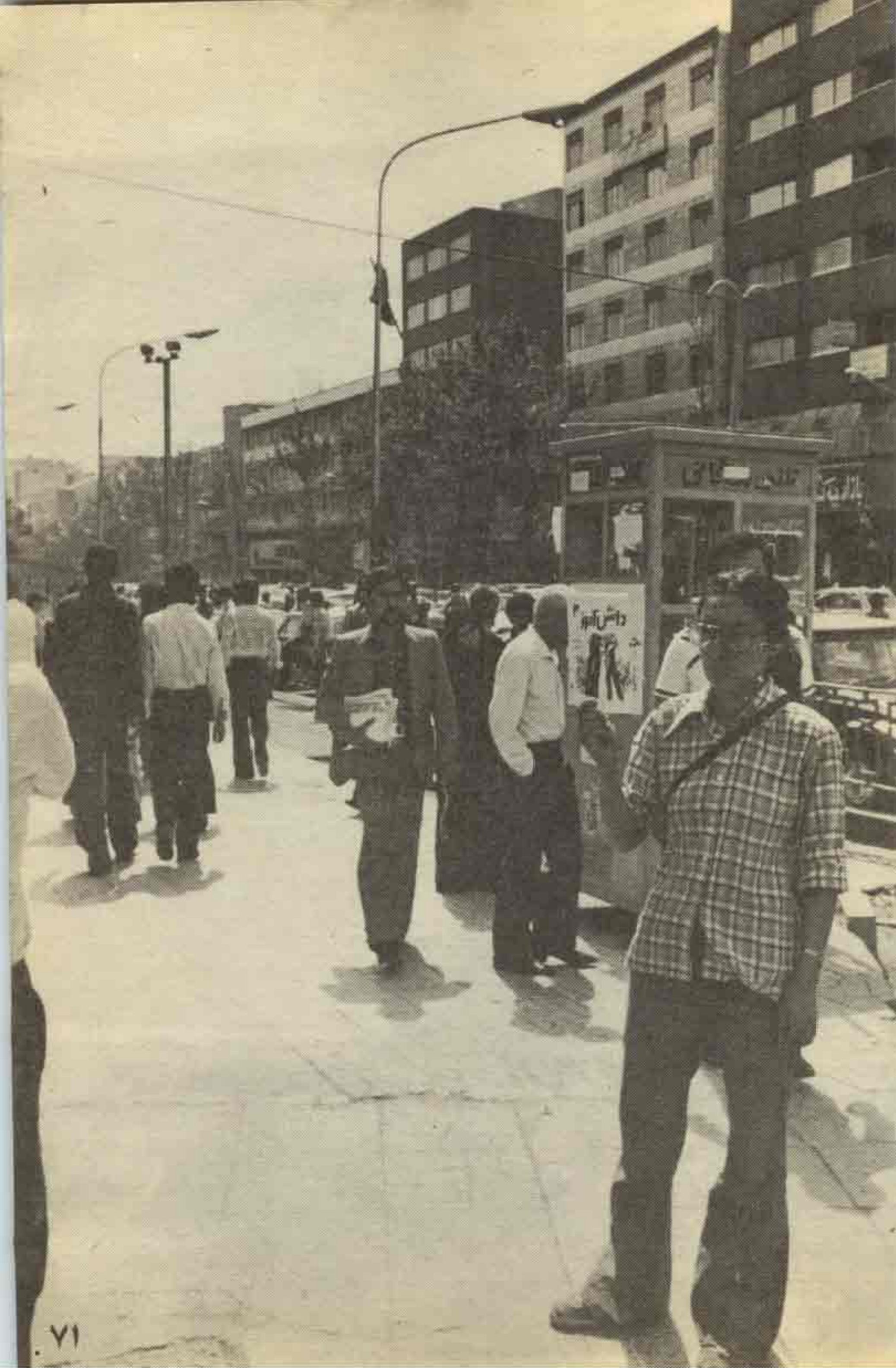






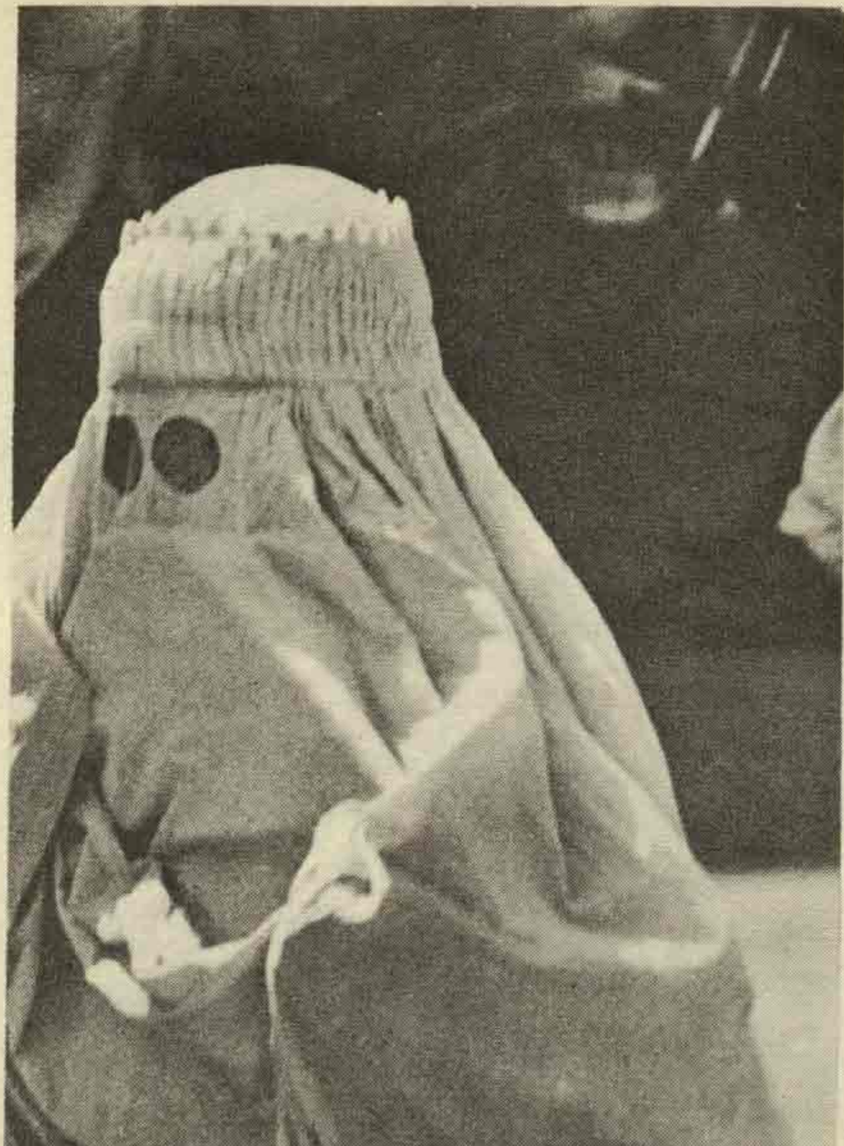






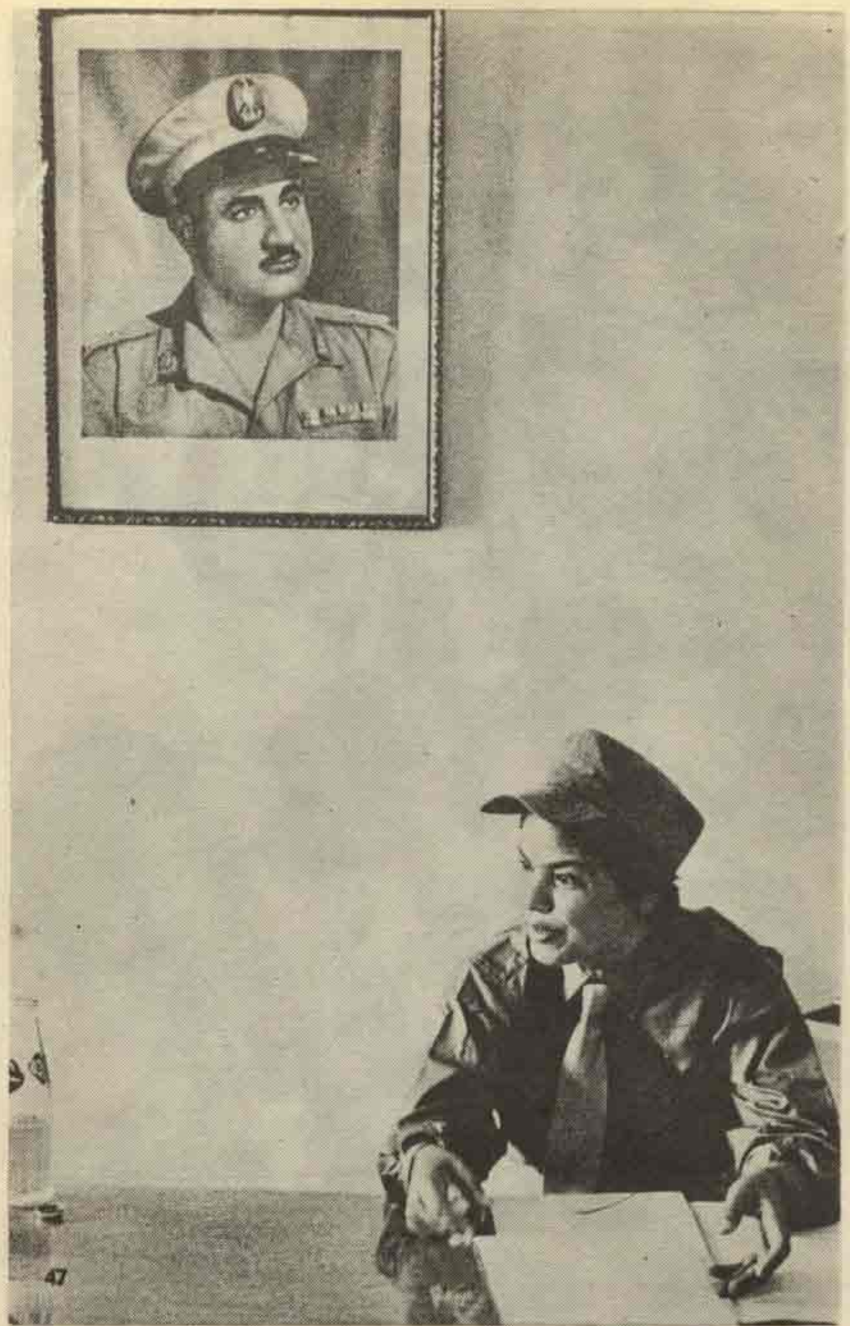

استقلال و

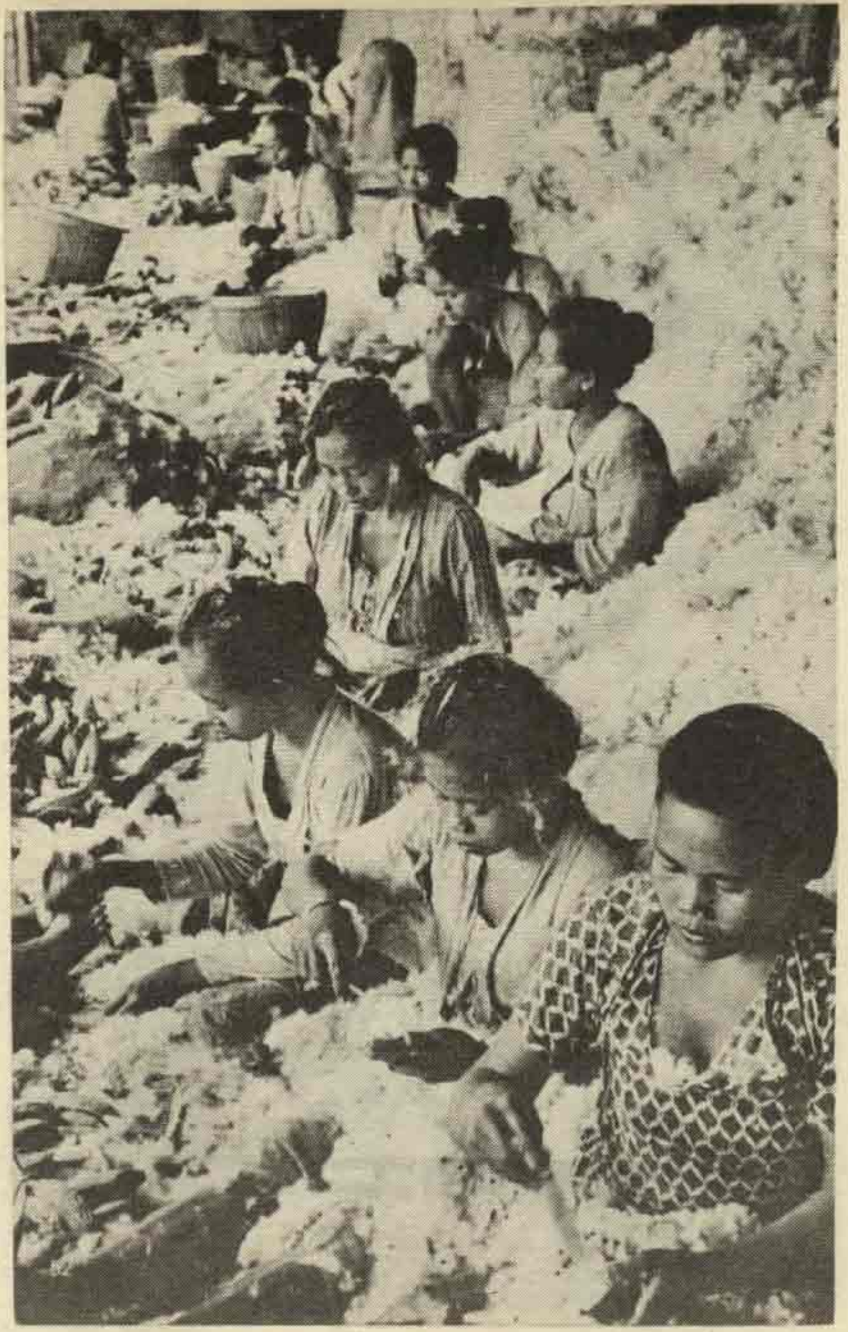


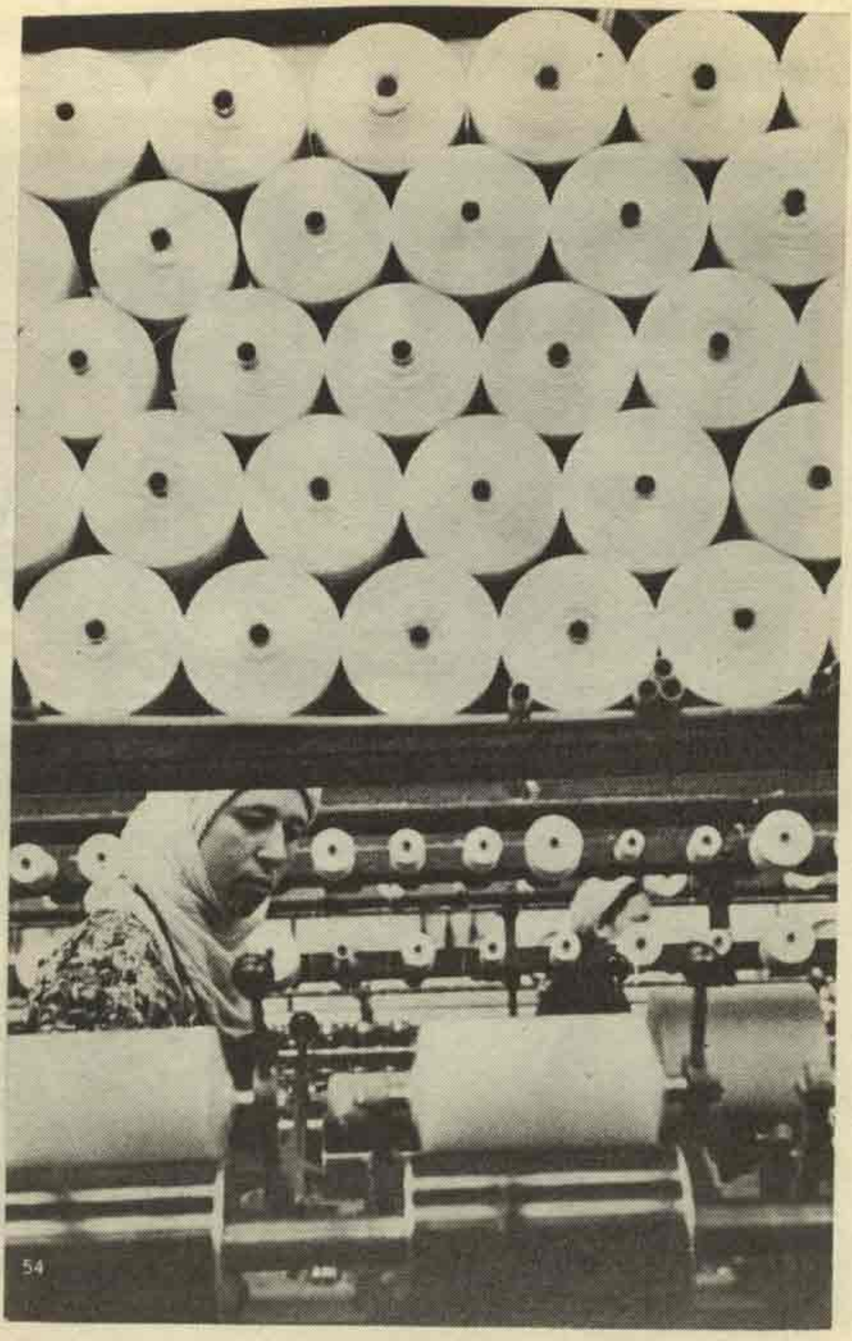







47




54



تکیده بودی

در این فکرم
که شب با پاهای بلند موذی
چه آسان فرود می‌آید

●

تکیده بودی
آخرین بار که دیدمت
به همین سادگی

تکیده بودی

●

دیوارها در انتظار خمیازه می کشند
شانه‌هایم طاقت کشیدن اینهمه عمر را ندارد
به کودکی که فردا می‌آید چه بدهم
به زنی که با چشمان من گریه می کند
به مردی که بر شانه‌اش زخمی کاریست

●

برگ نیست
خزه نیست
ساعت نیست
با تو از کوچه‌هاے مرگ می گذرم
برده‌ها را به کجا می‌برند؟
اینهمه زنجیر!

●

چه آسان فرود می‌آید شب
با پاهای موذی بلندش .

مینا دست غیب

شب

راه دور
جنگل بلوط و ستارگان خاموش

اسبها خسته اند و
تبسّم سواران را
در دستمال کوچک عطرآگینی حمل می کنند.

مرگ بال گشوده است
از آنهمه توشه، از آنهمه برگ
تنها
دستمال کوچک عطرآگینی

شکوه حادثه
جلال غم را
در چشم ها نهان می کنند
و گوش خوابانده و یال افشان
اسب ها
دامن پر پولک شب را می نگرند.

بتول عزیز پور



چند گفت وگو

۱ـ بایک زن کارمند

وقتی وارد اتاقش شدم در حالیکه ارقامی را با دقت وارد جدول بزرگی می کرد با دوستی درد دل می کرد که دختر ٦ ماهه اش مریض شده، گویا در مهد کودک خوب از آنها نگاهداری نمی شود. «اینجا نشسته ام اما همه اش فکرم آنجاست. کاش می توانستم بچه را پیش مادرم بگذارم. حیف که خیلی دور است.» ساده و بی پیرایه بود. کفش های راحت و حرکات تند و تیزش او را آدم فعالی معرفی می کرد. صمیمی و با قاطعیت اعلام کرد که حاضر است به سؤالاتم پاسخ دهد. وقتی که از او پرسیدم که می خواهد اسمش را در مصاحبه بیاورم، در حالیکه روسریش را صاف می کرد کمی جابجا شد و گفت که البته چرا نه؟

س– چند سال دارید؟

ج– متولد ۱۳۲۸

– تحصیلاتُ شما چیست؟

– دیپلم.

– سابقهٔ کار

– ۹ سال است کارمند هستم. اوّل در ادارهٔ کل و حالا اینجا در بخش.

– مشاغلی که داشته‌اید چه بوده؟

– اوّل حسابدار و ممیز و حالا کارشناس آمار و بودجه هستم.

– ازدواج کرده‌اید؟

– بله، دو دختر دارم یکی ۶ ساله، یکی ۶ ماهه. دختر ۶ ساله‌ام را پیش مادرشوهرم می گذارم و ۶ ماهه را مهد کودک آموزش و پرورش.

– شوهرتان چه کار می کند؟

– کارمند دادگستری است.

– کجا زندگی می کنید؟

– یک خانهٔ کوچک با وام خریده‌ایم.

– وام اداره؟

– نه. با وام بانک.

آیا در قیام شرکت داشتی؟ به چه شکل؟
چهره‌اش از هم باز می شود و به دوستش نگاهی می کند مثل اینکه بگوید این خاطرهٔ خوش یادت است؟
با شوق می گوید: **بله– راهپیمایی کرده‌ام.**
– دوستش ظاهراً این جواب را کافی ندیده و شکسته‌نفسی او را بیجا می بیند. دست مرا می گیرد و توضیح می دهد که: **خیلی آتیش به پا کرده.**

– با چه انتظاری و امیدی د رانقلاب شرکت کردی؟

– خوب دیگه خسته شده بودم، باید کلاً وضع عوض می شد. منظورم همه چیز است.

– انتظار بخصوصی از انقلاب برای خودت یا زن‌ها بطور کلی نداشتی؟

– نه... خواست کلی‌ای برای زنان نداشتم.

صورتش کمی درهم می رود و بلافاصله اضافه می کند: **البته خیلی تبعیض وجود دارد– بین زن و مرد سرپست‌های خوب زن‌ها را نمی گذارند. معتقدم که اسلام به نفع همه است. در حالیکه عملاً اینطور نشده است.**

– بعداز قیام وضع شما در اداره چه تغییری کرده است؟

– بهتر شده– لااقل می توانیم راحت‌تر حرفمان را بزنیم. کاری به ریش وسبیل و مقنعه ندارم. لااقل حالا حرف آدم را گوش می‌دهند. حالا باید ببینم آیا کاری هم می کنند.

– نظرت راجع به اقداماتی که در مورد زنان کرده‌اند است. چیست؟

– نمی‌دانم چه کرده‌اند بگوئید تا جواب بدهم.

– مثلاً باُ ممانعت زنان از قضاوت موافقی؟

– اوه نه– قبول ندارم که زن‌ها نمی توانند قاضی بشوند مگر در خلقت چی کم دارند؟ این دادگاه‌های حمایت خانواده را که برداشته‌اند به ضرر زن شده.

– آیا با کار نکردن زن در خارج از خانه موافق هستی؟

– قبول ندارم. مثلاً در جاهای دیگر که همهٔ زنها کار می کنند چه شده است؟ اشکال کار کردن زن‌ها نیست اشکال این است که از کار مردم چه زن یا چه مرد چه حاصل بشود و چه به جامعه برسد.

– نظرت راجع به اعدام زن‌ها به جرم فساد چیست؟

کمی فکر می کند و خیلی جدی جواب می دهد: اسلام مگر نمی گوید که تربیت کننده است چرا پس آنها را می کشند؟ این جامعه است که می‌تواند آنها را عوض کند. یک مقرری مثلاً می توانند به آنها بدهند– اگر بخاطر پول باشد. انسان است بهرحال مگر می شود آنها را کشت؟ اگر گناه رژیم قبلی بود، حالا که نمی‌شود آنها را سربرید. بعضی هاشان واقعاً از بدبختی و سرخوردگی اینکار را می کنند نه فقط پول. این دیگر اشکال وضع جامعه است که نه با پول و نه با اعدام حل نمی شود.

– اگر زمانی کار زن‌ها در خارج خانه ممنوع بشود چه کار خواهی کرد؟

– اگر واقعاً اجباری و عمری باشد من هم می نشینم خانه ولی خوشحال نخواهم شد. زمانی خوب است که بگویند بنشینید خانه وحقوقمان را بکشند روی حقوق شوهرمان.

– اگر چنین قانونی برفرض تصویب شود فکر می کنی زنها چه باید بکنند؟

– اگر اینطور بشود که همهٔ ما در خطر باشیم من خودم پیشقدم می شوم و اعتراض می کنم. باید همهٔ زن‌ها جمع بشوند و اعتراض کنند. باید باهم اینکار را بکنیم.

– چرا فکر می کنی که زنها هم باید حتماً کار کنند؟

– اگر قرار بشود که زنها همهٔ درس ها را بخوانند ولی بی ثمر بشوند وتولید و کار نکنند کم کم از ارزش می افتند و چون به وجودشان احتیاج نیست (خوب بالاخره همه چیز با پول است فعلاً) به جایی می رسند که می‌توان حتی آنها را چال کرد– مثل قدیم. چرا نه؟ من خودم اصلاً به مردها اعتماد ندارم که فردا که بی کار بشوم چه کارها که نتواند بکند. یا اگر خودش خدای نکرده مریض شد ونتوانست کار کند. یکی باشد که پول درآورد. حالا درست که مادری خوب است. ولی این همه هزارسال زن‌ها بچه‌داری کردند و وضعیتشان چه تغییری کرد؟ حالا هی به مردها بگوئید مادر مقدس است. جواب می دهد که البته، البته ولی درکار من فضولی نکن.

– فکر می کنید شوهرتان از این که شما کار نکنید راضی است؟

– آهی می کشد و می گوید: شوهرها هم که همه راضی هستند زنها کار نکنند وقتی که کمی خسته هستی وحوصله نداری جواب می دهند که خوب کار نکن.

– کارهای خانه را چطور و کجا انجام میدهی؟

– صبح ها که بچه‌ها را می بریم با شوهرم مهد کودک وتا بعدازظهر نیستیم. شام درست می کنم وبه بچه‌ها می‌رسم ولی خوب چون دوتا بچه دارم راستش به هیچ کاری نمی‌رسم. از وقتی بچه‌دار شده‌ام خیلی روحیه‌ام خسته شده حالا شاید بزرگتر شوند بهتر بشود.

– آیا با به دنیا آمدن بچه‌ها فکر می کنید روحیهٔ شوهرتان هم خسته شده؟

– نه فکر نمی کنم. آخر اوتوی اداره حتماً خیالش از بچه‌ها راحت است! این من هستم که باید مراقب آنها باشم. اینجا که هستم به فکر شانم– خانه هم همینطور.

– شوهرتان در کار خانه به شما کمک می کند؟

- نه- اصلاً شوهرم اهل خانه نیست خیلی. البته مرد خوبی است.
- موقع تشکر و خداحافظی در حالیکه می خواهد خود را ترسو جلوه ندهد با حاشیه رفتنی می گوید بهتر است اسمش را در مصاحبه ذکر نکنم چون به آن وقت می گویند که اینجا چرا ضدونقیض گفته‌ای. می دانید وضع کارمندها معلوم نیست چه طور است می دانید که چرا؟ یک جا مخالف وضع هستی، یک جا نه.

با تنها نمایندهٔ زن در مجلس خبرگان -۲

س- میل داریم آشنائی بیشتری با شما پیدا کنیم بفرمائید کجا متولد شده‌اید؟
ج- ما تهران متولد شدیم خیابان عین الدوله، کوچه روحی اگر آدرس دقیق را بخواهید.
- چند تا بچه دارید.
- من سه دختر دارم که هرسه را شوهر داده‌ام.
- کمی در مورد وضع خانوادگی و شوهرتان توضیح بدهید.
- یک خانواده معمولی مسلمان با همان مسئولیت‌هائی که یک زن، یک مادر و از جهتی هم یک همسر نسبت به بچه‌ها و همسرش دارد و از جهت دیگر یک فرد مسلمان نسبت به جامعه‌اش و نسبت به دینی که به اسلام و خلاصه جهان دارد.

من با این طرز فکر زندگی کردم و حالا هم همین راه را ادامه می دهم. چند جنبه چند مسئولیتی. مسئولیت مادی را هرگز فدای کارم نکردم و از طرف دیگر مسئولیتی را که در قبال جامعه دارم، تعهدی که درجامعه دارم، اینرا هم فدای مصلحت خانواده نکردم. فکر می کنم هرسه نقش را، (البته بنظر خودم می آید و اینطور میٔ گویند) آنچه را که در امکانم و وسعم بوده خوب انجام دادم و باز تذکر می دهم بدون اینکه هیچگونه کمبودی نسبت به بچه‌ها و همسرم گذاشته باشم.
- بالطبع شما مجبور بودید بیش از حد معمول فعالیت داشته باشید؟
- بله واقعاً این حقیقتی است که شاید در اوایلی که شروع کردم به درس و در ضمن درس مبارزه هم می کردم شاید در شبانه روز دو ساعت بیشتر نخوابیدم، یعنی من شب مطالعه می کردم وبعد روز کارهای خانه را انجام می دادم من الان هم تنها هستم و در زندگیم کارهایم از هیچ کس کمک نگرفتم وتمام مسئولیت‌هایی را که بعهده یک زن و یک مادر است خودم به تنهائی انجام دادم. حتی من در دوران بچه‌داری درس خواندم چون اضافه بر درس مسائلی مثل مسائل فقهی و دین و تفسیر و امثال آن نیاز به دروس دیگری بود من همه اینها را در کنارهم انجام دادم و متعهدم که هیچ کم و کسری راجع به زندگیم نداشته باشم.
- لطفاً بفرمائید میزان تحصیلات شما چیست؟
- من در زمان قبل از ازدواجم سیکل گرفتم یعنی ۱۴- ۱۵ سالگی چون ۱۴ سالم تمام شده بود که ازدواج کردم. بعد دیپلم مدرسی گرفتم از طریق کلاسها که به این طریق میخواستم دانشکده بروم البته این دیپلم مدرسی طریقی است که علما می خوانند یعنی شامل ۱۰-۱۵ تا درس

است که به غیر از ادبیات فارسی شامل ادبیات عرب، منطق، اصول، فلسفه، فقه، تفسیر، عربی است من در این رشته درس خواندم.

— شما به زبان عربی هم آشنائی دارید؟

— بله در حدودی اگر بخواهم مکالمه‌ای حرف بزنم لازم است بروم میان عربها ولی بله کاملاً از نظر زبان عربی آشنا هستم. حتی می‌توانم کتاب عربی هم ترجمه کنم.

— آیا به زبان خارجی دیگری هم آشنائی دارید؟

— نه در سطح خیلی معمولی.

— لطفاً کمی از سابقه مبارزاتی و نقش اجتماعی خودتان قبل از انقلاب صحبت کنید.

— من از یک خانوادهٔ مذهبی بودم، در سطح هم خانواده‌های معمولی و از سی سالگی یعنی از ۲۰ سال پیش تا حالا یعنی از وقتی که با معارف اسلامی، قرآن آشنا شدم، دیدم اسلامی که فعلاً در دست هست و موجود آن اسلام نیست یعنی آن اسلامی که باید باشد با اسلامی که هست متفاوت است و منشأ تمام اینها از جهت حکومت است وقتی حکومتی خلاف اسلام را داشت که بقول پیغمبر مردم هم در روش همان ملوک هستند دیدم اویک اسلام دروغی دارد و لذا اسلام دروغی را هم دارد در شهر پیاده می کند و مردم هم خیال می کنند مسلمان است. از همان موقع مبارزه من همراه با شناخت اسلام بود. با اینکه در یک خانواده مذهبی بودم ولی مذهب موروثی و همینطوری که اسلام به دین و سیاست چکار دارد. اصلاً اسلام یک چیز جداگانه است و زندگی یک چیز جداگانه. ولی وقتی اسلام را شناختم. حتی همراه با درس خواندنم مبارزه را هم شروع کردم. شاید یکسال بیشتر نگذشته بود که وقتی به زبان عربی کاملاً آگاه شدم و قرآن و تفاسیری که به زبان عربی هست و یک مقدار آشنائی با افراد از طریق قرآن و نهج البلاغه بوسیله شناساندن اسلام واقعی و راستین، خوب خودبخود مبارزه شروع شد.

— شما شرایط محیط رژیم گذشته را تا چه حد در مبارزه خودتان مؤثر می دانید، یعنی علاوه بر آشنائی ذهنی خودتان از نظر عملی و موقعیتی که اجتماع تعیین می کند چه انگیزه‌های مشخصی بود که به شما ضرورت مبارزه برعلیه حکومت را شناساند؟

— این یک چیز کاملاً واضح و عینی بود که یعنی انسانی که یک ذره فکر می کرد کاملاً متوجه می‌شد که حکومت برای سرنگونی جامعه بود و این یک حکومت واقعی نیست و یک ذره بینش معمولی معلوم می کرد که ما بوسیله آن وابستگی‌ها هیچگونه استقلال و قیام بر باصطلاح احکام خودمان و کار خودمان نخواهیم داشت. خلاصه خیلی ساده بود که ما از هر جهت وابسته شده‌ایم بخصوص تمام ذخائرمان حالا از نظر مثلاً فرهنگ که ما را وابسته کردند، با وابستگی و نابودی فرهنگمان مهمترین ارزش را از دست دادیم و بیشترین ضرر را کردیم. نه تنها از جهت اقتصادی نابود شده بودیم بلکه از جهت فرهنگی سنت‌ها و فرهنگمان را نابود کردند و سرگرم سنتهای خرافاتی. اگر یادتان باشد. زنده کردن جریانات و فرهنگهای خیلی خرافی و خیلی دور مثلاً چهارشنبه‌سوری، فلان و این مزخرفات یعنی درست ما را برگرداندند به ارتجاع خیلی عقب و این فقط برای این بود که ما را از سنت واقعی اسلام دور بدارد. و از طرفی وانمود کنند که من به فرهنگ ملی هم احترام می گذارم. ما را داشت به دور دست و دوران ارتجاع قبل از تاریخ اسلام می کشاند و یک ارتجاع پوسیده و کهنه و این بر هرکسی واضح بود و ما می‌دیدیم که مردم شدیداً به یک زندگی روزمره دور زدن یعنی یک دور باطل از شکم به فعالیت و از

فعالیت به شکم، زینت تجمل، میهمانی، این برنامه‌ها... یعنی کاملاً افراد را سرگرم کرده بودند و هر گروه توی یک برنامه، این بود که نوعاً مردم متوجه نمی‌شدند وگرنه خیلی زودتر انفجار می‌شد استقلال و آزادی می‌شد. و آن کسانی که به اسیری این قیدها نرفتند، به اسیری زندگی، شهوت، مقام، پول نرفتند آزاد بودند و کاملاً می‌فهمیدند و آن کسی که در این لجن فرو رفت نمی‌توانست متوجه شود و وقتی از حد گذشت متوجه شدند. خلاصه از اول معلوم بود وقتی زن را به نام آزادی، آزادی فکری و سیاسی به آن صورت آزاد کردند و به اصطلاح زنجیرها را باز کردند. شاید زنجیرهای خیلی قویتر و شیطانی به پای زنها بست. به صورتی که بازگو کردن آن جز خجلت برای ما چیزی ندارد. به عنوان آزادی زن‌های ما را بدان صورت خالی از فکر و فرهنگ و همه چیز کرد. آن جهت‌هائی را هم که واقعاً محترم بود مادر بودن همسر بودن، نظام خانواده آنها را بتدریج از بین برد. در کنار این آزادی زن را فقط بعنوان یک عروسک در کوچه و خیابان انداخت. اتفاقاً در جلسه‌ای به بچه‌ها می‌گفتم شما آن موقع نبودید ما آن موقع بچه بودیم مدرسه می‌رفتیم و کتابهای ممنوعه می‌خواندیم که پدر این (یعنی رضا شاه) پیکر برهنه خانمها را به مسابقه گذاشت که شکم کی زیباتر است. مسابقه ناف، مسابقه پا، یعنی به این کثافت و اینطور شروع کرد و اسم آن را گذاشت آزادی. ما بچه بودیم این را می‌خواندیم واقعاً وحشت می‌کردیم که اینطوری آزادی را شروع کرد. این آزادی نبود به زنها داد.

— شما بعنوان یک زن چه درگیری هائی با رژیم گذشته داشتید؟ یعنی از زمانی که گفتید آگاهی پیدا کردید درگیری مشخصتان با رژیم به چه صورت بود؟

— اتفاقاً من بدان صورت درگیری رودررویی پیدا نکردم که بخواهم مستقیماً به زندان بروم. البته گوشه و کنار تهدید می‌شدم. می‌آمدند و پرس وجو می‌کردند. تحقیقات می‌کردند. البته نمی‌دانم چطور شده بود... البته من خودم مستقیم با هیچ گروهی کار نمی‌کردم حتی خانه یکنفر دو دفعه نمی‌رفتم یعنی بشکلی همیشه کنار از این گروهها سعی می‌کردم به هیچ کس متصل نشوم. شاید این برنامه بود که من درگیری رودررویی هیچوقت نداشتم ولی خوب خیلی آزاد در نحوه کارم (که گفتم اکثراً آشنائی با معارف قرآن بود که در ضمن این آشنائی چون خود قرآن چراغ نور است مسلماً در زیر این نور همه سیاهی ها شناخته می‌شود. در تفسیر قرآن تمام این استبدادها و ظلمها گفته می‌شد: این هم مبارزه بود وهم رودررو نبود.

— یعنی شما بعلت شرایط خفقانی که بود ترجیح می‌دادید این طور عمل کنید؟

— نه در شرایط خفقانْ من کاملاً آزاد حرفم را می‌زدم ولی هرکس ترجیح می‌دهد که زودتر بدست دشمن نیفتد و من همیشه می‌گفتم تا وقتی یک کار خیلی مثبت نشده این خیلی بی عرضگی است که آدم بخاطر شناساندن و حرف زدن خودش را درگیر اینها بکند این که هنر نیست. البته الان فکر می‌کنم بنظر مردم هنر است ولی آن موقع فکر می‌کردیم هنر نیست.

— در مبارزات گذشته مخصوصاً در ۱۵ سال گذشته زنانی بودند که اسم آنها بعنوان سمبل مبارزه برده می‌شد. از زنان مسلمان و غیرمسلمان یعنی کمونیست. آیا شما با هیچکدام آشنائی داشتید و می‌توانید از کسی بعنوان سمبل مبارزه اسم ببرید؟

— خوب می‌دانید ما از نظر فکری اعتقادی داریم (و اعتقاد هرکسی برای خودش مقدس است). ما مبارزه را روی هدف می‌بریم یعنی یکی از اصلی‌ترین و اصولی‌ترین چیزی که در اسلام مطرح است نیت

است. نیت کاملاً خط سیر ما را وجهت ما را مشخص می کند حتی پیغمبر فرمود و اصولاً مشخص عمل نیت است مهم نیست عمل چه باشد. مهم این است که نیت و هدف چه باشد. روی این اصل ما در مبارزه نیت را خیلی مهم میدانیم. فرضاً همان اوائل زنی که در این نظام گرفتار شد اشرف دهقان بود وقتی مکتب و ایدئولوژی انسان خدا نباشد هرچه که باشد ارزش انسان خیلی بیشتر از آنست که بخواهد برای چیزی غیر از جهت خدا نابود شود. من همان موقع هم (یعنی بطور شخصی) می گفتم حیف این همه استقامت این همه آزادگی، این همه عظمت در این جهت. لااقل اعتقاد ما به این است که همه چیزی به نابودی گرایش پیدا می کند. همه چیز محو می شود مگر چیزی که در وجه او و در جهت او باشد. من همان موقع افسوس می خوردم که واقعاً حیف به این چنین قدرتی و این چنین استقامتی که مبارزات عالیه را در زیر استبداد فرعون بیاد می آورد که قرآن به تقدیس و عظمت از این زن این گونه یاد می کند که مردان بیایند و نحوه مبارزه را در زیر شکنجه های فرعونی از این زن بیاموزند و واقعاً این چنین فکری را که تداعی می کرد آن عظمتی را که خداوند از عالیه یاد می کند ولی باز تأسف بود که چرا این زن، این خانم درجهت الله نیست که بماند. در این جهت خیلی کشته شدند. خیلی افراد مبارزه کردند برعلیه ظلم حتماً ولی بقای «حسین» نه برای ما برای همه جهان بود. این تنها فردی نیستم که زن و بچه اش را همراه برده باشد و آن گونه در میدان رزم تا آخرین قطرهٔ خون جنگیده باشد نه اولین نفر بود نه آخرین نفر. خیلی گروهها برای هدفشان کشته شده بودند ولی چطور بود که این در طول تاریخ جهان می ماند. بله ما کم وبیش با مبارزات این خانم و خانمهای دیگر آشنا بودیم وخطشان را دنبال می کردیم.

— یعنی شما ایشان را به عنوان سمبل مقاومت قبول دارید ولی اختلافُ در ایدئولوژی است.

— بله بعنوان یک سمبل مقاومت قبول داریم ولی مقاومتی که نابود میشود. یعنی چیزی که از میان رفتنی است چون هرچه غیر از خداست زائل است. این یک واقعیت است— شاید همه مردم به این واقعیت تا اندازه‌ای رسیده باشند و اگر نرسیده‌اند خواهند رسید که همه چیز زائل می شود، جهان بالاخره از دست می رود ولی آن از دست نمی رود، لذا زنهای دیگر مثل محبوبه آلادپوش واقعاً اینها دخترها و زنهایی هستند که مبارزاتشان هرگز در صحنه تاریخ از بین نخواهد رفت البته آنها هم احترام خاص خود را دارند ولی حیف است. من فکر می کنم کسی که اینقدر دید و نظرش وسیع است چرا بقول معروف سر بلند نمی کند ماوراء این، عالم ماده را هم نگاه کند یعنی ما همینطور زیر این ماده محبوس و خفه شده‌ایم. آدم برتر از این حرفها است که این جهان محدودش بکند.

— چه خاطراتی از روزهای خاص مبارزه و انقلابُ دارید؟

— ما همه وجودمان خاطره است، یکی دو تا که نیست ولی یک خاطره که در رابطه با خودم که زن هستم مطرح کنم. اولین شب جمعه که ملت تکبیر گفتند. دقیقاً ما نمی دانستیم چون آن روز ما به بهشت زهرا نرفته بودیم و جریان آنجا مطرح شده بود که شب برای شکستن حکومت نظامی تکبیر بگویند و اگر شد از خانه ها بیرون بیایند. ما خبر نداشتیم چون نرفته بودیم و خبرها آنجا پخش می شد. من اتفاقاً نوار گوش می کردم وساعت ۱۲ گذشته بود که نوار تمام شد خواستم بخوابم دیدم ای وای شهر را فریاد برداشته. همسرم را بیدار کردم که بلند شو تمام شد دارند ملت را می کشند. صدای تیرباران می آمد. منهم یک پالتوتم کردم

چادرم را سرم انداختم ویک شلوار هم پوشیدم چون معمولاً بقول معروف مسلح می‌رفتم از این جهت که ممکن بود الان کشته شویم و از سرتا پا محفوظ باشیم. گفتم من رفتم. گفت کجا؟ گفتم می‌بینی که صدا خیلی است هرجا که بشود او هم بدنبال من آمد. حالا دم در مونده بودیم. همه مردم به کوچه می‌آیند یکی یکی بیدار می‌شوند که خدایا چی شده و چراغها روشن می‌شوند دیدم یک گروه دارند می‌آیند شاید گروه، ۱۰۰ نفری نبودند حالا حکومت نظامی تقریباً ۱۲/۵ شده بود. این گروه که ۳۰–۴۰ تا مرد و ۵۰–۶۰ تا زن بودند. بیشتر دختران جوان بودند اتفاقاً اینها بیشتر بچه‌هایی بودند که پهلوی من درس می‌خواندند و من آنها را می‌شناختم. هرچه کردم اینها برگردند برنگشتند. چون واقعاً فکر می‌کردم دارند تیرباران می‌کنند و دارند می‌کشند. به مردها گفتم گفتند زنها برنمی‌گردند اگر این خانمها برگردند ماهم برمی‌گردیم. خانمها را هرچه گفتم که نشد به شوهرم گفتم پس من نمی‌توانم برگردم خانه. من بدنبال این خواهرها میروم. هرچه شد شما میخواهید بیائید خودتان می‌دانید ما خودمان از خودمان دفاع می‌کنیم. نمی‌خواهید برگردید اگر می‌ترسید برگردید. خلاصه ما رفتیم خواستیم بیائیم خیابان شاه‌آباد اول خیابان شاهرضا آنوقت سرپیچ شمیران راه را بسته بودند از کوچه‌ها انداختیم و رفتیم و در هر صورت تا یک،یک ونیم در خیابان بودیم بالاخره بستند به مسلسل ولی معلوم بود نمی‌خواهند بزنند. ولی منظورم این تکه است که آنشب من حس کردم زنها در این جامعه حالت اهرم را دارند. یعنی من آنشب حس کردم حرکت می‌دهند ولو اینکه در پشت مردها بایستند ولی همیشه حرکت را هر زمانی که به سستی گرائیده می‌شد، شهامت زنان در این مورد بیشتر بود. یعنی بی گدارتر به آب می‌زنند شاید هم همان احساساتی بودن خانمهاست که کار را کمتر... بیشتر روی احساسشان انجام می‌دهند خلاصه آنشب احساس کردم زنها اهرم هستند. آنوقت بعداً کشیده شد. برادرها هم آمدند ولی این تکه‌ها هیچوقت یادم نمی‌رود که آنشب حس کردم این زنها شدند اهرم برای یک حرکت.

– خارج از اینها که گفتید آیا شما فکر نمی‌کنید زنها بتوانند رهبر مبارزه باشند؟

– نه رهبر بطور کلی نمی‌توانند باشند چون بیشتر کارها را احساسی می‌کنند حکومت را می‌توانند بدست بگیرند ولی رهبر نمی‌توانند بشوند چون حالا اگر یکوقت پیش بیاید از طریق قرآن حکومتی را که بلقیس ملکه صبا می‌کند جالبترین و مردمی‌ترین حکومت است ولیکن رهبری نه ما خلاف قرآن نمی‌توانیم حرکت کنیم. این توی خون ماست. چون معتقدیم که بهترین شیوه زندگی ونجات بشر در این کتاب و این سنت است.

– بطور مثال رئیس حکومت رهبر مملکت می‌تواند باشد درست است؟ منظور شما این است که از نظر ایدئولوژی نمی‌تواند؟

– رئیس مکتب ایدئولوژی باید گرداننده کل حکومت باشد و لذا بقیه به عنوان قدرت اجرائی در دست حکومت می‌گردند. آن اجرا را خانمها می‌توانند بکنند حال ولو آن اجرائی رئیس جمهور باشد یا نخست‌وزیر یا هرکس دیگری. من این را معتقدم که قدرت این کار را خانم‌ها دارند ولیکن رهبریت نه چون از نظر فلسفه مکتبی، ما به این معتقدیم که رهبریت مسلمانان باید جانشین پیغمبر باشد و در آن مسیر باشد. وزن در این مسیر اسلام به پیغمبری نمی‌رسد ولو اینکه درجات خیلی عالی بگیرد.

– نظر شما درمورد وضع زنان ایران چیست؟ برای طرد آن فرهنگ عروسکی گذشته و

نمودهای آن فکر می کنید چه برنامه‌ای باید داده شود و در چه مدت زمانی؟

– بطور کلی یک مسئله مهم در زندگی که اصلاً تاریخ حرکت ما را شروع کند هجرت است. هجرت در اسلام معنای عمیق و متعددی دارد. بطورکلی هجرت خارج شدن از یک حالت قبلی و وارد شدن به حالت بعدی است. یکی از چیزهائی که شدیداً در این مبارزه، تداوم انقلاب مؤثر بود و اصلاً صدر انقلاب شروع شد، این که زنهای ما برای اینکه ثابت کنند آن زن عروسکی را از تنشان درآورند و این خیلی مهم است و این یک تودهنی به تمام ملل شرق و غرب که زن ایران را یک زن مصرف کننده و خارج کننده ارز فقط معرفی می کرد یک زن مصرفی. این اولین کاری که می کند این لباس و این فرهنگ را می کند که آن زنی که تو گفتی می توانی استثمارم کنی این من نیستم. این خیلی مهم بود، الان من فکر میکنم در تداوم انقلاب هم نقش زن ولو بنظر ساده بیاید ولی ساده نیست که زنهای ما بفهمانند به جهان که ما آن زن عروسکی سابق دیگر نیستیم و ما در سرنوشت خودمان در اقتصادمان و تمام مبارزات سهیم هستیم و این قدم بسیار مؤثری است.

– یعنی چگونه؟ چون طول می کشد البته همانطور که شما گفتید بعضی از زنان این را در مبارزه نشان دادند ولی این شامل همه نمی شود. و امروزه هم مشخصاً می بینیم که وجود دارد. اینها را با چه برنامه‌ای می شود از بین برد؟ آیا با نصیحت میشود از بین بَرَد؟

– نه من معتقدم که با نصحیت نه. فقط می شود تذکر داد خیلی کوچک ولی اگر آدم خودش لمس نکند زشتی یا زیبائی را ما باید لمس کنیم. مثل اینکه آدم را نشناختیم قرآن می گوید:

ما راه را مشخص کردیم انسان خودش مخیّر است. ما به هیچ عنوان زور بر آدم نداریم و زور هم نخواهیم داشت فایده هم ندارد. اصولاً انسان موجود دیگری و آزاد است، ما راه را برایش مشخص کردیم می خواهد در مسیر قرار بگیرد می خواهد بیراهه برود. این راهش است. ما به او می گوئیم این به ضرَرَت است. اینجا نابودت می کند، اینجا راه درست است والاّ «الاکراه فی الدین» همانطور که تودهٔ جوان ما بخصوص عمیقاً و شدیداً به این نکته رسیدند. یعنی اکثرشان که خیلی هم چشمگیر هستند میشود گفت کلاً (چون آنقدر کم هستند آنهائی که نرسیدند که می شود گفت کلاً) رسیدند به این مسأله که آن لباسهای عروسکی را از تنشان کندند و برای تداوم انقلاب دیدند تنها راه، اول مبارزه با نفس است سادگی است معذرت می خواهم یک حالت عرضه کردن شده برای خانم‌ها، چه خبره، یک آقایی گفت اصلاً چه را درست می کنی. تو به اندازه کافی شخصیت داری وزیبائی داری. اصلاً لازم نیست الان دخترهای ما مخصوصاً نسل جوان ما به این منظور رسیدند و کاملاً مستقل وروی پای خودشان ایستادند. شاگرد به این حقیقت رسیده و آن رنگها وتجمل وآن برنامه را کنار گذاشته ولی خانم معلمش متأسفانه هنوز نرسیده.

– فکر می کنم شما معتقدید پیاده شدن این زیاد طول می کشد؟

– من که اصلاً معتقدم کلاً یک نسل باید عوض شود نسل جوان باید پیش برود. نسل کهنه که خود من هم یکی اش باشم تا تمام نشیم.

– شما فکر می کنید خود زن‌ها چه نقشی در این رابطه باید داشته باشند. یعنی برای پیشبرد فرهنگ درست و صحیح آیا خود آنها می توانند نقش مؤثری داشته باشند؟

– به طور کلی مسئلهٔ شناخت که در اسلام مطرح می شود جزو اولین برنامه‌های پیغمبر است. متأسفانه تبلیغ کردند اسلام دین ارتجاعی است با آن برنامه باصطلاح

مسیحیت که دین را از بین برد چون آن دین ضد حرکت بود و مردم ما فکر می کردند (چون همیشه تقلید کورکورانه می کنیم) که همیشه دین ضد حرکت و ضد نهضت هاست. حالا رسیدند به اینجا که نه. بهرصورت مسئله شناخت که الان برای مکتب های باصطلاح خودشان مترقی مطرح است، کلمه شناخت— ۱۴۰۰ سال پیش پیغمبر می گوید هرکس خودش را بشناسد نحوه تربیت خودش را هم می فهمد. مساله‌ای که اینجا برای ما مهم است و خانم های ما را عقب نگاهداشته خانم ها نفهمیدند چه کسی هستند، نفهمیدند چه موجودی هستند.

— به چه وسیله ای می توانند بفهمند؟

— اگر ما آن نهادهایی، آن عظمتهائی را که در درون ما به ودیعه است می شناختیم می دانستیم چطور آن را بیرونش بدهیم، چطور نهضتش بدهیم، چطور بعثتش بدهیم. این مسئله اینجا است که خانمهای ما اول باید به ارزشهای خودشان پی ببرند که کیستند و این زن اگر در جامعه خودش را بشناسد آنوقت می بیند که یک رکن اصلی جامعه است و حتی وجودش، انقلابش، فکرش و حتی حرکتش در حرکت مردان موثر است. یعنی حرکت زنها، فکر ما زنها در حرکت مردان موثر است نه فکر مرد در حرکت زنها چون اصلاً زن بنیادی است زن ایجاد کننده است.

— منظورتان این است که تربیت کننده نسل بعد است؟

— تربیت کننده چیست خانم. اصلاً نسل بعد وجود زن است. یعنی سه تا بچه من سه تا من هستند. با کمال تأسف وقتی اسلام می گوید «نسأ وُکِم حرث لَکُم» یک مشت از خدا بی خبر و ازشرف و انسانیت بی خبر برمی دارند اینها را به چه عنوان تفسیر می کنند و معنا می کنند و مزخرف که شأن زن را پائین آورده. شما یک دانه را به زمین می دهید و این دانه تا در زمین قرار نگیرد نه گل می دهد نه میوه. نه عظمت پیدا می کنند نه ابدیت یعنی پرورش دهنده انسانها زن است و این مهم ترین لفظی است که قرآن بکار می برد و همان طور که زمین دانه را پرورش می دهد و رشد می دهد دو تکامل می دهد زنها انسان را رشد می دهند و تکامل می دهند.

— شما گفتید قبل از این با سازمانی کار نمی کردید و مستقل بودید اما حزب جمهوری اسلامیٌ شما را کاندید کرده بود. شما در حال حاضر عضو حزب جمهوری اسلامیٌ هستید یا هنوز هم مستقل هستید؟

— نه اصلاً من هرگز با هیچ گروهی نبوده‌ام چون خواه ناخواه یک مقدار تعصب حزبی آدم را می گیرد و این است که آدم آن استقلال و آزادیش را چه آزادی فکر و چه آزادی حرکتش گرفته میشود. مجبور است تحت نظامی قرار بگیرد.

— آیا شما اصولاً معتقد نیستید که برای پیشبرد کار باید بطور متشکل در یک سازمان کار کرد؟ یا آنکه اشکال را در خود حزب می بینید که نمی خواهید کار کنید؟

— قبلاً در رژیم سابق این ضرورت احساس می شد که ما چون کار می خواهیم بکنیم باید تحت یک نظام باشد که سریعتر پیش برویم از طرفی ترس این بود که به مجرد اینکه در سازمانی که تشکیل شود شرکت کنیم و دیگر آن مقدار کاری هم که خارج از گروه می کردیم جلویش گرفته شود. کما اینکه کسانی که توی یک سازمان می رفتند بعدش هم زندان می رفتند این یکی از چیزهائی است که من شاید روی پاهایم ماندم. این است که هیچوقت یک جا دو دفعه نمی رفتم. می ترسیدم که مرتبه دوم برنامه‌ای پیش بیاید. آنموقع، تشکیل یک سازمان برای ادامه کار خیلی ضرورت داشت، ما آنوقت نکردیم. حالا نه، همه دولت و ملت یکی هستند دیگر فکر

نمی کنم آن ضرورت داشته باشد. گرچه برای تشکل کارها یک مقدار لازم است ولی درهر صورت من عقیده‌ام این نیست.

— شما بعنوان نماینده زنان در مجلس خبرگان کاندید شدید؟

— نه به عنوان نماینده زنان، به عنوان همان کسانی که بررسی کنند. این حساب نبود فرقی نمی کند بگوئیم از طرف زنها هستیم یا مردان هستیم فرقی نمی کند.

— بنظر من فرق می کند که بخاطر این که اشکالات بسیاری وجود دارد و بین زن و مرد تبعیض است.

— ببینید خانم این اشکالاتی که اینجا الان بین خواهران هست در تمام برنامه‌هایمان خط سیر آینده ما دارد تشکیل می شود. ولی اینجا انتقاد هست که چرا یک نفر است و دو نفر نیست. این انتقاد خیلی هم ضرورت ندارد. یعنی بجا نیست ولی در آینده در مجلس حتماً باید تعداد خانمها لااقل نصف آقایان باشد یا به اندازه آقایان باشد. اگر نگوئیم نصف مجلس خانمها باشد لااقل باید خانمها باشند با ارتباط کار خانمها چون اکثر خانمها آن نظام مادربودنشان خیلی مهم است. ولی این مرتبه همه گروهها و همه احزاب هر تأسیساتی که بود وحتی تکی، قانون اساسی داده بودند لذا طرح و افکارشان اینجا بود فقط عده‌ای را می خواست طرحهائی را که داده شد چون جمهوری اسلامی است این جمهوری با روش اسلام و متد اسلام یعنی قرآن و سنت منطبق شود. لذا فکر نمی کنم حالا وجود زن یا مرد ضروری بود بدان صورت که بخواهیم زن باشد یا مرد اینجا حقی از کسی از بین نمی رود آنطور که بعضی خواهران می گویند شما رفتید حق خانمها را پایمال کردید الان در مرحله این بحثها نبود. یک گروهی بود بخاطر اینکه قوانینی را نوشته‌اند پیش نویس هایی که دارند، فقط با قرآن منطبق کنند.

— در قانون اساسی بخشی مربوط به زنان و خانواده می شد و انتقادی که به شما وارد بود این بود که شما طرح کرده بودید مساله‌ای به اسم زنان وجود ندارد.

— مسأله اینجاست که اینجا طرح خط سیر حکومت است. مسأله‌ای نیست که بخواهد حق زن یا حق مرد باشد. از طرف دیگر آنچه در روزنامه نوشتند من انتقاد کردم از روزنامه اطلاعات. من آن جور طرح نکردم. در آن سخنرانی چون اکثر کلماتش را با قرآن و حدیث می گفتم و چون روح محل جوری بود که می فهمیدند چه می گویم من نیازی به ترجمه نمی دیدم. لذا کلمات عربی می گذاشتم ورد می شدم وآنها که میخواستند بنویسند نیمی کلمات عربی بود پس فاصله می افتاد یعنی نصف کلمات را فارسی می گفتم ونصف که آیات قرآن و احادیث بود. لذا بقیه و اتمام حرفم را در لغت عربی می گفتم این بود که برای روزنامه‌ها نتیجه نداشت. کما اینکه همهٔ کلماتم بریده بریده بود یعنی بدون مقدمه و موخره لذا من مقدمه و موخره را با لغات قرآن تکمیل می کردم و متاسفانه آنها نتوانستند بنویسند حتی اگر می نوشتند اشتباه می نوشتند. آنوقت من مطرح کردم که اصولاً حقوق یک گروه از انسانها مطرح است نه حقوق زن بعنوان یک جزئی دیگر. حقوق زن بعنوان یک انسان مطرح است و اینجاست که گفتم جدا کردن حقوق زن از مرد اصلاً شرک است وما حقوق انسانها را می خواهیم که نیمی شان زن است ونیمی مرد. لذا من بعنوان زن مطرح نمی کنم چون اصلاً کسر خواهران می دانم.

— ولی آن بند مطروحه خودش جدا می کرد یعنی مساله تربیت فرزند دختر وپسر را جدا کرده و خیلی اختصاصی روی زن تأکید می کرد.

— آنرا به آن صورت نگذاشتیم عوض کردیم. ولی قانون اساسی یک اصول کلی

دارد کـه بعنـوان مـادر و اُمّ است شـکـل می گیـرد. ۱۲ فصـل درمورد فصلهای بعد برهمان اصول کلی هست. چون این اصول کـلـی خـط سیـر قانون است. این قانون چه می‌خواهد تصـویـب می کـنـد کـه این حـکـومت حـکـومـتـی است انقلابی، همه توده‌ها برخاستند خط سیر حکومت مکتبی است برهمان اصول دین ما که ۵ تا است و باز اهداف حکومت چیست؟ و این قوانین بر چه باید منطبق شوند؟ باز رهبری این حکومت چگونه است؟ و همین طوریک بیک در اصول کلی، یکی از چیزهائی که در این اصول کلی مطرح است چون مکتبی است و لـذا پرورش انسـان و خـود انسان از نظر آن مهم است، خانواده هم در این اصول کـلـی یک نـقـش دارد. و اصولاً پیوندها براساس تـقـوی و ایـمـان خـلاصـه آن مقام والای خـانـواده و خـواسـت خـانواده حفظ شـود. خـط سـیـر مـا هـم مـادی است و هم معنوی، و حتی خانواده در اینجا خیلی نقش مهـمی دارد. لذا اینجا اسم خانواده آمده و من گـفـتم به این که در حقوق ملت و امّت زن و مـرد هـمـه هـمـسـانـنـد حـالا که بحث خـانواده مطرح شد. این بحث ناقص است. یعنـی در خانواده‌های ما، بخصوص که در این خـانـواده یـک زن نـقـش اصـلی دارد و حـالا یـک فـصـلـی برای نقش زن که شامل ۸ــ۹ بـنـد است من داده‌ام تا بررسی شود. راجع به حقوق زن بطور کل در جامعه بعداً در خـانواده کـه یـک رکـن است بعداز زن یا مـادر، بـعـداً حضانت بچه‌ها، بعداً بچه‌های بی‌سر پرست، و بـعـداً بـچـه‌هـای بی پدر و بی مادر...

— شما حق حضانت را به زنان می دهید؟

— بله قرآن هم دارد. رویش هم می‌ایستیم یا محکوم می‌شویم یا پیروز.

— آیا شـمـا قبول دارید که در سایر کشورهای مسلمان یا آنهایی که سالهاست به عنوان کشور مسلمان هستند، حق زنان داده می شود؟

— حـکـومـت اسـلامـی هنوز بطورکلی هرگز پیدا نشده.

— بهتر ینش کدام است؟

— والاّ بـهـتر ین ما نمی‌بینیم جز صدر اسلام ویکی دوبارخیلی موقتی و کوتاه که اسلام خـواسـت پیاده شـود هـنـوز پیاده نـشـده باز بــساطـش را جـمـع کردند. در طول ۱۴۰۰ سال بجز صدر اسلام وبعداً یک برهه کوتاه حـکـومـت امـیـرالـمـؤمـنـیـن وبـعـداً خـیـلی دوران‌های کـوتـاهـی کـه بـعـضـی از علما یا بـعـضـی پادشـاهـان احـیـانـاً یـک مـقـدار انـصـاف‌دارتر بودند و از وجود علما استفاده کردند ما دیگر ندیدیم.

— شما علتش را می دانید؟

— عـلـتـش ایـن اسـت کـه اسلام نـفـی آن حـکـومـت بـمـعـنـای واقـعی آن یعنی تمرکز قـدرت و حـاکـمـیـت فـرد بـر فـرد است واز طرفی آدم خیلی حکومت را دوست دارد، بـه رسـیـدن به قـدرت عـشـق مـی‌ورزد. و اینجاست که آدم باید آدم شود تا بتواند حـکـومـت را بـه عـنـوان امـانـت خـدا یعنی حکومت در اسلام بعنوان امانت خداست و این امـانـت را خـدا بـدست یک انسان والاّ می‌سـپـارد ما می‌بینیم شرایط رهبر در اسلام خیلی زیاد است. غیر از این که تمام مسایل زمـان و خـدایـی را مـی‌دانـد. تـازه شـرایط انـسـان شـدن یـعـنـی شـرایـطـی برای انسان بودنش این است که اول عبد و مطیع بشود بـا هـوای نـفـس مبارز و مخالف باشد. این شـرایـط را مـی گـذارد و کـمـتـر کـسـانی که واجد شرایط بودند حکومت دستشان بوده.

— پس مردم در اینجا چه نقشی داشتند؟

— مـردم قـیـام کـردنـد ولی سرکوب شدند، حتی در طول تاریخ ۱۰۰ ساله ما چند مرتبه قـیـام می‌بینیم ولی متأسفانه بعداز نهضت‌ها وقیامها گروهها خیلی زود پاشیده شدند.

— شـمـا فکر نمی کنید دلیلش مسائل اقتصادی باشد؟

— دلـیـلـش ایـن نمی‌تواند باشد اقتصاد هم

نقشی دارد ولی کلی ما نمی‌توانیم بگوئیم یکی اینکه مخصوصاً در ۱۰۰ سال و ۱۵۰ سال که خاورمیانه از نظر قدرتهای شرق و غرب شناخته شد که چه مخزنی است و از وقتی شناخته شد آنها هم نمی گذارند ما یک مقداری پیش برویم. البته بقول پیغمبر «از دری فقر درآید از دری ایمان برود» یعنی آنقدر بین فقر و ایمان تضاد می افتد که یکی می آید یکی می رود. پس فقر یک عامل مهم است نه این که بخواهد صد در صد یک عامل مهم باشد. اقتصاد نقش دارد ولی صد در صدی نیست شناخت هست، فرهنگ هست. فرهنگ خیلی مهم است و این است که اسلام می آید اول آدم می سازد و تمام قوانین اسلام جنبه ساختن انسان دارد حتی جهادش.

— پس قاعدتاً باید خیلی طول بکشد چون ۱۴۰۰ سال به اثبات نرسید.

— حتی جهادش سازنده است یعنی جنگش، در بحبوحه جنگ قرآن دستور نماز می دهد که در آن لحظه‌هایی که دارید می جنگید نماز بخوانید. این بخاطر این است که انسان اتحادش باهم و با خدا قطع نشود. و از بندگی یکهو قطع نشود که آن غرور و عظمت جنگ آدم را بگیرد.

— در مورد چند اصلی که شما راجع به زنان به کمیسیون دادید آیا زنان در تولید جامعه نقش برابر دارند؟

— این اصل بطور کلی گذشت و در اصل حقوق ملت این اصل تصویب شد که زنها همچون مردها از کار تولیدی که می کنند کاملاً بدون هیچ برنامه‌ای برخوردارند. به اضافه اینکه زنان بخاطر احیاناً مادر بودن یا دوران حاملگی از حقوق‌های اضافی برخوردارند. این اصولی که نوشته شده اینها هستند پیشنهاد من ایجاد دادگاه صالحه، احیای ارزش‌های مادی و معنوی در مقام همسری، پاسداری از حقوق مادرها که مطمئن شوند. سر پرستی کودکان، تربیتش

برعهده پدر و مادر است و بی‌پدر بر عهده مادر است. و باید تأمین شود و برنامه کودکان بی سر پرست و زنان در هنگام بیوه گی و پیری باید کاملاً از حمایت خاص قانون برخوردار شوند. این اصلی است که شامل ۹ بند است.

— در مورد خانواده فرمودید. حالا اگر شما بعنوان یک زن ببینید شوهرتان زن دیگری گرفته چه می کنید؟

— بطور کلی می بینیم جهان بطور کلی ادعا می کند که می خواهد برای مساوات پیش برود برای یکی شدن برای برداشتن مدافع و امثالهم و برای یکی شدن که همه از یک حقوقی برخوردار شوند و اسلام که تعدد زوجات را براین حساب می گذارد که زنانی بی سر پرست هستند و مادرانی هستند که بچه ارند چون جامعه از آن رشد و تقوی و قسط برخوردار نیست و لذا برای اینکه آن ظلم ریشه‌اش برچیده شود مردی که بتواند از لحاظ توان اقتصادی دو تا سه زن را بگرداند، این کار را بکند و این الان هدف همه جامعه‌هاست که ما سعی می کنیم مردم به هم نزدیک شوند و اگر واقعاً زنی به آن رشد فکری برسد و آن حسادت و انحصارطلبی و آن مسائلی که خیلی پیش پا افتاده است.

— برای زن پیش پا افتاده نیست یعنی شما ناراحت نمی شوید اگر شوهرتان یک زن دیگر بگیرد؟

— نه می دانید چرا پیش پا افتاده نیست. برای این که می داند مرد هنوز به مرحله انسانی نرسیده اگر بتواند انسانی رفتار شود. مثلاً من و شما الان باهم نشستیم اینجا، من یک ساعت می نشینم اینجا بعد شما بنشینید شما هم حق داری از اینجا استفاده کنی من هم حق دارم از اینجا استفاده کنم. اصلاً آن تعاون، آن همفکری، آن یکی شدن، ما می خواهیم جامعه را توحیدی کنیم.

– آیا در حال حاضر امکان‌پذیر هست؟

– در حال حاضر با کل جامعه، اگر استثنائات را بگذاریم کنار، اصلاً نمی‌شود تعدد زوجات برای برقراری عدل بود ولی الان تعدد زوجات برقراری ظلم می کند.

نه عدل یعنی درست با هدف اسلام مخالف می‌شود. الان جامعه ما پذیرش این برنامه را ندارد. از طرف دیگر شاید هم نیازی نباشد. الان در کل جامعه زن و مرد مساوی هستند تقریباً الان نیازی نیست. آنوقت اسلام برای جلوگیری از فحشاء، فقر و نارسائی های جامعه چنین دستوری می‌دهد. هر زمان ضروری شد اجرا می‌شود.

– حالا با توجه به این استدلال شما، اگر ما چنین قوانینی بعنوان قانون شرع داشته باشیم آیا باید راهی بگذاریم که بتوانیم جلو این ظلمی را که خودتان می گوئید بگیریم؟ آیا قوانین دادگاههای ما نباید آنقدر دقیق باشد که نشود سوء استفاده کرد؟

– بله باید واقعاً دقیق باشد تا قانونی که واقعاً برای برقراری عدل است و برقراری ظلم می کند جلویش گرفته شود. ولی اینجا (منظور مجلس خبرگان است) جایش نیست. چون گفتیم که باید خط سیر آینده را مشخص کند. خانمها و آقایانی که بعداً مجلس می‌آیند باید دفاع کنند.

– اما این چیزی که شما می گوئید برقراری ظلم، خانم گرجی چطور می‌شود جلوی آن را گرفت؟

– بطور کلی تمام قوانین اسلام که پیاده می‌شود برای انسان سازی و رشد جامعه و کندن هرگونه ظلم، جور و استبداد و نافرجامی است. حتی اگر من روزه بگیرم اگر نباشد روزه که امری بسیار متعالی است، منجر به این شود که ناراحتی پیدا کنم، اعصابم ناراحت شود و در خانواده بخاطر آن ناراحتی دعوا و مرافعه بکنم. مریض بشوم. این روزه حرام می‌شود و دیگر واجب نیست. لذا تمام این احکام فقط برای برقراری تعادل روحی و معنوی و تعاون در جامعه است. حالا هرکدام از این برنامه‌ها بخواهد ضد آن هدف اسلام را پیاده کند باید جلویش را گرفت.

– چطور آیا باید قانونی باشد که این مساله را ذکر کند. در دادگاههای شرع عملاً حق طلاق با مرد است مگر اینکه زن ذکر کرده باشد. در حال حاضر می بینیم عملاً در دوره گذشته بخاطر اینکه قوانین دادگاهی خانواده اجرا می شد بسیاری از زنان ذکر نکردند که حق طلاق داشته باشند یا کسانی که متبعد ازدواج می کنند. چرا نباید زن و مرد از یک حق مساوی در این مورد استفاده کنند؟

– چون حساب زندگی آینده و طولانی است اصلاً سرنوشت انسان است. چون انسان نحوهٔ زندگیش سرنوشتش، آینده‌اش را هم می‌سازد. قرآن می گوید همان نحوه‌ای که زندگی می کنید بعد از مرگتان هم همین روال است. این خیلی مهم است. زنها باید مردی را که انتخاب می کنند برای همسری، چون واقعاً زن اثر پذیریش بیشتر است. لذا اسلام اجازه می‌دهد شرایطی را بگذارد، چون بعداً مرد در جامعه یک مقدار توانش بیشتر است. قدرتش بیشتر است. لذا به زن این حق را می‌دهد که هر شرایطی را می‌خواهی بگذار حتی وکالت بگیر حق طلاق داشته باشی که نکند بخواهد بخاطر این بعداً برتو ظلم کند. اصلاً از همان ماه اول زن حق دارد قید کند اینقدر می گیرم نه برای کار برای اینکه همسر تو هستم اینقدر می گیرم برای اینکه جلوی این برنامه‌ها گرفته شود، اسلام می‌آید تمام این حقوق را به زن می‌دهد. حالا متأسفانه زن ما یا از روی خلوصش یا از روی ناآگاهیش از این حقوقش استفاده نکرد و یا نگفتند به او که استفاده بکند. خواستند همینطور روی زن اعمال قدرت بکنند به نظرش نیاوردند. الان هم تنها

راهی که بر ما هست بازگشت به قرآن است. برای اینکه زن را طلاق ندهند دفاعیه هست که ما را زن را همین طور رها کنی و معلق بگذاری که نه معلوم است شوهر دارد خانه دارد، آزاد هست؟ چون اکثراً با این طلاق‌ها مصیبتی برای زنان به وجود می‌آورند هی طلاق می‌دهند و هی آشتی می‌کنند. که برای آزار دادن زن است که قرآن می‌گوید نکنید. حالا اگر کسی خواست بکند آیا نباید دادگاهی باشد که جلوی این ظلم را بگیرد. حالا من دفعه اول که این حرف را گفتم گفتند نه ما شرعاً دادگاهی جداگانه نداریم. آیه آوردم و گفتم وقتی ظلم شده باید یک جاهایی باشد.

— قبلاً هم دادگاه خانواده دادگاهی نبود که بخواهد حق زنان را بگیرد اینهم بهیچ وجه نبود ولی شاید یک قدم بود؟

— آن هم فقط یک دکور بود ما اصلاً قانون‌های گذشته را نمی‌خواهیم قیاس با اسلام بگیریم.

— دادگاهی که به همان صورت هم بود الان نیست؟

— آنها فقط می‌خواستند زن را در مقابل مرد قیام دهند و جامعه به هم بریزد خود قرآن می‌گوید: وانْ خِفتُم شقاق بینهما فابعَثواحَکَماً من اهلِه وحکماً من اهلها در صورتی که بین زن و مرد شکافی ایجاد شده که دارد به جدایی منجر می‌شود پس بفرستید دنبال یک حکم از خانواده زن و یک حکم از خانواده مرد که با آنها بحث کنند. کلمه «فابعثوا»، اشاره به دادگاه صالحه است. پس دادگاه باید نظر بدهند یکی را از خانواده زن و یکی را از خانواده مرد می‌گذارند اگر اینها توافق پیدا نکردند این دادگاه صالحه رسیدگی کند. در حقوق ملت گفته شده که حق ملت است در دسترسش دادگاه صالحه باشد. چون مسائل زن و شوهر مثل دعواهای دیگر مثل پول و چک نیست دعواهای روانی است. باید دادگاههایی باشد که واقعاً دلسوز باشند به این مسأله رسیدگی بکنند من این را می‌گویم.

— راجع به اعدام زنهای فاحشه که علت آن عدم تأمین معاششان در جامعه است بنظر شما این راه حل که آنها را اعدام کنند درست است؟

— نمی‌توانیم بگوئیم تمامی دادگاهایی که عنوان دادگاه شرع دارند واجد تمام شرایط هستند. آنچه در اسلام گفته می‌شود این است که شاهد عادل می‌خواهد برای حد زدن انسان به عدالت شهود یقین کند و در حد پیشوا. حالا یکی می‌آید می‌گوید من شاهد بودم. حالا هر چهارتا شاهد یعنی چهارتا مرد وتازه زن هم نه. عین جریان واقعه را تعریف کنند. و در ضمن به زن حق می‌دهند از خودش دفاع کند. و به زن هم تذکر می‌دهند که اینها اشتباه می‌کنند تو از خودت دفاع کن لذا می‌خواهیم بگوئیم ما در تمام طول اسلام بجز یک مورد، هیچ جا ندیدیم این عمل انجام شده باشد. انجام نشده، مهم هم هست که این عمل زشت اتفاق افتاده نه اینکه نبوده ولی آنقدر شرایط دادگاههای این عمل مشکل است که هرگز آن شرایط ایجاد نمی‌شود که یک نفر محکوم به اعدام و باصطلاح سنگ شود.

— متأسفانه چرا هیچ اعتراضی نشد.

— چرا خانم اعتراض خیلی شد ولی خوب دیگر یک مقدار بعضی‌ها اشتباهشان در این است که می‌گویند زمان انقلاب است و کارها باید انقلابی باشد، و ما این را قبول نداریم. چون انقلاب ما یک انقلاب دیکتاتوری که نبود، انقلاب واقعاً خدایی بود یک انقلاب انسان سازی بود و این کاملاً خلاف هدف این ملت، هدف قرآن و هدف این نهضت است کارهای انجام شده را ما نمی‌توانیم به حساب اسلام بگذاریم حالا بعداً اسلام واقعی شکل

می گیرد همین ها هم دوباره باید محاکمه بشوند. به چه دلیل اینطور می کنند؟ نه خانم اینها پای اسلام نیست. اسلام واقعی قرآن است. پیاده شده است. زندگی خود و پیغمبر و علی است.

— شما فکر می کنید برای مبارزه با فحشاء چه باید کرد؟

— یک مقدار فقر مادی و یک مقدار فقر فرهنگی است. قبلاً عرض کردم ما جلوی فساد را می خواهیم بگیریم یک مقدار فقر فرهنگی خانم‌های ما است. این خانم با اینکه می داند آقا زن دارد، خودش را چرا عرضه می کند. اکثر این ازدواجهای دوباره و سه باره دخترها همه می دانند آن خانم می داند آن آقا همسر دارد.

هم فقر فرهنگی و هم فقر مادی است. اکثراً مجبورند چون دوتا بچه روی دستش مانده و با اینکه می داند خانه او واژگون می شود چون هنوز مرد آن مردی نیست که واقعاً بر عدالت رفتار کند. و حتی آن زن. زن هم همین طور باید بپذیرد و این خانه جهنم نشود. بهرحال در طول تاریخ زن را این طور بار آورده‌اند که متکی به نفس نیست که متکی به غیر است. در برنامه‌های قرآن یک وقتی دختران شعیب سر چاه آب می کشند. موسی که در آنجا یک جوان غریب است، تنگ غروب است و زندگی چوپانی است. وقتی دختران شعیب بر می گردند. شعیب یکی از دخترها را می فرستد. یعنی اتکاء به خود دختر و اتکاء به نفس، ایمان و عفت دختر پیغمبر خداست. تنگ غروب است و یک جوان غریب در ده پیدا شده، شعیب یکی از آن دو دختر را می فرستد مطمئن است که این دختر آنقدر ایمان و تقوایش قوی است که با اینکه پسر جوان غریب است با اینکه صحرا است و غروب هیچ اشکالی ندارد. یعنی رشد فکری و فرهنگی حتی این را قرآن می نویسد که زنها را جوری بار بیاورید که متکی بخودشان باشند. اگر این طور برویم یک زن ۵۰ ساله مثل یک بچه ۱۰ ساله هم می گوید نه من می ترسم. چرا می ترسی این فقر فرهنگی است.

— پس بنظر شما آموزش غلط است؟

— بله آموزش غلط بوده خیلی غلط بوده.

— پس بنظر شما نباید یک برنامه اساسی برای تغییر ریخته شود؟

— بطور کلی انقلاب راستین در بهم ریختن و خراب کردن و از سر درست کردن است کاری که پیغمبر اسلام در صدر اسلام کرد.

— شما پیش‌بینی می کنید که برای اینکار چقدر وقت لازم است؟

— یک نسل، شاید هم زیاد باشد. چون یک ویژگی هایی آدم در این ملت می بیند که واقعاً در خور تقدیر است. با اینکه این انقلاب روی برنامه‌ریزی درست نبوده با اینکه انقلاب خیلی کم فرهنگی بود. اما خودبخود مسئله فرهنگ عوض شده یعنی کلی آمدیم بالا. وضد انقلاب هم که بعداز انقلاب شدیداً کوشید انقلاب را خراب کند، می بینیم که زن و مرد ما یک آگاهی خاص دارند. همانطور که انقلابمان با ویژه گی خاص بود فرهنگمان هم با اینکه این همه کوشیدند خیلی سریع آمدیم بالا. نوعاً یکی دو نسل لازم است ولی من فکر می کنم ما یک نسل یعنی ۳۰ سال هم لازم نداریم.

— آیا بدون برنامه ممکن است. با این بی برنامگی که در حال حاضر وجود دارد بعید است درست شود؟

— نه برنامه درست است و یکی از کارهایی که آدم به این مردم امید دارد این است که مکتبی هستند و رهبریت را قبول دارند و الحمدالله رهبران واقعی مان واجد تمام شرایط انسانی هستند. یعنی زمان برآنها مسلط نشده، آنها بر زمان مسلطند، مثلاً آقای خمینی.

— منظور شما از رهبران چه کسانی است؟

– مثلاً در حد آقای خمینی.
– شما بجز آقای خمینی رهبران دیگری هم می‌شناسید؟
– بله هستند.
– بعنوان مثال؟
– همشان خوب هستند.
– چه کسانی؟
– تمام کسان– من نمیتوانم یکی دو تا سه چهارتا اسم بیاورم و نمی‌خواهم بیاورم و تمام کسانی که در این جلسه هستند (منظور مجلس خبرگان است) نه بطور کلی بلکه الگوها و اسوه غیر از رهبریت مطلق، ما اسوه انسانی داریم هم زن و هم مرد یعنی الگو.
– شما در مجلس چه کسانی را قبول دارید؟
– خیلی‌ها را. من نمی‌توانم اسم بیاورم چون اگر من ٤ تا اسم آوردم یعنی ٦٦ تا نه.
– ما در برنامه تلویزیون می‌بینیم که آقای بنی صدر خیلی به شما برخورد می‌کنند؟
– نه چنین چیزی نیست. یکی از اشتباهاتی است که در ذهن مردم آمده. هروقت سئوالی شده یعنی سئوال و جواب اگر کسی می‌آید از اصلی دفاع کند دیگران حق دارند از آن دفاع کننده سئوالاتی کنند. و اتفاقاً هرجا ما اشکال پیدا می‌کردیم آقای بنی صدر از آن اصل دفاع می‌کردند. این بود که برنامه‌ای شده و حالتی که همه این خیال را کردند. چون آقای بنی صدر یک کم خنده رو است. یعنی شوخ است. شوخ هم نیست. کارهایشان ظاهراً جدی نیست. این است که مردم خیال می‌کنند ما باهم درگیریم. معاذالله. به چه دلیلی ایشان جوانی بسیار وارسته و خوب هستند. ما به ایشان افتخار می‌کنیم.
– آیا شما تمام آنچه را که از تصویب مجلس خبرگان گذشت قبول دارید. یعنی چیزی بوده که شما به آن رأی مثبت نداده باشید؟
– چنین چیزی نمی‌شود، که آدم بگوید همه را قبول داشته باشم. مگر می‌شود؟ من فکر نمی‌کنم هیچ کس این طور باشد.
– شما شخصاً با چه چیزی مخالف بودید. و به چه ماده‌یی رأی مخالف دادید؟
– با خیلی از بندهایی که در حقوق ملت گذشت مخالف بودیم. راجع به خیلی برنامه‌ها و روشهای پارلمانی نظام‌های قدیم که دومرتبه دارد جا می‌افتد مخالف هستیم.
– موضوع این بندها چه بود؟
– دقیقاً بخواهم یک بیک بگویم خیلی از مسائل است. که آدم نمی‌تواند یعنی می‌دانید فقط جنبهٔ تشریفاتی دارد. یک سری تشریفاتی که هم برای ملت ضرر دارد و هم برای آن آدمی که آنجا می‌خواهد آن تشریفات را انجام دهد. یواش یواش فاقد روح انسانی می‌شود با آنهایی که ضد انسان و نفی موجودیت انسان است مخالف هستیم. درضمن با یک مقدار چیزهائی هم که بند و بست‌های زیاد آورده روی کار مخالف هستیم.
– مسئله اصلی که شما با آن مخالف بوده‌اید چه بود؟
– یادم نیست.
– شما آیا زنی را در دنیا می‌شناسید که قبولش داشته باشد؟
– چطور چنین چیزی ممکن است که ما خانمها را قبول نداشته باشیم.
– بطور مشخص.
– اگر ما بخواهیم روی یکنفر انگشت بگذاریم که واجد تمام شرایط انسانی است که نیست.
– نه بطور کل یعنی کسی که شما ببینید از نظر شرایط روحی، مبارزاتی یا هر خبری که برای شما جالب است...
– خیلی داریم. یعنی زنهایی که من بپسندم در جامعه فعلی ما بخصوص الان موجود هستند خیلی زیاد و از حد انگشت شمار بیشترند ولیکن اینکه بگوئیم تمام شرایط یک انسان را داشته باشند نه.
– در خارج از ایران چه؟

– زنهای زیادی هستند مثل دختر گاندی از نظر نحوهٔ اداره امور یک زمان سخت با شرایط بسیار سنگینی که شاید مردها را از پای درمی‌آورد یک حکومت هند را می‌گرداند و یکی دوتا خانم دانشمند دیگر هم هستند.
یکی دوتا نیستند. یک مسأله این است که نه این که من بخواهم زن را مشخص کنم. جالب این است که در قرآن از چندتا زن نام می‌برد و آنها را به عنوان الگو مطرح می‌کند که بیائید و «ضرب الله مثلاً للذین امنوا امرات فرعون.» فرعون آن مرد جبار یک زن دارد که واجد تمام شخصیت‌ها و ارزش‌های انسانی است و مبارزترین زن‌هاست در نظام خودش، و حتی از زن‌های بنی اسرائیل که باید در آن نظام مبارز باشند پیشرفته‌تر است و زیر شکنجه می‌میرد.

– شما الگوئی را امروز می‌شناسید که معرفی کنید؟

– هستند

– اسم ببرید.

– ...

از «زنان در مبارزه»

ماهنامه اتحاد ملی زنان شمارهٔ اول، آبان ۱۳۵۸

۳- با یک زن انقلابی

س: راجع به زندگی سیاسی شما از سالهای زندان شروع می‌کنیم.

ج: دورهٔ محکومیت من ۵ سال بود اما به علت عدم همکاری و مقاومت در زندان یکسال هم اضافه و بدون محاکمه در زندان ماندم. بعد از آن به دلایلی که خواهم گفت، مجبور شدند – یعنی رژیم شاه مجبور شد – ما را آزاد کنند.

– چگونه به مبارزهٔ سیاسی روی آوردید و خواست و هدفتان چه بود؟

– می دانید که از حدود سال ۴۹ به بعد اختلاف طبقاتی شدت گرفت و از طرفی دیکتاتوری پهلوی امکان هیچ حرکتی را نمی داد. این بود که در آن شرایط یک گروه چپ به این نتیجه رسید که باید مبارزهٔ مسلحانه را شروع کند. دیگر نمی شد با مبارزات سیاسی موفق شد. من هم این را فهمیده بودم.

– شرکت شما در این مبارزه به چه ترتیب بود؟

– رابطهٔ من با سازمان، قبلاً در حد مطالعه بود. جزوه ها را ماشین می کردم– باز نویسی می کردم و کارهای جنبی، اما بتدریج وضع طوری شد که لازم بود ما زن ها فعالانه [در مبارزه] شرکت کنیم. به تشخیص رفقا به حدی رسیدیم که می توانستیم مستقل شرکت کنیم. و اصلاً از این گذشته امنیت رفقای پسر بشدت در خطر بود، چون زندگی مخفی شان بدون زن غیر عادی جلوه می کرد وتوجه مردم را جلب می کرد که خطرناک بود. ما به عنوان استتار وارد کار شدیم. من در سال ۵۰، اوایل تابستان ۵۰، به خانهٔ تیمی آمدم.

– اصولاً شرکت زنان در جریانات مبارزاتی چطور بود؟

– متأسفانه به علت نحوهٔ زندگی اجتماعی ما، زن ها به خود اجازه نمی دهند در فعالیت های اجتماعی شرکت کنند. البته تعداد معدودی اززنان خیلی سعی کردند خود را از این وضع رها کنند. من هم خوشبختانه جزء این عده بودم. خیلی سعی کردم مثل خاله هایم مثل مادرم و سایرین نشوم و نسبت به آنچه مرا آزار می دهد

عکس العمل نشان بدهم و از استعداد هایم در این راه استفاده کنم. خیلی زود رفقای پسر متوجه این مسأله شدند و مرا تقویت کردند. این بود که من به عنوان یک زن وارد مبارزه شدم.

— خواست های شما در این مبارزه تا چه حد برآورده شد؟

— باید بگویم که خواست های من بیشتر خواست های اجتماعی است تا شخصی. اختلاف طبقاتی مرا به شدت رنج می داد. فقر مردم در جایی که زند گی می کنم همیشه مرا آزرده می کرد. بدبختی اطرافیانم که همه از فقر بود حدی نداشت. آنقدر که اگر موقعی هم می توانستم آسوده تر از آنها زند گی کنم به خودم فشار می آوردم و از امکانات خودم استفاده نمی کردم تا با آنها همدردی کرده باشم. نمی توانستم فقر آنها را ببینم و خودم راحت زند گی کنم. البته بعد که بیشتر مطالعه کردم مسائلی شخصی هم برایم مطرح شد. زنانی را میدیدم که زیر ستم مضاعف بودند. می دیدم که زنان بیشتر بار تیره روزی را بـه دوش مـی کشند تا مردان. آنجا که من زند گی می کردم زنان خیلی بیشتر از مردان کار می کردند اما سهم آنها از بدبختی بیشتر بود. این بود که فکر می کنم شاید خواست های شخصی خودم به عنوان یک زن به من در هدفم کمک کرده باشد.

— اصولاً زن بودن شما در روابط سیاسی شما تأثیری داشت؟ برخورد رفقای سیاسی با شما به دلیل زن بودنتان، نسبت به برخورد با پسرها، تفاوتی داشت؟

— با پیدا کردن دید طبقاتی طبعاً روابط ما هم براین اساس قرار می گیرد. بنابراین مثلاً دشمنی ما با سرمایه دار و ایمان ما به حکومت زحمتکشان مطرح است. ولی بهرحال اگر بخواهم غلونکرده باشم باید بگویم در طول زند گی مخفی ام بعضی وقت ها مسئله زن بودنم از طرف رفقا مطرح می شد به این شکل که این کار را نمی توانی بکنی. این کار برایت سنگین است. خیلی سعی می کردیم این مسئله را از بین ببریم.

— آیا در مبارزه برای این که به مبارزهٔ سیاسی زنان اعتماد کنند از آنها انتظار دارند که بیش از یک مرد شهامت نشان بدهند یا استعدادهای دیگر خود را اثبات کنند؟

— قبل از این که ما وارد کارهای تشکیلاتی بشویم و فعالانه عمل کنیم اینطور بود. می دانید علاوه بر رشد سیاسی ما می بایست نشان بدهیم که به اندازهٔ آنها و شاید بیشتر از آنها می توانیم دلبستگی هایمان را به خاطر مبارزه کنار بگذاریم. چون به هر حال در جامعه ایران وابستگی های زنان به خانواده و مسائل دیگر بیشتر است.

— آیا مسائلی را که در مبارزه با آن برخورد می کردید که صرفاً به خاطر زن بودنتان مشکلی ایجاد کرده بود با رفقای پسر در میان می گذاشتید؟

— بله، چون ما اعتقاد داشتیم که روابط انسانها باید براساس رفاقت باشد بنابراین زن و مرد در چنین رابطه ای فرق ندارند. ما سعی داشتیم براساس این اعتقادمان زند گی بکنیم. اگر در شرایطی نمی توانستم کاری را بکنم می گفتم که این کار سنگین است.

— رابطهٔ شما با زنان دیگری که با شما کار می کردند چه بود؟

— به علت رعایت شدید اصول مخفی کاری ممکن بود در خانه ای باشم

که لازم نباشد رفیق دختر دیگری باشد و ممکن بود مدتی بسیار طولانی با رفیق دختر دیگری در تماس نباشید. از این موضوع خاطرهٔ جالبی دارم. یک بار در سال ۵۰ در خانهٔ تیمی، رفیقی به من گفت که باید چند ساعتی به یک خانهٔ تیمی دیگری بروم و تظاهر کنم که میهمان آنها هستم بطوری که همسایه ها متوجه بشوند. چون مدت زیادی است که کسی به آنجا رفت وآمد نمی کند در نتیجه ممکن است جلب توجه همسایه ها را کرده باشد. ما همه مخفی بودیم و با خانواده هایمان ارتباطی نداشتیم. برای این که من و رفیق دختر دیگر همدیگر را شناسایی نکنیم دستور داشتیم که سرمان را پایین بیندازیم و به هم نگاه نکنیم وبعد از سلام و علیک نمایشی دم در داخل خانه از هم جدا بشویم و من در طبقهٔ پایین چند ساعتی بمانم و بعد بروم. ما بخوبی از عهده این کار برآمدیم و رفیقی که موضوع را با من در میان گذاشته بود با آنها در ارتباط بود و رفت بالا. من بیست دقیقه آنجا نشستم، چیزی مطالعه می کردم که کسی از پشت صندلی چشم های مرا گرفت خیلی تعجب کردم. دست کشیدم دیدم دست زنانه ای است. آمد جلو گفت که با رفقا صحبت کرده و آنها را قانع کرده که دیدار ما خطری نخواهد داشت، چون هر دو مخفی هستیم می توانیم به هم اعتماد کنیم، به او اجازه داده اند با من صحبت کند چون خیلی وقت بوده که با رفیق دختری تماس نداشته و این آزار دهنده بوده است. یک ساعت با هم صحبت کردیم. صحبت هایمان اصلاً خاص زنان نبود. بیشتر راجع به مبارزه صحبت کردیم و اینکه چطور لباس بپوشیم تا عادی جلوه کند و غیره.

— چگونه و کی دستگیر شدید؟

— در سال ۵۰ در یک زد و خورد دستگیر شدم.

— می توانید راجع به بازجویی و شکنجه های زندان صحبت کنید؟

— ما بطور کلی در زندان و بیرون زندان راجع به شکنجه به صورت شخصی صحبت نمی کنیم. این فرهنگ ماست که طوری صحبت کنیم تا حمل بر خودستائی نشود. قبل از سال ۵۰ زندانی زن به این صورت وجود نداشت و زندان سیاسی زنان مجزا نبود. تک و توکی زنان زندانی بودند که در زندان عادی نگاهداشته می شدند. بعد از سال ۵۰ که زنان وارد مبارزهٔ مسلحانه شدند، بازجوها روش کار با آنها را نمی دانستند. بعدها شکنجه جنسی پیش آمد. از سال ۵۳ این شکنجه ها کمتر شد، چون به وضوح دیدند که در زنان مبارز مؤثر نیست و مقداری در بیرون افشاگری شده. و در نتیجه در مردم خیلی تاثیر می گذارد بخصوص که یکی از رفقای دختر در دادگاه — البته با مشورت خودما — جریان مفصل یکی از شکنجه های شنیع آنها را تعریف کرده بود و به بیرون درز کرده بود. از سال ۵۳ به بعد خشونت های زندان برای زنان و مردان یکسان شد و عدهٔ زیادی از زنان مبارز در زیر ضربات کابل و غیره شهید شدند.

— رابطهٔ شما با زنان سیاسی و سایر زنان چگونه بود؟

— رابطه با زنان سیاسی مثل مردها بود. البته باید بگویم در حد پایین تر. مردها در طول زندان به مسائل تئوریک بالایی دست یافتند. ما در زندان برای خودمان برنامهٔ مرتبی داشتیم. سعی می کردیم به وسیلهٔ ملاقاتی هایمان از اوضاع بیرون خبر داشته باشیم و یا یکدیگر به تحلیل این موارد

می پرداختیم. سعی می کردیم به تحلیل دقیقی برسیم. در سال ۵۰ که من زندانی شدم مرا به زندان قصر که در قسمت زنان آن ۲۷۰ نفر به دلایل مختلف زندانی بودند فرستادند. ٦ نفر بودیم. دو یا سه ماه با هم بودیم، البته اتاق استراحتمان جدا بود. با ما دِرد دل می کردند ما را از خودشان می دانستند. خیلی راحت با آنها زندگی می کردیم. دعواهایشان برایمان خیلی عجیب و حقیر بود. سر یک تکه کاموا با هم دعوا می کردند و طبعاً ما می توانستیم میانجی خوبی باشیم. بعد ما را جدا کردند ولی مادام سعی می کردیم با آنها در تماس باشیم. زن های عادی از ما چیزی نمی دانستند. خیلی برایشان عجیب بود که ما که دانشجو، دکتر و غیره هستیم در زندان چه می کنیم! ما سعی می کردیم کارهای تبلیغی بکنیم البته نه مستقیماً سیاسی، مثلا تبعیضی راکه پلیس میان زندانی ها به دلیل رشوه گرفتن یا اعمال نفوذ زندانی می گذاشت افشا کنیم و راه اعتراض کردن را به آنها یاد بدهیم بعد هم که زندان ها جدا شد از طریق فروشگاه زندان با آنها در تماس بودیم.

— آیا از این طریق موفق شدید کسی از این زنان را به مبارزه تشویق کنید؟

— ما می دانستیم که به علت شرایط آنها وتعلق اکثر آنها به گروه لومپن ها، استفاده از آنها برای یک جریان انقلابی خیلی دشوار است. حتی جرأت نمی کردیم که پیغامی از طریق آنها به بیرون بفرستیم. ولی از نظر اخلاقی فکر می کنم روی آنها تأثیر گذاشته باشیم. از نظر سیاسی نمی شد با آنها به این سادگی کار کرد معتقد بودیم لااقل برای اوایل جنبش این کار عملی نیست.

— اوقات فراغت خود را در زندان چگونه می گذراندید.

— در زندان اوقات فراغت البته معنایی ندارد. ما برنامهٔ مرتبی داشتیم. ساعت خواب معین، ساعت ورزش معین، ساعت کتاب خواندن مشخص، ورزش، بحث، انتقاد همه ساعت های بخصوصی داشت. ورزش را دوقسمت می کردیم: جدی و تفریحی. سرود و شعرخوانی هم داشتیم. یکی از ورزشهای تفریحی ما کشتی و خواباندن دست هم بود.

— موقع قیام شما در زندان بودید؟

— نه، من سال قبل از قیام آزاد شده بودم. جزو گروهی بودم که به اصطلاح زندان ملی کش، نامیده می شوند. یعنی کسانی که بخاطر مقاومت در زندان محکومیتشان اضافه شده بود. ما را به اضافهٔ افرادی که در اثر شکنجه آثاری در بدن داشتند به خاطر اعتراضات جهانی و آمدن یک گروه از طرف حقوق بشر مدام از این زندان به زندان دیگر منتقل می کردند ولی موفق نشدند جلوی تماس آنها را با ما بگیرند. در نتیجه به رژیم فشار آوردند که ما را آزاد کنند. این بود که از سال ۵٦ بتدریج بچه ها را آزاد کردند. و من در شهریور ۵٦ آزاد شدم. بعد با سازمان دوباره تماس گرفتم.

— در قیام به چه شکلی شرکت داشتید؟

— مثل همهٔ مردم عادی شرکت داشتم. مهم نیست که در چه حرکتی بودم یا کجا.

— شما نقش زنان را در انقلاب چگونه می بینید؟

— همه می دانند که زنان خیلی فعال در قیام شرکت کردند. در هرشکلی که می توانستند. به عالی ترین شکلش یعنی مبارزهٔ مسلحانه شرکت کردند.

— اجحافاتی را که پس از قیام به زن ها شد چگونه می بیند؟

— به نظر من زنها چیزی به دست نیاورده اند. اگر چه ظاهراً به خیابان کشیده شدند. و در تأیید یا رد جریاناتی شرکت می-

کنند. ولی راستش من فکرمی کنم که اگر همینطور پیش برود یک چیزی هم از دست بدهند. یک نگاه به مجلس خبرگان کافی بود. برای من خیلی ناراحت کننده بود که ببینم نیمی از جمعیت ایران تنها یک نماینده دارد. حق طلاق، تعدد زوجات و غیره بهرحال مسأله است. در مورد زنان هر جا که انگشت بگذارید مسئله وجود دارد.

— تجزیه و تحلیل شما از جنبش زنان چیست؟

— من بطور کلی معتقد نیستم در موقعیت فکری خاصی که داریم جنبش زنان و مردان را جدا کنیم. چرا که ما انسان هائی هستیم که به آگاهی طبقاتی رسیده ایم و می خواهیم این آگاهی را به میان طبقهٔ زحمتکش و کارگر ببریم و او را بر حقش آگاه کنیم. فکر می کنم به این سئوال پاسخ داده باشم.

— به نظر شما برخورد نیروهای آگاه چپ به مسئله زنان چگونه است؟ آیا کمبودهایی در این برخورد می بینید؟

— به دلیل همان اعتقاد که گفتم ما سعی می کردیم مسألهٔ زن و مرد جدا نباشد. هرکسی کارآیی بیشتری داشته باشد، ارزش بیشتری [در مبارزه] پیدا می کند. با وجود این طرز فکر، به دلیل شرایط خاصی که لزوم آن احساس شده من فکر می کنم نیروهای مترقی هم حالا در این جهت حرکت می کنند، [اما در مجموع] بنظر من کم کاری می شود.

— علت این کم کاری را در چه می بینید؟

— همان مسألهٔ ایدئولوژی —زن های مبارز در بسیاری جهات می توانند انرژی شان را در کاری دیگر بگذارند و وقتی برای مبارزهٔ برای مسألهٔ زنان نمی ماند.

— در رابطهٔ با زنان حاکمیت را چگونه می بینید؟

— از چیزهایی که به گوش من می رسد از بخشنامه هایی که می بینیم، می شنویم مثل این که خیلی به زن ها سخت می گیرند. گویا بسیار تمایل دارند زنان را دوباره به خانه ها برگردانند. فکر می کنم نقش آنها را در پیشرفت هر چیز فراموش کرده اند. من از این بابت بسیار ناراحتم و خیلی هم فکر می کنم که چه باید کرد؟ من فکر می کنم باید متشکل شد. باید تا آنجا که می توانیم آگاهی را به میان همجنس هایمان ببریم. به آنها بگوئیم که استثمار مضاعف می شویم.

— می توانید بطور کلی راجع به وضع زندگی زنان مبارز و بخصوص زنانی که در مبارزه مسلحانه شرکت داشتند قبل از ورود به مسائل سیاسی و روابط خانوادگی شان صحبت کنید؟

— زنان مبارز ما زندگی جدا از دیگر زنهای اجتماع نداشتند در شرایط مختلف در خانواده های مختلف زندگی می کردند. از بچه های بازاری ها، بوروکرات ها، اساتید دانشگاه بودند. بیشتر زنان مبارز دانشجو معلم یا پزشک بودند یعنی شغل هایی که بیشتر با مردم در تماس است. خود من در یک خانوادهٔ نسبتاً پایین زندگی می کردم، پدرم در بازار کار می کرد ولی هیچ وقت سرمایه نداشت. برای یک لقمهٔ بخور و نمیر به هر دری می زد. مشکلات اقتصادی در زندگی زناشوئی اثر می گذارد. رابطهٔ پدر و مادرم هم از این مسئله جدا نبود. ولی مادرم زن صبوری بود. این خصلت زنهاست. مادرم این وضع را تعدیل می کرد. تعداد پسرها در خانوادهٔ ما بیشتر است. من تنها دختر خانواده هستم. همیشه فکر می کردم زندگی آیندهٔ من جز زندگی مادرم نخواهد بود و این مرا آزار می داد. از بچگی حساس بودم. خیلی زود به شعر رو آوردم. تعریف می کنند یک روز به یکی از اقوامم گفته بودم که نمی شود همهٔ ما (منظور همهٔ فامیل بود) پول هایمان را

روی هم بریزیم ودوباره تقسیم کنیم؟ چون بعضی ها پول زیاد دارند. او خیلی خندید و گفت که من طرح یک جامعهٔ سوسیالیستی را می ریزم. و خیلی تشویقم کرد. من اصلاً نمی فهمیدم یعنی چه. دلم می خواست پزشک بشوم وبه مردم کمک کنم و کمبودهای زندگی ام را جبران کنم وقتی دیپلم گرفتم وضعیت خانواده طوری بود که به هیچ وجه نمی توانستم به دانشگاه بروم. حتی پول امتحان ورودی را نداشتیم. معلم شدم. البته بگویم در سالهای آخر دبیرستان من جهت خودم را یافته بودم. سالهای اول دبیرستان به مذهب روآورده بودم. فکر می کردم تمام کمبودهایم را مذهب می تواند جبران کند. فکر می کردم اگر مذهب قوی باشد می تواند به خواست های مردم پاسخ بدهد. دیدم اینطور نیست. خاله ام را می دیدم که خیلی ثروتمند است ومذهبی هم هست. خیلی قصی القلب تر از مادرم است که آن چنان مذهبی نیست. می دیدم که خاله ام با کلفتش آنطور رفتار می کند. دیدم مذهب نمی تواند کاری بکند در پی حقیقت به هر جا زدم آخرهای دبیرستان راه خودم را پیدا کرده بودم. فکر می کردم باید مبارزه کنم دیگر پزشک شدن هم برایم مهم نبود. بدم نمی آمد به محیط بزرگتری بیایم. دانشگاه وشهر بزرگتر،وبخصوص از شهرستان می خواستم خارج بشوم. ولی خوب، نشد. بعد که معلم شدم. خودم یک ده خیلی دوررا انتخاب کردم. زندگی در ده خیلی چیزها را برایم روشن کرد. بعد ازیکسال بخاطر کنجکاوی ام، نبض ده را در دست داشتم. سعی می کردم هر چند سال یک بار ده دیگری بروم. درهمان موقع من دراکیپ ها ومحفل هایی بودم که مطالعه می کردیم. من گزارش می دادم، خیلی فعال بودم. اما روابط خانوادگی: قبل اززندان فرصت ازدواج برایم پیش نیامد، چرا که نمی توانستم با هر کسی ازدواج کنم. با آن که با فشار شدید خانواده روبرو بودم، توانستم مقاومت کنم. نه من ونه هیچ یک ازرفقا فکر نمی کردیم که ازدواج مانع کاریک زن انقلابی بشود. البته مسائلی هست مثل بچه، خانه، اینها مشکل است ومااالبته شاید نتوانیم هم مبارزه کنیم هم مادرباشیم. آن هم مبارزات سخت آن زمان، خوب این ها را اززندگی مان حذف می کنیم وهیچ مشکلی هم ایجاد نمی کند. ولی من به هیچ وجه فکر نمی کنم ازدواج چیز نادرستی باشد. شاید دربعضی موارد کمک هم بکند وسازنده ومثبت باشد.



برتولت برشت

همسر یهودی

نمایشنامه
تک‌پرده‌ای



سرشب است، زنی در حال بستن چمدان سفر است، اشیائی را که در نظر دارد با خود ببرد جدا میکند، هرازگاهی شیئی را که قبلاً در چمدان گذاشته دوباره بیرون می‌آورد و سرجایش می گذارد تا بتواند چیز دیگری را در چمدان جا بدهد. زمان درازی جلوقاب عکس شوهرش که روی میز آرایش قرار دارد درنگ می کند وعاقبت هم ازبرداشتن آن منصرف می‌شود. چند لحظه‌ای روی چمدانی می‌نشیند و سررا روی دست تکیه می‌دهد. بعد بلند می‌شود می‌رود به طرف تلفن.

همسر: من **جودیت کیت** هستم. شمائین دکتر؟ عصر به‌خیر. فقط خواستم تلفن کنم بگم برای بازی بر یج باید یه‌پای تازه واسه خودتون پیدا کنین... آره، دارم میرم سفر... نه، نه، خیلی طول نمی کشه، یه‌چند هفته... میرم **آمستردام**... همین طوره، شنیدم بهار **آمستردام** معرکه‌س. اونجا دوستانی دارم... دوهفته‌ای میشه که بازی نکرده‌ایم... حتماً **فریتز** هم سرما خورده بود. با این سرما بازی بر یج هم غیرممکنه، من هم همینو گفتم... اوه، نه، دکتر. چه‌طور می تونستم؟... **تکلا** مجبور بود به مادرش برسه... می دونم... چطور ممکنه یک چنین فکری بکنم؟ نه، راستشو بخواین اصلاً ناگهانی نبود، حقیقتش اینه که مدام عقبش می انداختم، امّا حالا باید... درسته، مجبور یم قرار سینمارَم به‌هم بزنیم. از طرف من به **تکلا** سلام برسونین. اگر تونستین یکشنبه‌ها به **فریتز** تلفن کنین؟ پس به امید دیدار... خوب، البته، با کمال میل... خداحافظ،

قطع می کند و شمارهٔ دیگری می گیرد.

من **جودیت کیت** هستم. ممکنه با خانم **شوئک** صحبت کنم؟... تو ئی **لوت**؟... می خواستم ازت خداحافظی کنم، یه مدت میرم سفر... نه، حالم خیلی خوبه، فقط دلم می خواد قیافه‌های تازه ببینم... آره، چیزی که می خواستم بگم اینه که **فریتز** واسه پنج شنبهٔ دیگه از پرفسور دعوت کرده بیاد این جا. فکر کردم شاید توهم بتونی بیای... درسته، پنج شنبه... نه، فقط می خواستم بگم امشب عازم سفرم، این ربطی به پنج شنبه نداره، فکر کردم شاید توهم بتونی بیای.— خیله خب، بذار این جوری بگم: حالا که من اینجا نیستم مجبور یم؟... البته که می دونم تو یک چنین آدمی نیستی، و اگر بودی هم نمی شد بهت ایرادی گرفت. روزهای سختیه، همه مجبورن احتیاط کنن. پس میای؟ اگه **ماکس** بتونه؟ اوه **ماکس** می تونه. بهش بگو که پروفسور میاد... دیگه باید گوشی رو بذارم. خداحافظ

تلفن را قطع میکند و دوباره شماره دیگری میگیرد.

تو ئی **گرترود**؟ منم، **جودیت**. می بخشی مزاحم شدم.— متشکرم. ممکنه ازت خواهش کنم در صورت امکان از **فریتز** مراقبت کنی؟ یه چند ماهی میرم سفر. فکر می کنم تو در مقام خواهری... واسه چی نمی خوای؟— ولی اصلاً احتمال هم‌چین چیزی نمیره.

دست کم در مورد فریتز نه... معلومه که می دونه... ببین: من و تو باهم خوب تا نکردیم، ولی... پس اگه بخوای خودش بهت تلفن می زنه... آره، بهش میگم... همه‌چی تقریباً مرتبه، گرچه آپارتمان زیادی بزرگه... مطالعه‌اش؟ اوه، آیدا به این کار وارده، اینو بذار به عهده اون... به نظر من اون خیلی باهوشه، فریتز هم بهش عادت کرده... یه موضوع دیگه، البته نمی خوام سوء تفاهم بشه، امّا حقیقت اینه که فریتز دوست نداره سرشام صحبت کنه، یادت می مونه؟ من خودم همیشه جلو حرف زدنمو گرفته‌م... نمی خوام حالا راجع به این مسئله بحث کنم. می دونی؟ چیزی به حرکت قطار نمونده و من هنوز چمدونامو نبسته‌م. لباساشو مرتب کن و یادش بیار که بره پهلوی خیاط‌ش... یه کت سفارش داده... ضمناً مواظب باش اتاق خوابشم گرم باشه، آخه مواقع خواب همیشه یکی از پنجره‌هارو باز می ذاره، و هوام خیلی سرده... به نظر من او نباید به این کار عادت کنه... خُب دیگه باید برم... خیلی ممنونم **گرترود، بَراهم نامه می نویسیم. خداحافظ.**

تلفن را قطع می کند و شمارهٔ دیگری می گیرد.

آنا؟ منم، **جودیت**، ببین: همین حالا دارم میرم سفر... نه. مجبورم. اوضاع روز به روز سخت‌تر میشه... خیلی سخت، آره... نه، **فریتز** دلش نمی خواد. اصلاً خَبر نداره. یک مرتبه چمدونامو بستم، همین و بس... خیال نمی کنم این جور باشه... فکر نمی کنم اعتراض زیادی بکنه.— فقط خیلی براش دشواره... نه، هیچ وقت راجع به این موضوع بحث نکردیم... حتی هیچوقت حرفشم نزدیم. هیچ وقت... نه، اخلاقش عوض نشده، برعکس می خواستم خواهش کنم اوائل یه خورده بهش برسی... آره، مخصوصاً یکشنبه ها. بهشم بگو از این جا بلند شه. این آپارتمان براش زیادی بزرگه... دلم می خواست می تونستم ازت خداحافظی کنم، امّا خودت که میدونی... رهبر؟ (۱)... پس خداحافظ... نه، ایستگاه نیا. خداحافظ، برات نامه میدم... حتماً.

گوشی تلفن را سرجایش می گذارد در حال سیگار کشیدن است. بعد دفترچهٔ شماره‌های تلفن را می سوزاند. چندبار در اتاق بالا و پائین می‌رود، بعد شروع به حرف زدن می کند. حرف‌هائی را که خیال دارد به شوهرش بگوید تمرین می کند. این طور می نمایاند که فریتز روی یکی از صندلیها نشسته است.

(۱) منظور رهبر نازیست.

آره فریتز من دارم از این جا میرم. شاید تا این لحظه هم زیادی مونده باشم. باید منو ببخشی، ولی...

متفکرانه می ایستد و دوباره شروع به حرف زدن می کند.

فریتز تو نباید بیشتر از این منو اینجا نگه داری. نمی توانی. مثل روز روشنه که من باعث بی آبروئیت میشم. می دونم: توآدم بزدلی نیستی، از پلیس هم نمی ترسی، امّا چیزائی هس که از پلیسم بدتره. تو را به کورهٔ آدم سوزی نمی برن. امّا فردا یا پس فرداس که از کلینیک بندازنت بیرون. اون لحظه حرفی نمی زنی، اما مریض میشی. دلم نمی خواد تورو ببینم که نشستی و داری روزنومه هارو ورق می زنی. رفتن من بخاطر خودخواهی محضه، نه چیز دیگه... نمی خوام چیزی بگی.

ساکت می شود وبعد دوباره شروع به حرف زدن می کند.

نگو که عوض نشدی، شدی. همین هفتهٔ پیش بود که با واقع بینی متوجه شدی در صدِ دانشمندای یهودی اون قدرام که تصور میکردی زیاد نیس. این قبیل مسائل همیشه با واقعیت شروع میشه. و به چه دلیل مدام به من میگی که «هیچوقت به اندازهٔ امروز وطن پرست نبوده م»؟ این یه امر طبیعیه. وطن پرستی افسون کننده س... آه، فریتز، چی بسر ما اومده؟

مکث می کند.

با وجودی که از مدت ها پیش دلم می خواسته از اینجا برم بهت حرفی نزدم، چون هروقت به تو نگاه می کنم قدرت حرف زدن ازم سلب میشه، فریتز. به نظر می رسه که حرف زدن بیهوده س.

در مورد همه چیز تصمیم خودشونو گرفتن، مرض شون چیه؟ واقعاً چی می خوان؟ من با اونها چه کار کنم؟ هیچ وقت تو سیاست دخالت نکرده ام، از تالمان (۲) طرفداری کردم؟ نه، من یک بورژوای تمام عیارم؛ یک خانم خونه دار، با مستخدم و چیزارو دیگه. و حالا یه مرتبه می بینی که فقط موبورها هستن که می تونن این چیزا را داشته باشن. این اواخر، اغلب به حرفائی که چن سال پیش زدی فکر می کنم. گفتی «دو جور آدم تو دنیا هست: آدمای با ارزش و آدمای کم ارزش. آدمای با ارزش وقتی که قند خون شون بالا میره به مرض قند مبتلا میشن ولی آدمای کم ارزش نه». منم با حرفت موافق بودم. خب،

(۲) تالمان رهبر حزب کمونیست.

حالا اومده‌ن تو این روال طبقه‌بندی جدیدی درست کرده‌ن و من رفته‌م جزو آدمای کم ارزش.

مجدداً مکث می کند

درسته، دارم چمدونم، می بندم. لازم نیست جوری وانمود کنی که انگار این چند روز گذشته متوجه نشده‌ی... فریتز، همه‌چی قابل تحمله جز یه چیز: این که ما این چند ساعتی رو که برامون باقی مونده تو چشمای هم نگاه نمی کنیم. دیگه از اونا کاری برنمیاد.— دروغگوها همه‌رو به دروغ گفتن واداشته‌ن. ده سال پیش که یکی از آشناهامون گفت کسی نمی‌تونه حدس بزنه من یهودیم، تو جواب دادی «اوه، نه، میشه حدس زد.» و من از این حرف خوشم آمد. مسئله سر هوش و ذکاوت بود. حالا چرا ز یر حرفت می زنی؟ دارم چمدونمو می بندم چون در غیر این صورت از ریاست بخش جراحی کلینیک برکنارت می کنن دلیلشم این که قبلاً هُم توروت ایستاده‌ن. و واسه خاطر این که دیگه شبا خواب به چشمات نمیاد نمی خوام یم بگی همین جا بمونم. من برا رفتن عجله دارم، چون دلم نمی خواد تو بم بگی که باید از اینجا برم. این موضوع به زمان بستگی داره. شخصیت مسئله‌ئیه که به زمان بستگی داره. فقط برای مدت معینی دوام داره. درست مث یه دستکش: جنس خوب دوام بیشتری داره منتها نه تا ابد. ضمناً من، هم عصبانی هستم هم نیستم. آخر به چه دلیل همیشه من باید این قدر تفاهم نشون بدم؟ ریخت دماغم یا رنگ موهام چه عیبی داره؟ توقع دارن شهرزادگاهمو ترک کنم تا مجبور نباشن مایحتجمو تأمین کنن؛ شماها چه جور آدمائی هستین؟ توچه جور آدمی هستی؟ شماها فرضیه کمیّتو کشف کردین و گذاشتین این نیمه وحشیا بهتون ریاست کنن. شماها مجبور ین دنیارو واسه اونا فتح کنین اما اجازه ندارین همسری را که دوست دارین برای خودتون نگه دارین. تنفس مصنوعی، و همیشه هم موفقن. شماها هیولائین یا چکمه لیس هیولاها؟ آره، من بی منطقم، امّا میخوام بدونم توی این دنیای وانفسا منطق به چه درد می خوره؟ اینجا نشسته ای و به زنت که داره چمدونشو می بنده نگا می کنی، بی این که یک کلمه حرف بزنی. دیوارا گوش دارن، نه؟ و هیچ کدومتون هیچی نمیگین. یه دسته از مردم گوش میدن و دستهٔ دیگه جلو دهنشونو می گیرن. خدای من! منم باید جلو دهنمو می گرفتم. اگر واقعاً عاشقت بودم باید دهنمو چفت می کردم. دهنمو من عاشق توام

واقعاً. اون زیر پوشو بده من. تحریک کننده‌س، بهش احتیاج پیدا می کنم... سی و شش ساله، چندونی پیر نیستم امّا فرصت زیادی ندارم. وضع اون جائی که اقامت کنم نباید مث این جا باشه. مردی که برا خودم پیدا می کنم باید اجازه داشته باشه منو پیش خودش نگه‌داره. نگو که برام پول می فرستی، خودتم می دونی که امکانشو نداری و نباید طوری وانمود کنی که انگار این سفر فقط چهارهفته طول می کشه. اصلاً همچین نیست. من می دونم، تو هم می دونی. پس وقتی کُتِ پوستی رو که تا زمستون لازمش ندارم میدی دستم، نگو «خُب، این سفر فقط برای چند هفته‌س» و محض رضای خدا از بدبختی و مصیبتم حرفی نزن. بیا راجع به شرمساری حرف بزنیم... اوه، **فریتز!**

ساکت میشود. صدای بازشدن در به گوش می‌رسد. با عجله خودش را جمع‌وجور می کند شوهرش وارد می‌شود.

شوهر: چکار می کنی؟ گرد گیری؟

زن: نه

شوهر: چمدون واسه چی می بندی؟

زن: می خوام از اینجا برم.

شوهر: منظورت چیه؟

زن: قبلاً هَم صحبتش بود که من واسه مدتی از اینجا دور بشم. این روزا اوضاع چندان بر وقف مراد نیس.

شوهر: این حرفها مهملاته.

زن: یعنی می خوای بمونم؟

شوهر: تصمیم داری کجا بری؟

زن: میرم آمستردام، از این جا میرم به هر حال.

شوهر: آخه تو که اونجا کسی رو نداری؟

زن: نه که ندارم.

شوهر: پس چرا همین جا نمیمونی؟ به خاطر من نباید اینجارو ترک کنی.

زن: نه.

شوهر: می‌دونی که من عوض نشده‌م، شده‌م جودیت؟

زن: نه.

شوهر جودیت را در آغوش می کشد و مدتی در سکوت میان چمدان‌ها به همان حال باقی می‌مانند.

شوهر: چیز دیگه‌ای تورو وادار به رفتن نمی کنه؟

زن: خودت جواب سؤالتو می دونی.

شوهر: شاید اونقدرام احمقونه نباشه. تو احتیاج به نفس کشیدن داری. اینجا خفقانه.
خودم میام اونجا برت می گردونم. دوروزم که اون طرف مرز باشم غنیمته، حالم جا میاد.

زن: آره حتماً

شوهر: اوضاع نمی تونه مدت درازی به همین صورت بمونه. وضع، درست و حسابی تغییر پیدا می کند...
از یه جائی... تموم این مشکلات مث یه التهاب موقتی فروکش می کنه. واقعاً که مصیبته.

زن: واقعاً هم که شوئک رو دیدی؟

شوهر: آره... یعنی تو راه پله‌ها دیدمش. فکر می کنم حالا از این که با ما قطع رابطه کردن پشیمونه. دست و پاشو حسابی گم کرده بود. راستشو بخوای، علی رغم نفرت شدیدی که از ما دارن، نه قادرن ما روشنفکرها رو این شکلی واسه یه مدت طولانی ندید بگیرن، نه هم قدرت اینو دارن که با مطرودین بی دل و جرأتی مث ما رو راست دست و پنجه نرم کنن. این جور آدما اگه با جسارت تور وشون وایسی و آون قدرام بی احتیاطی نمی‌کنن... کی تصمیم داری حرکت کنی؟

زن: ساعت نه و ربع.

شوهر: به چه آدرسی برات پول بفرستم؟
احتمالاً با «پست رستانت» **آمستردام.**
یک اجازهٔ ویژه برا خودم دست وپا می کنم خدای من، چه جوری می تونم بذارم زنم با ماهی ده مارک پول از ینجا بره؟ عجب اوضاع. شیرتوشیری! دیگه عُقم میشینه.
وقتی بیای پیش من، روحیه‌ت بهتر میشه... به **گرترود** تلفن زدم، ازت مراقبت می کنه.

شوهر: همه‌ش چند هفته‌س به زخمتش نمی ارزید.

زن مشغول بستن چمدان است.

زن: حالا اون کتِ پوستو بده من، ممکنه؟

شوهر کت را به طرف او دراز میکند.

شوهر: با همهٔ حرفا، سرتا تهش فقط چند هفته‌س.

ترجمهٔ سوری چوبک

اسناد تاریخی

جناب آقای مهندس بازرگان

اگر از شما گله کنیم، چنانست که از خود گله کرده باشیم چرا که شما را برگزیدهٔ اکثریت مردم می دانیم.

ستم ها روا رفت، خون ها ریخته شد، تا دوران حکومت های تحمیلی بسر آمد، دولت موقت برجای نشست و ملت خسته و رنجدیدهٔ ما شما را بعنوان سخنگوی خود در جهت وصل کردن و نه فصل کردن برگزید. امروز همهٔ چشم ها بسوی شما، سخنان شما و اعمال شماست. مسئولیت خطیر شما نیز ناشی از این انتظار و اعتماد یکپارچه همگان است کافی است از جانب شما اتهامی ناروا و برآوردی نابجا منتشر شود تا هرکس به تعبیر و تفسیری برآید وچه بسا آن اتحاد ملی که در طی ماههای گذشته شاهدش بودیم به تفرقه گردید، خشونت کورجای شور انقلابیْ را بگیرد، پیکار با نهادهای امپریالیستی رژیم سابق و کوشش در راه استقرار آزادی و استقلال، به جنگ داخلی مبدل شود، و فاشیسم که هم اکنون مظاهرش هویداست، زیر پوشش شعارهای پوچ و تحریک‌آمیز، بجای نظام دموکراتیک و مترقی مستقر گردد. آنوقت باید گفت: که با ما هرچه کرد آن آشنا کرد.

جناب آقای مهندس بازرگان گفتار اخیر شما (۱۵ فروردین ۵۸) در بارهٔ رفراندوم و وقایع ایران این را برانگیخت. سخنان شما برخلافْ همیشه که آرامش دهنده و نویدبخش بود، این بار شنوندگان شما را شگفت‌زده و نگران برجای گذاشت.

در رابطه با رفراندوم تعجب و نگرانی از این بود که شما از همهٔ افرادی که رأی «آری» و یا «نه» به صندوق، انداختند تشکر نمودید، حتی به رأی احزاب وابسته هم که نه به استقلالْ مملکت معتقدند و نه به جمهوری اسلامیْ صحه گذاشتید. البته دولت خود را نیز از یاد نبردید. اما بی مهری شما شامل افراد و گروه‌هائی شد که بیش از دیگران مستحق تشکر بودند. زیرا با صحت و صراحت آنچه را صلاحْ مردم خویش می دانستند به زبان آوردند. از آنجا که می دانستند دنباله‌روی خصلت دوران اختناق و صداقت خصیصه انقلابْ است. برخلافْ گفتهٔ شما این نیروهای مترقی «مچ خود را باز» نکردند، بلکه چون دولت شما را برحق می دانستند، سکوت را جایز ندیدند. دین اقلیت نشان دادند که صاحب فکر و استقلالْ رأی‌اند. خواستند قبل از رأی دادن از محتوای جمهوری اسلامیْ و قانونْ اساسی آگاه شوند و بدانند به چه رأی می دهند. در

هر جای دنیا نیروهای مترقی و صدیق سازندگان جامعه اند. فراموش نباید کرد که در آلمان هیتلری به سرکوب این افراد برآمدند و هنوز که هنوز است آلمان از نظر تفکر سیاسی، ادبی و هنری جزو عقب‌مانده‌ترین کشورهای جهان غرب است.

ارزش معنوی هرجامعه به اهل بینش و اهل مبارزه در آن جامعه است به برخورد آزادانهٔ اندیشه‌ها، به پاسداری از آزادی دیگری است، به طرد انحصارطلبی «رستاخیزی» است. پس این اقلیت را نباید تهدید کرد که «سرجای خود بنشینند»، بلکه باید این اقلیت را در یافت. دموکراسی واقعی هم ناشی از احترام به رأی این اقلیت است. چنانکه این اقلیت احترام اکثریت را نگاهداشت و حتی درپی آن نشد که بپرسد رقم یک درصد بودن خودش و بیست واندی ملیون بودن دیگران از کجا بدست آمد. شما خود بعنوان استاد دانشگاه می دانید از کل جمعیت ایران بیش از ۱۹ ملیون و اندی حق رأی نداشتند. پس چگونه تعداد رأی دهندگان به ۲۲ ملیون رسید؟ چگونه از جمعیت ۹۵۵ هزارنفری تبریز ۸۵۰ هزار نفر توانستند رأی مثبت به صندوق‌ها بیندازند؟ آراء کردها و ترکمن‌ها چه شد؟ و هکذا. امید همگان اینست که این اشتباهات و شتابزدگی در مورد مجلس مؤسسان تکرار نگردد.

تعجب و نگرانی ما از این است که مسئولان سیاسی میهن ما قبل از اینکه برمسند قدرت تکیه زنند، دم از آزادگی و آزادی می زدند، امروز که بر سر کارند، از آزادی جز لفظ و نقشی باقی نمانده است. واقعیتی است که سانسور در وسایل ارتباط جمعی دورهٔ انقلابْ دست کم از دوران ضد انقلابْ ندارد. سانسور عامل تحمیق و تحریک است و نه در شأن دولت است و نه در شأن ملت. این فضای جنگ داخلی و خشونت را کردها، ترکمن‌ها، کارگرها، و نیروهای مترقی براه نینداخته اند، این فضای پر مخاطره را اعلامیه‌های ساختگی، گزارشات جعلی مقامات غیرمسئول بر پا کرده است آن نارضائی ها را زایل کردن حق مردم و برداشت های ارتجاعی از خواستهای بر حق مردم بوجود آورده است.

باید پرسید مگر اسلام مُغایر آزادی است که بنام اسلام اُختناق و ترور افکار آفریده‌اند. مگر اکثریت ملت ایران به جمهوری اسلامیْ رأی نداده‌اند پس ترس از افکار و نوشته‌های آن اقلیت از چیست، مگر نوید آزادی در قانون اساسی آینده به همگان داده نشده پس آغاز سرکوبی معترضان به چه منظور است. انحصارطلبی انقلابْ با انحصارطلبی ضد انقلابْ چه تفاوت دارد.

دیروز مردم را از کار و زندگی باز می داشتند و هرروز بعناوین گوناگون علیه «اجنبی‌پرستان» و «استعمارگران داخل و خارج» اجتماعات بر پا می کردند. امروز هم نوجوانان ناآگاه را از درس و مشق بازمی دارند و با شعارهای تحریک‌آمیز و در جهت سرکوب همان نیروها به خیابان می کشانند.

باید پرسید اگر آزادی بیان و نشر افکار برای همگان است، چرا گروهی حق تهدید و تحمیل عقیده را دارند و گروه‌های دیگر حتی از حق دفاع از خود نیز برخوردار نیستند. اگر آزادی اجتماعات هست چرا برای همه نیست. چرا تظاهرات در انحصار گروهی است که با سلاح‌های آتشبار به چمن دانشگاه می ریزند و با شعارهای تهدیدآمیز امنیت را از همگان سلب می کنند. اما در اصفهان کارگران و یا همان

«مستضعفان» که فقط با شعارهای صنفی راه‌پیمائی کردند و به بیکاری اعتراض داشتند به دلائل نامعلوم به ضرب گلوله از پای درآمدند.

باید پرسید اگر حق ابراز عقیده هست، چرا ستون‌های روزنامه‌ها در بست در اختیار گروهی انحصارطلب و پندنامه نویس قرار گرفته و دیگران مجبورند انتقادها و نظرات خود را یا در روزنامه‌هائی بیاورند که «تحریم» شده‌اند، و یا باز مانند دوران گذشته خطر جلب و ضرب و شتم را به جان بخرند و به شب نامه‌ها و اعلامیه‌ها و روزنامه‌های غیررسمی پناه ببرند.

آقای بازرگان، «اتحاد ملی زنان» گرچه هزاران سخن در بارهٔ وضع زنان در کارخانجات، ادارات، دفاتر وکالت و قضاوت و مدارس و غیره دارد، اما اکنون «گله»های جداگانه خود را در مقابل مشکلاتِ بنیادی مملکت مسکوت می گذارد. از دولت موقت هم همین انتظار را دارد که اتحاد و یکپارچگی ملت ما را به استناد اخبار و گزارشات نادرست به جدائی مبدل نسازد. و بجای طرد نیروهائی که با خون خود نهال انقلابْ را آبیاری کردند و جان برکف در راه استقلال مُیهن ما ایستاده‌اند، دست همهٔ نیروهای مبارز ملی را در دست هم گذارد و به مشارکت و همکاری در راه سازندگی ایران آزاد و دموکراتیک دعوت نماید.

پاینده باد اتحاد ملت ما

«اتحاد ملی زنان»

۱۵ فروردین ۱۳۵۸

موقعیت زن ایرانی

[در آغاز عصر پهلوی]

در میان کشورهای اسلامیْ، ایران را میتوان از لحاظ استثمار و انقیاد زنان در مقام نخست بشمار آورد. .... هر مرد مومن میتواند تا «چهار زن مشروع» [عقدی] و بنا بر میلش تعدادی زن نامشروع [صیغه] اختیار کند.

شاهزادگان و زمینداران توانگر و غیره .... اُزاین قوانین حداکثر استفاده را برده اند و نادر نبوده اند مواردی که تعداد زنان شاهزاده یا سلطانی به ۱۰۰، ۲۰۰، یا حتی سیصد بالغ گشته است. اما هنگامیکه بدنبال انکشاف مناسبات سرمایه‌داری، محصولات کشاورزی در بازار ارزش معینی یافتند و تجملاتْ– سبک اروپائی– امکانات مالی کلانیْ را میطلبید، بیحاصلی [نگهداری] گله ای از زنان خود را بر زمیندار ایرانی آشکار ساخت.

نتایج بحران اقتصادی گسترش یابنده پس از جنگ [جهانی اول]، بویژه برای طبقات متوسط، مانع از آن شد که از حق تعدد زوجات استفاده گردد. برای اهالی زحمتکش ایران حتی یک زن نیز جزو تجملاتُ بحساب میآید. این امر بآنجا انجامیده است که در ایران فحشا کمتر از کشورهای اروپائی شکوفان نباشد. در این رابطه، بسختی میتوان تهران امروزی [۱۳۰۱] را از پایتخت های اروپائی عقب دانست. طبیعتاً، استثمار و انقیاد زنان، همزمان با این گسترش می یابد.

در شهرهای تهران و تبریز —اگر نخواسته باشیم از توانگران سخنی بمیان آوریم— غالباً با خانواده های متوسط الحالی برمیخوریم که درمقابل پرداخت چند قران دو یا سه خدمتکار استخدام می کنند. هئیت خدمتکاران یکی از زمینداران بزرگ در تهران به ۴۰۰ تن بالغ میشود که نیمی از آنان زنان اند. در کشتزارهای برنج تنباکو و غیره زنان روزانه ۱۲ ساعت کار می کنند و در مقابل آن دستمزد محنت بار و ناچیزی در یافت می دارند.

در زمینه های سیاسی —حقوقی موقعیت زن باز هم وخیم تر است. بنا برمقررات حاکم، وی تقریباً برده شوهر است که میتواند در هر لحظه ای که بخواهد او را از خانه بیرون راند. لکن قوانین ....مُانع از آن میشود که زن ایرانی شوهرش را بدون رضایت وی ترک گوید. این مخلوق بدبخت دیگر اجازه ندارد با صورت ناپوشیده به جهان نظر افکند، زیرا طبق قوانین حاکم، وی از این سن ببعد میتواند بعقد درآید. نپوشیدن نقاب [روبند] مستوجب جرایم نظمیه است. تنها در پایتخت است که مقررات در این رابطه به اشد بمورد اجرا گذاشته نمی شوند.

در ایران آموزش زنان نیز از سطحی عالی برخوردار نیست. باستثنای پایتخت، بندرت مدرسه دخترانه خوبی میتوان یافت. دختران تا سن ده یا یازده سالگی به مدارس مذهبی [مکتب] میروند و درآنجا بهمان سبک مرسوم هزارساله به قرائت و آموختن می پردازند.

دختران این مدارس را زمانی ترک می گویند که هنوز کاملاً بیسوادند. تنها درتهران و دو سه شهر دیگر است که چند دبستان نسبتاً خوب برای دختران موجود است. مدارس میسیونهای [مذهبی] فرانسوی و آمریکائی که در بسیاری از شهرهای بزرگ یافت می شوند، بمراتب بهترند. در این مدارس جوانان دست کم دروس زبانهای فرانسه و انگلیسی را با هم در کلاسهای مختلط میاموزند. بسیار از زنان که به این مدارس رفته اند، نمیتوانند با بردگی که بایشان تحمیل شده است، سازگاری داشته باشند. زنان تهران بمنظور مجتمع ساختن خود و سایر زنان

ناراضی، چندین بار از دولت خواسته اند که در راه خروج بی حجاب آنان سنگ اندازی نشود. مع الوصف دولت فئودال —مرتجع .... از .... سرسختانه این تقاضا را رد می‌کنند. به این امر هم اکتفا نشده است؛ در پائیز گذشته مجله نسبتاً محبوب زنان «عالم زنان» را که غالباً زنان پیشرو تهران تنظیم و منتشر میساختند، توقیف کرد. جالب است که در توقیف این مجله اتحادیه اجتماعیون اسلامیُ که میخواهند سوسیالیسم را بنا بر اصول قرآن محمدی تحقق بخشند، دست داشت. پس از مدتی، زنان بار دیگر هفته نامه تازه ای بنام «لسان زنان» منتشر ساختند که بشکرانه تغییر کابینه فعلاً برُقرار است. نشریات مشابهی در شهرستانها منتشر می شود. (*) ولی همه آنها تحت پیگرد دائمی مقامات دولتی قرار دارند. این جنبش [زنان متعلق] محافل توانگر را در بر میگیرد. عناصر پرولتری در حال حاضر در آن شرکتی ندارند.

رهائی نهائی زنان ایران از هرگونه بردگی را تنها انقلاب پرولتری جهانی میسر خواهد ساخت.

آ. سلطانزاده

از جلد چهارم اسناد جنبش کارگری ایران
انتشارات مزدک فلورانس ۱۹۷۵

---

* مقصود سلطانزاده، «پیک سعادت» رشت است که خانم روشنک نوع دوست مؤسس مدرسه سعادت رشت منتشر ساخت و «زنان ایران» خانم صدیقه دولت آبادی در اصفهان، و نیز «زنان ایران» منتشره خانم شهناز آزاد است که در اثر حمله بدولت در نشریه خود حتی بزندان افکنده شد.

سهم دختران کارگر در ایران

با گذشتن از یک خیابان پهن، به کوچهٔ باریکی پیچیدیم. این کوچه چنان تنگ بود که یک گربه می توانست از روی یک بام به روی بام دیگر بپرد. دیوارهای بلند این کوچه در محوطه‌ئی که اطراف خانه ها را گرفته بود، محبوس بودند. در چهارم، در خیلی کوتاهی بود و محکم قفل شده بود. بعداز یک تلنگر و یک فریاد «بازکن» کلیدی به آهستگی پیچید و قفل باز شد. توی راهروی

فوق العاده تار یکی رفتیم و صدائی گفت «خوش آمدید»، «بفرمائید تو، بسم الله.» ما توی حیاطچه‌ئی بودیم که سه اطاق بسیار تار یک و یک چاه در طرف دیگر آن قرار داشت... و فراموش نکنم بوی بسیار بدی می آمد. به ایوان اطاق پذیرائی رفتیم– یک زیلوی تکه پاره را تکان دادند که خاکش را بگیرند و بعد از ما خواهش کردند روی آن بنشینیم: «بسم الله». یک زن پیر هم مرتباً می آمد و می رفت. یک بچهٔ قنداقی هم به ننو بسته شده بود و دو زن و چندتا بچه روی زمین نشسته بودند و سخت مشغول کار بودند. یکی از زن‌ها چارچوبی داشت که روی آن یک تکه پارچهٔ سفید توری کشیده شده بود و مشغول کاردستی و سوزن دوزی فوق العاده ظریفی در گوشهٔ این پارچه بود. چی می توانست باشد؟ شاید یک تکهٔ کوچک تور برای پوشاندن چشم‌ها روی یک تور عادی یا یک روبنده برای چادر وقتی این زن نیم دوجین از آن‌ها را تمام کند به بازار می رود و آنها را می فروشد. آن یکی زن و دوتا دختر مشغول دوختن گیوه بودند. تاجرها به وسیله اشخاص رابط پارچه‌ها و لوازم لازم را به دهات می فرستند و بعد کار تمام شده را در یافت می کنند. هیچ یک از این زن‌ها دستمزد کافی برای تأمین خرجشان نمی گیرند. بچه‌ها مجبورند ساعات بسیاری کار کنند و اگر خوب کار نکنند و تنبل باشند یا کتک می خورند یا گرسنگی می کشند. آن‌ها هرگز به مدرسه نرفته‌اند. امّا فهم آن‌ها از زندگی حیرت‌آور است. یکی از آن‌ها گفت: «من می خوام با شما بیام.» دیگری گفت: «من می خوام دختر باشم.» مادرشان گفت: «ما خیلی فقیر یم اما اگر نان این بچه‌ها را بدید می توانیم بفرستیمشون پیش شما. پدرشان فقط شکم خودش را پر می کند. ما چه کنیم؟»

وقتی به یک کارگاه بزرگ قالیبافی تحت نظارت اروپائی ها رفتیم، دیدیم که هیچ بچه‌ئی کمتر از ۵ ساله در آنجا کار نمی کند.

در کارگاه دیگری، مالک کارگاه، کارهای یک دختر قالیباف پنج ساله را که در کارش تخصص داشت به همه نشان می داد. یک مرد انگلیسی پرسید. «مزد کار به این ز یبائی برای این بچه چقدر است؟» وقتی فهمید چقدر این مبلغ ناچیز است پرسید: «آخر او می تواند با این مزد زندگی کند؟» جواب داده شد: «البته که نه، اما او یک بچهٔ یتیم است.»

یک روز دخترکی را به بیمارستان محل آوردند که پاهاش مثل حرف Z پیچ خورده بود. آنقدر وضع عمومی او بد بود که لازم شد تحقیقاتی در مورد او بشود. کارگاهی که در آن کار می کرد متعلق به برادرش بود. دختر که نمی توانست پیاده به خانه برگردد و برادرش هم حاضر نبود او را حمل کند،

می کشیدش روی زمین و بهمین دلیل بود که وضع او اینقدر خراب بود. با این که او قالیبافی ماهر بود اما چون یک دختر بود، اهمیتی نداشت!

از: روزنامهٔ «رهبر زنان»، چاپ انگلستان، اوت ۱۹۲۲ به نقل از اسناد تاریخی «**وضع طبقهٔ کارگر در ایران**» (به زبان انگلیسی)

گردآورنده: خ. ش.

برگردان به فارسی: آزاده

گوشه‌ای از تاریخ مشروطه و ادبیات توده

واقعهٔ زنوز

در روزهائی که تبریز از چهار طرف در محاصره و زیر فشار مستبدان قرار داشت درقریهٔ «زنوز» نیز که طرفدار مشروطه خواهان بود حوادثی می گذشت به این ترتیب که از طرف شجاع نظام مرندی– یکی از گردن کلفتان استبداد– عده‌ای به سرکردگی «فرج» نامی به آنجا حمله برده عرصه براهالی تنگ کرده بودند. سالخوردگان روایت می کنند که زنها و دخترها را برای این که به دست نوکران استبداد نیفتند در مسجد جامع جمع کرده چند پیت نفت جلو در مسجد گذاشته بودند تا درصورت شکست، آنان را آتش بزنند چرا که مادر فرج به او گفته بود «باید از زنّوز برای من از آن لحاف های ضخیم و برای خودت از دختران زنّوزی که مثل سیب های آنجا سرخ و سفیدند بیاوری!»

به‌انتخاب بهرام– حق پرست



بحمدالله رقاصی نکردیم

در هر گوشه زیاده از ده هزار ماهرو یان فرنگ اجتماع نموده لَعبی تازه و بازی غریب درآورده که هر کسی به عشرت مشغول و سلطانِ ملال ُ از استیلای ُ بر شهرستانِ خیال‌شان به کلّی معزول گشته نمی‌پنداشتند که در روزگار غمی یافت می شود. هر یک از جام نشاط سرمست و دست نگار بتی در دست گرفته بود. به همین قِسم تماشا کنان و تفریح کنان از صورتی به صورتی و از لعبتی به لعبتی، از گلزاری به گلزاری می رفته و صحبت می داشتند و ماها که تا به حال چنین اوضاعی و هنگامه‌ای ندیده بودیم که کدام طُرفه را نظاره کنیم و به چه لعبتی دل بندیم!— این ها چه چیز است؟ این که می بینیم به بیداری است یا رب یا به خواب؟

* * *

شب جمعه هم به خانهٔ یکی از عظمای آن ولایت رفته اوضاع غریب و دستگاهی عجیب دیده شد. احتمال می رفت. که چهارهزارتومان اخراجات آن میهمانی شده، جمیع

وزرا و اعیان دولت درآنجا حضور داشتند با هر یک ملاقات و تعارف نموده جمعی از شاهزادگان در آن مجلس می بودند. ولی قاعدهٔ ایشان عجیب است که در آن مجلس نمی نشیند. اعلا و ادنای ایشان از یکدیگر فرقی ندارند. به قدر هزار زن و مرد درهم ریخته هر کس بخواهد دست هر زنی را گرفته و با او صحبت می دارد و اگر کسی با زن خودش زیاده حرف زند و معاشرت نماید او را عیب می کنند. به محض این که آواز ساز بلند شد، اکابر و اعیان وزرا و امرائی که هستند دست زنها را گرفته و به رقاصی مشغول می شوند و اگر کسی رقاصی نداند او را ناقص می دانند و می گویند به مرتبهٔ کمال نرسیده است. به خصوص در نزد زنها بد است که اگر کسی رقاصی نداند. اما بوجود همه اینها هر یک از آنها کهگر یان ما را به جهت رقص می گرفتند قسم ها می خوردیم که ما را وقوفی در رقص نیست. بحمدالله رقاصی نکردیم، بعداز این خداوند عالم حفظ کند.

درسببِ اختراعِ گاری آتشی:

بعداز این که بر حکما و مدّبران فرنگ مشخص گردید که ازبخار می توان اغلبی از لوازم و ضروریات را درست نمود و بخار باعث برحرکت بسیاری چیزهاست، ابتدا جماعتِ انگریزی (انگلیسی) که در ینگی دنیا بودند اختراع کشتیِ آتشی را کرده بعداز آن در هرجا جهازِ نار ساخته و بعد، جمیع حرفه ها و صنایعی که در میان ایشان متداول است و محتاج به چرخ و حرکت می باشد جمیعاً را به دستیاری بخار متحرک می سازد. این که به خصوص گاریِ آتشی فکر نموده اند این است: از این که در جزیرهٔ انگریز خلق بسیار و زمین کم است تدبیری کرده اند که گاری را به آتش حرکت داده که احتیاج به اسب نباشد، و زمینی که به جهتِ دَوابِ جُوبه عمل می آورند همان زمین را گندم کِشته تا آذوقه فراوان گشته خلق از قلّتِ غلّه برون آمده باشند.

درصفتِ گاریِ آتشی

بنابراین راهی بسیار را از لندن به اطراف مملکت دیواری به ارتفاع ده ذرع و به پهنای اینکه دوگاری پهلوی یکدیگر بروند ساخته زیر آن دیوارها را طاق زده اند که مردم و گاری عبور می نمایند و در روی آن دیوار از دوطرف به هر مکانی که منظور داشته اند زمین را به عرض وجبی از آهن فرش کرده اند و به طریقی که آن پارچه های آهن به طریق میلی چهارانگشت از زمین برآمده و غلطک های عرابه را میان خالی ساخته برروی آن میل های آهن گذارده اند و جفت کرده اند، به طوری که مطلقاً از میلِ آهن بیرون نخواهد آمد و چنان برروی آهن روان و غلطان می بود که اگر بادی برآن گاری ها وزیدی مسافتی خود به خود

حرکت کردی. و برهمین قیاس که مذکور شد، بیست سی گاری متصل به هم بر یکدیگر بسته ود رجلو آن عرّابه که همگی را می کشد صندوقی از آهن ساخته در آن آب می ریزند. به قدر دو کُرز یاد آب نمی گیرد. و آتشی در زیر آن صندوق کرده به طریق سماور آب به غلیان آمده چرخ های غلطک را به حرکت می آورد و از جای روان کشیده می برد. در ساعت چهل میل می رود. و ما رفتیم در آنجا نشستیم امعان نظر انداخته و هر مکانی که از آن دورتر نبود به محض چشم برهم زدنی از آن می گذشتیم. بسیار بهتر از گاری است!

در صفتِ «بالون»:

طرف عصر از در یچهٔ خانه نظاره می کردیم چندین گنبد ملاحظه کردیم که خود به خود برهوا می روند و در آن گنبد چند نفر نشسته به آسمان صعود می کنند. بسیار بسیار تعجب کردیم ولی حقیقت آن صنعت را مشخص نمودم: گنبدی از مقوای بسیار بزرگ و نازک ساخته تمام منافذ او را با پاره ای اجزا محکم گرفته که مطلقاً هوا داخل در آن گنبد نمی شود. بعداز آن یکی دونفر در آن گنبد نشسته با آلات و اسباب چند که ترتیب کرده اند هوای کثیف (سنگین) آن گنبد را بیرون کشیده و با اسبابی دیگر هوای بسیار لطیفی که از دودِ شعلهٔ خفیف حاصل کرده و به عمل آورده اند در آن گنبد داخل می کنند. چون هوای داخل گنبد از هوای خارجش لطیف تر است به آسمان بلند می کنند. چنان بالا می رود که با دور بین بسیار قوی آن گنبد را به اندازهٔ نارنجی ملاحظه می کردیم.

ابتیاع تلمبه:

و یوم سه شنبه بیستم به جهت ابتیاع آلاتی که آب را از قعر صد ذرع چاه به سهولت و آسانی برروی زمین جاری می سازد به دکان استادی رفته یک دستگاه از آن را به قیمت سیصد تومان خریداری نمودیم که انشاالله به نجفِ اشرف رسانیده که مجاورین آن حضرت منبعد به سهولت آب از آن چاه عمیق کشیده حقیر را از دعای خیر فراموش ننمایند.

در صفت مردم «انگریز»:

اهالی این مملکت نازک مزاج و نازک طبیعت می باشند. اغلب خواتین و نسوانِ لطیف شان از برگ گل لطیف تر و نازک تر می باشد. بدون اغراق کمرشان از حلقهٔ دست بار یک تر است و مزاج شان نازک زودرنج ولیکن بسیار با ادب در محاورات. اگر در قصد هلاک یکدیگر باشند به ادب جواب و سوال می کنند. فحش که معاذالله، متعارف نیست.

دعوای طپانچه[1] در میان پاره‌ای از ایشان مصطلح است و گاهی اتفاق می افتد.

حاجی قوقو!

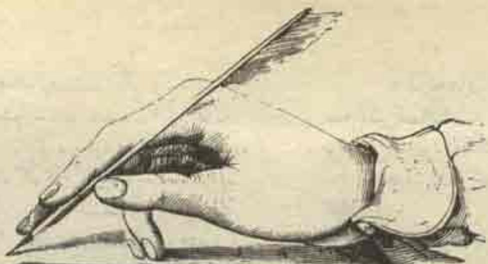
ما بر هر انجمنی که می گذشتیم تفریحی به قرار واقع می نمودیم، ولی قاعدهٔ غریبی در کلّ معمورهٔ شام و دمشق معمول است که یک نفر عجم، به خصوص همین قدر که کلاه بَرسر داشته باشد، در هر کجا که اهل شام او را ملاحظه نمایند جمعیت صغیر و کبیر به یک دفعه بلند می گویند: «حاجی قوقو!»— لهذا افتضاح کلی دست به هم می دهد. این قاعده به حیثیتی معمول است که روزی از کوچه می گذشتم، طفلی بر در خانه نشسته بود، چشمش که بر ما افتاد فریاد کرد که: «حاجی قوقو، حاجی قوقو!»— قضا را پیر مردی به حالت نَزع در خانه افتاده بود، همین قدر که صدای طفل را شنیده دانست عجمی از در خانه عبور می کند کشان کشان وعصا زنان خود را تا در خانه کشیده چشمش که بر ما افتاد در کمال ضعف و نقاهت تام گفت: «حاجی قوقو، حاجی قوقو!» و پس از آن مُرد و به جهنم واصل شد!

امان از غربت!

سبحان‌اله چه حالتی برما بیچارگان دست داده! یک جا دوری از وطن و آنهمه متعلقان، یک طرف قطع امید وصول به مقصد و معاشرت اشخاصی که مطلقاً زبان ایشان را نمی دانیم. فی المثل اگر آب می خواستیم صندلی می آوردند، و اگر نان می خواستیم متکا می آورند!

سفرنامه رضاقلی میرزا
به انتخاب غلامحسین میرزاصالح

۱. دوئل



صندوق پُستی
۱۵ـ۱۱۳۲
(تهران)

• **آقای سعید م. (تهران)**

متأسفیم که داستان فانتزی **خری که شاهزاده شد** بیشتر در روال یک هفته نامهٔ فکاهی است. از این که کار دوستان و همکاران ما مورد تأئید شما همکار قدیمی است به خود می‌بالیم.

• **آقای م.ر. نورائی (مشهد؟)**

داستان‌تان بسیار بامزه بود و دوستان کلّی خندیدند. ولی، خُب، شما که آن را برای چاپ در مجله نفرستاده‌اید. به قدر کافی بدخواه داریم.

• **عومه ر.ف. (سقز)**

دوست عزیز، لطفاً نسخهٔ تایپ شده و دقیقاً غلط گیری شده‌ئی از لحاظ صحت فواصل کلمات و غیره از آن قطعهٔ کردی برای ما بفرستید. دوستانی که اشعار و قطعاتی به زبان‌ها و گویش‌های رایج ایرانی برای ما می‌فرستند توجه نمی کنند که ما، الزاماً، به آن زبان‌ها یا گویش‌ها آشنائی نداریم و امکان مغلوط چاپ شدن آن‌ها فراوان است؛ و بدین ترتیب ما را از چاپ این قطعات و اشعار محروم می‌کنند.

• **آقای سیامک ت. (تهران)**

با هر زحمتی که بود قصهٔ «شبر» را خواندم. پشتک و واروهائی که در جمله‌بندی‌ها زده‌اید یک زحمت، و بی‌توجهی

در نوشتن، یک زحمت دیگر. کما این که آخرش من نتوانستم بفهمم اسم آن بچه چیست. در خواناتر ین مورد **مهری** است یا دو زبر که دست کم دومیش معلوم نیست مربوط به حرف دوم یا سوم کلمه می‌شود؛ و در جاهای دیگر **مهمدی، محمدی، مهدی و محمری** و شاید چیزهای دیگر هم می شود خواند. معلوم نیست خطی که به قصد خوانده شدن نوشته نشود حکمت بالغه‌اش چیست.

موضوع مهمتر، خود داستان است. شما که در نوشتن استعداد دار ید (و نمونه‌اش همین داستان حاضر) برای چه آن قدر به فرم می‌پرداز ید که نوشته‌تان از سکه بیفتد؟ کلاه‌تان را قاضی کنید ببینید این عبارات بی‌سروته، به این قصه که می‌توانست چیز خوبی باشد چی اضافه کرده است:

*** شمیم سبزه‌ها بُراق می‌شدند.** — شمیم به معنی بوی خوش است، و بُراق شدن اصطلاحاً حالتی است که خشم و آمادگی برای حمله‌ور شدن به حر یف را آماده می کند. حالا بفرمائید ببینیم این «تصو یر» چه می خواهد بگو ید.

*** هراس ماشین، زوزهٔ بدمست شغال‌های انگورستان را می خورد.**

*** گنجشک‌ها و ساران، شیون کنان از جا کندند، رو به طلوع شدند، به پرواز خواب‌آلود و سکر(!)** — فقط باید گفت هپّذا!

*** دربان خسته و سلاّنه[۴] شب از اتاق بیرون شد (و بعد) سرحال شوخ[۵] (!)** — کاری به معنی **سلاّنه** نداریم که لابد در واژگان حضرت‌تان مترادف خسته است؛ فقط می خواهم بدانم بالاخره تکلیف خواننده چیست: دربان را «خسته و سلاّنه» باید در نظر بگیرد یا «سرحال و شوخ»؟

*** جلوچشمان وزغ کردهٔ دربان .**

*** تیمور به چرت بود. با هیکل نخراشیده‌اش در پوستین قوچکش [=قوچانیش] لفافه بود.**

*** فرنج‌های آمر یکائی داشتند، نو، به تن‌شان! به راه رفتن گشاد و بی‌معنی‌اشان (!) انگل بود.**

*** با دلش با دکتر گایی به کلنجار افتاد...**

*** نفس آه‌داری کشید و... اورا به پائیدن گرفت...**

*** پشت انبار کارخانه... صدای آمدن چند مرد را داشت. از گونی‌ها موش و جوجه قرقی می‌رفتند و برمی گشتند.**

*** سرشان به راه و نجیب بود... داغمهٔ آنها می گفت به تن‌شان می‌ماند تا بپوسد.**

***

ماشاءالله، با این انشاء پیشنهاد می کنیم شما هم کتاب‌های شولوخوف را ترجمه بفرمائید!

• آقای غلامرضا همراز

مقالهٔ تقی رفعت ناقص است. صفحهٔ پنجم آن را نفرستاده‌اید.

• آقای ک. کوشیار (کالیفرنیا)

با عرض تأسف[۶] برای اشتراک. باید به ترتیبی که در داخل جلد مجله اعلام شده است عمل بفرمائید.

• آقای کاظم فیروزمند (تبر یز)

۱) بله، آن یاران شهید برای همیشه در خاطرهٔ یکایک ما زنده‌اند: **مناف، بهروز، صمد، پو یان**، و دوستان دیگر... و روزهای «خوشه» و آن نشست و برخاست‌ها... چه یارانی را از دست داده‌ایم! به راستی امروز سلطه‌جو یانِ انحصارطلب به انکارِ چه آفتاب هائی می کوشند!

از دریافت اشعار **مناف** زنده یاد

سخت خوشحال خواهیم شد و از چاپ آنها و برگردان فارسی شان **کتاب جمعه** به خود خواهد بالید. کاش یکی از دستنو یس هایش را بفرستید که عیناً در مجله چاپ شود، و البته به همراه شرح حال نسبتاً کامل‌تری از او.

۲) به کار گرفتن زبان گفتار و نوشتار «در آمیزه‌ئی متعادل» شیوهٔ مرضیه‌ئی است— البته با در نظر گرفتن سبک نویسندهٔ اصلی. ماهم چون شما معتقدیم که «به کار بردن زبان محاوره در داستان‌ها، با این که ممکن است ظاهراً خوشایند و فریبنده باشد نوعی آسانگیری و رفع دردسر است» و از این بیشتر، فریب دادن خواننده است و لاپوشانی کردن فقدان قدرت در نویسندگی.

۳) پاسخ سؤالی را که در مورد ترجمهٔ «متجاوزها» کرده‌اید پس از خواندن آن عرض خواهم کرد. نگرانی‌تان دربارهٔ حجم قصه موردی ندارد. سلام‌های قلبی مرا قبول بفرمائید.

• آقای بهرام افراسیابی

مجلدات کتاب «عربستان بدون سلاطین» که برای **خانم** آزاده (و نه **آقای** آزاده) ارسال فرموده‌اید خدمت ایشان تقدیم شد. سپاسگزارند.

• آقای ج. میلاگردی

لطفاً آدرس‌تان را برای دفتر مجله بفرستید. طرح هائی که ارسال داشته‌اید رسید و البته پاره‌ئی از آنها در مجله چاپ خواهد شد. کارهای اخیرتان به نحو محسوسی قوی‌تر است. به آیندهٔ توفیق‌آمیز شما اطمینان داریم. کاش از سن و سال‌تان و این که چه مدت است طراحی می کنید اطلاعاتی به ما می دادید.

• آقای مصطفی بُربُری (بهبهان)

ظاهراً بهترین نسخهٔ دیوان شمس را **آقای بدیع‌الزمان فروزانفر** تهیه کرده است. منتخباتی که آقای دکتر **شفیعی کدکنی** تهیه کرده‌اند نیز مسلماً قابل اعتماد است.

• آقای حمید غفاری

دوست عزیز، کتاب جمعه متعلق به ما نیست، بلکه ما— همکاران مجله— خدمتگذاران فرهنگی جامعه هستیم و چنانچه خدمت‌مان مورد قبول قرار بگیرد اجر خود را گرفته‌ایم. چنانچه بارها نوشته‌ایم، همهٔ نویسندگان و شاعران می توانند آثار خود را در صفحات مجله منعکس کنند. پس پیشنهاد شما در صورتی می تواند انجام شود که خود آنان همتی به خرج دهند.— امّا مصاحبهٔ با افراد و اشخاص در روال کار ما نیست، گیرم اگر خوانندگان مایل باشند می توانند سؤال ها یا موضوعاتی را طرح کنند، در هر زمینه‌ئی که بخواهند، تا ما نظر صاحبنظران را در آن زمینه‌ها استفسار کنیم و در مجله به چاپ برسانیم. طبیعی است که این سؤال‌ها یا موضوعات باید چیزی باشد که به زحمتش بیرزد.

• آقای منصور شاهنگیان (اصفهان)

۱) از لطفی که دارید و کتاب جمعه را به دوستان و آشنایان خود توصیه می فرمائید بسیار متشکریم. این محبت را دوستان دیگر نیز نباید از ما دریغ کنند. تبلیغ مجله و در صورت امکان تهیهٔ مشترک برای آن کومک بزرگی است در طریق تقویت مالی ما تا هرچه زودتر بتوانیم برنامه‌های تحقیقی‌مان را به مرحلهٔ اجرا بگذاریم.

۲) آن کتاب را من خود هنوز نخوانده‌ام. اگر این سعادت دست داد نظرم را

برای‌تان خواهم نوشت.

۳) و یژه‌نامه‌ها را چنان که خواسته‌اید ادامه خواهیم داد.

٤) از محبت شما نسبت به خود بسیار ممنونیم. دلیل اصلی آن، تنگی مجال است و سنگینی کار مجله، و همان طور که خود نیز اشاره کرده‌اید باز گذاشتن مجله به آثار دیگران. البته با سبکتر شدن کارها من نیز به چشم، حرف‌های بسیاری دارم که باید بنویسم.

۵) در مورد شعرتان بعداً خواهم نوشت.

موفق باشید.

• خانم شهین کریمی (خرمشهر)

۱) همکاران ما، یک‌یک، دست گرم شما را می فشارند.

۲) امیدواریم و یژه‌نامهٔ زن (کتاب جمعهٔ ۳۰) نظرتان را تأمین کند.

۳) در اجرای نظر شما و بسیاری دیگر از علاقه‌مندان، مجدداً صفحات **در پاسخ به خوانندگان** را در مجله ادامه خواهیم داد و همان‌طور که خواسته‌اید، سعی خواهیم کرد توضیح اصطلاحات و عقاید سیاسی و اقتصادی و جز اینها با زبانی ساده‌تر صورت بگیرد.

٤) از چاپ بیوگرافی در مجله معذوریم و دلیلش روشن است. آن را، به چشم، در نخستین فرصت به نشانی‌تان خواهیم فرستاد.

• آقای بهروز عقراوی (ورامین)

آنچه خواسته‌اید به زودی حضورتان تقدیم خواهد شد. با تشکر از اظهار محبت های‌تان.

• آقای بیژن کوچک پور

کار بسیار جالبی که انجام داده‌اید نشانهٔ کمال محبت شماست و به راستی عملی است بسیار ابتکاری. اگر اجازه بدهید، هم از انشاها و هم در مقدمهٔ آنها از نامهٔ شما در آن ویژه نامه استفاده می کنیم. لطفاً موافقت یا مخالفت‌تان را با اشاره به این پاسخ به ما اعلام بفرمائید.

آقای ب.ن.

یک یادداشت بیست سطری هرگز نه برای معرفی سینمای **کوروساوا** کافی است نه برای تفسیر فلان لطیفهٔ ملانصرالدین. از عباراتی نظیر «اکثر دستاوردهای اندیشهٔ اجتماعی بشری تاکنون دربستری از سیر تکاملی فلسفهٔ اومانیستی تاریخ جاری بوده» یا «منفرد شدن انسان در غالب (قالب؟) طبیعت، یعنی جایگاه واقعی انسان» که چشم بپوشیم به این حقیقت می رسیم: پرداختن به سینما، تأتر، نقد ادبی و جزاینها، با چنین بضاعت هائی میسر نیست.

به سبب تراکم مطالب متأسفانه چاپ بخش دوم پرونده‌های ۲۸ مرداد در این شماره میسر نشد. دنبالهٔ مقاله را در شمارهٔ آینده خواهید خواند.



نمایندگان فروش کتاب جمعه در تهران و شهرستان‌ها عبارتند از:

انتشارات آگاه ـ مقابل دبیرخانه دانشگاه
انتشارات پیام ـ مقابل دانشگاه
انتشارات روزبهان ـ مقابل دانشگاه
انتشارات سحر ـ مقابل دانشگاه
انتشارات زمان ـ مقابل دانشگاه
انتشارات مروارید ـ مقابل دانشگاه
انتشارات نوید ـ مقابل دانشگاه
انتشارات پیوند ـ مقابل دانشگاه
انتشارات طهوری ـ مقابل دانشگاه
انتشارات دنیا ـ مقابل دبیرخانه دانشگاه
انتشارت باستان ـ خیابان فروردین
مرکز پخش میشا ـ خیابان فروردین
مطبوعاتی کسمائی ـ میدان فردوسی ـ جنب لوان‌تور

شهرستان‌ها:

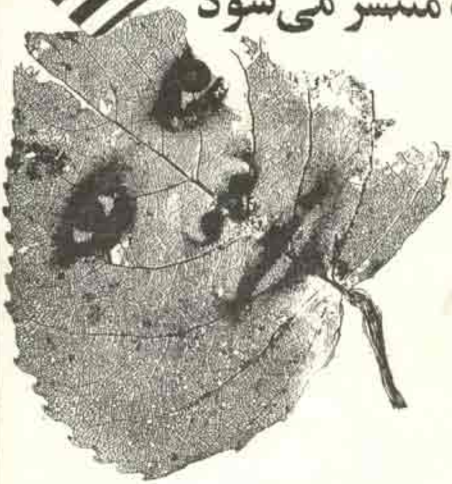
خوزستان: اردشیر مجتبائیان ۲۹۴۳۳
فارس: میرزاده ۳۲۷۰۱
آبادان و خرمشهر: چوبدار ۲۵۲۵۶
آذربایجان شرقی: حمید ملازاده ۵۴۲۶۹
کرمانشاه: متکی ۲۴۱۳۰
رشت: جمال حیدری ۳۴۹۴۹
اصفهان: شمس اشراق ۳۴۰۳۰
کرمان: جهانگیری ۲۸۶۴
ارومیه: بهزادنیا ۴۳۴۰
خوی: دیناری ۳۱۶۷ـ۳۹۹۳

اروپا:

لندن: مجید برنوش ۵۱۹۲۸۴۲
لندن: خانه فرهنگ ایران

برای پخش کتاب جمعه در شهرستانها نماینده فعال می‌پذیریم

۲۵ اسفند منتشر می‌شود



برگ زرد

سازمان فرهنگی وهنری شیرین

اولین مجموعهٔ گویای آزاد راهدیه‌می کند

برگ زرد آواز یاران است
باران است
از فصل وسکوت و وحشت دیروز
برگی از آغاز خونین بهاران است
آواز بهار سرخ ایران است

جُنگی از شعر، موسیقی و صدا در روی نوار کاست با حضور تمامی صداهائی که حضورشان حتی در اندیشه ها ممنوع بود.

تلفن مرکز پخش ۸۳۸۸۳۲– ۸۳۲۹۰۵